مصباح المعرفه

مطالب اینگونه کتابها گرچه بنظر بعضی افسانه و یا خالی از حقیقت و دور از واقع میآید
ولی اینطور هم نیست. اتفاقاً در حین مطالعه این کتاب در صفحه ۴۳ جزو عجائب احجار
از سنگی بنام حجر الیرام نام میبرد که خاصیت آن اینطور بوده که هر تیشه را از آن
سنگ آب میداده اند در هنگام کار کردن آواز نمیداده و در سنگ مانند گل فرو رفته
و باز اتفاقاً مطلبی در همین زمینه در روزنامه اطلاعات دیدیم که عین آنرا بریده و باینجا
الصاق میکنیم. حال اگر این موضوع را بنده یا یکی از ما طرح و عنوان میکردیم مسلماً با
انکار و استهزا مواجه میشدیم و صدها نسبت که ملایمترین آن خرافه پرستی است بما میدادند
که هم اکنون ...
جز این گو...

کشف گیاه جدید

یك کشیش و باستان شناس اهل پرو بنام «زورزمـ لیراه» ادعا میکند که گیاهی را کشف کرده است که ساکنین قدیم این کشور برای نرم کردن سنك ها ازآن استفاده میکردهاند. برای اثبات ادعای خویش، این کشیش سنگی را در محلول این گیاه فرو برد و آزمایش های متعددی را انجام داد.

این باستان شناس معتقد است که اقوام ساکن پرو با استفاده از آب این گیاه، سنك ها را نرم کرده و برای بنای ساختمان های خویش، بدون اینکه آنرا بتراشند، بکار میبردهاند.

مطبوعات جهان

مصباح المعرفه

نام کتاب در فهرستها دیده نشد و نام مولف اصلی را هم شخصی محو کرده و نام خود را نگاشته که ناخوانا است
اینک این کتاب و نظائر آن بمانند کتابهائیست که در این اواخر بنام اطلاعات عمومی چاپ میشود
نسخه حاضر در صفر ۱۲۶۲ در شهر اصفهان نوشته شده و شامل ۱۲ باب و یک خاتمه است که در صفحه ۷۶ پایان میپذیرد
و از آنجا تا صفحه ۹۹ تذکره ایست بسیار سودمند از شعرا و علما و عرفای فارس و خوزستان که تا نیمه
اول قرن ۱۱ را نگاشته و آنچه آورده در حد خود مفید و خوب و ممتع است.
و قسمت اول یعنی ابواب ۱۲ گانه نیز مطالب جالب و تاریخی و معلومات ممتع و مفید
زیاد دارد. کاتب نسخه فهرست ابواب ۱۲ گانه و خاتمه را نگاشته ولی تذکره نیاز
بفهرست کاملی از نام شعرا و عرفا دارد که امیدست در فرصت و حالتی که پیدا شود تهیه
نمایم و تذکره فضلا و شعرای فارس است که تصور میکنم مناسبتش همشهری بودن مولف است
از صفحه ۶۹ تا ۷۶ که باب دهم و یازدهم کتاب است در لغت است که بزعم نگارنده سطور
خلاصه و عصاره چندین لغت و فرهنگ معتبر فارسی است که شخصی دانشمند گرد آورده که
حاکی از حال و مجالی دست دهد ارزش آن دارد که بیرون نویس و مورد بررسی و فحص و انتشار قرار داد
تاریخ تحریر در صفحه ۷۶ نگاشته محرم ۱۲۶۲ ولی لغاتی که هست بسیار مفید و شایسته است که
وقت و دقت بیشتری صرف آن شود و بدینمنظور حسب میل دوست دانشمند و پژوهنده ارجمند احمد اقتداری
توضیح بیشتری در صفحه دیگری داده میشود تا ارزش و سود آن روشن شود باشد که بشناختن و دریافت لغات شناسی
کومک کند و در این روزگار که زبانها در معرض کابوس زبانهای بیگانه قرار گرفته توجه به لغات فارسی و نشر و
ترویج آن صواب و ثواب است

یادداشت بعضی مطالب وجالب

اشاره به سابقه قصه قضا و قدر محمدعلی سلیم و محل وقوع آن صفحه ۵۹
کتاب اسباب العجائب از عبدالصمد بن ابراهیم رفائی ۶۰
منار جنبان در مسجد شمس شهر حله که بعضی نامها بجنبد و بعضی نه ۴۵
اختراع چاقشور و کردی و کاتبی که سه نوع جامه است از شاه اسمعیل صفوی ۳۷
سبب نمودن متوکل حضرت فاطمه را علیها السلام و کشته شدن متوکل به دست فرزندش با فتح بن خاقان ۱۶ ۱۲
اختراع تکلتو از شاه اسمعیل صفوی و مصحح الاسلامی از سهو ۳۶، ۴۰
لغات مشکله فارسی وغیره و معانی آنها ۷۱
کاشتن دو درخت سرو به دست زردشت یکی در کاشمر و یکی در فریومد ۴۳
در اغلب موارد پادشاهی را بصورت پادشاهیت می‌آورد مثل صفحه ۲ سطر ۱۷
خواص چشمه فین و کر شدن زنان و تنگ شدن مجرای مخرج - مسموم شدن علت بنای باغشاه در چشمه فین ص ۱۰ ×
قتل ذوالفقارخان حاکم بغداد که بر پادشاه یاغی شد و از تأثیر ادعیه و طلسمات میرغیاث الدین منصور بوده است ۱۵ ص ۹۰

× چند سال قبل که نگارنده با دوستان عزیز احمد سهیلی خوانساری و میر محمد مهدوی مهمان دوست فاضل و فقید شاعر گرانمایه وحید پرتو بیضائی بودیم در باغچه جنب باغشاه فین چند روز مانده‌ایم - آب چشمه از آن باغچه میگذشت بسیار گرم بود و انواع ماهی در آن آب بود خلاصه اینکه خاصیت و اثر و رمزی در آب آن چشمه هست و مراسم قالی‌شوران که در آنجا برپا میشود و بالکلیه بوسیله اهالی فین انجام میشود و اگر یکی از مردم کاشان یا روستاهای مجاور عمداً یا سهواً خود را داخل فینی‌ها کند مضروب و مجروح بلکه کشته میشود و این مراسم در روز معین از ماههای ایرانی انجام و برگزار میگردد سابقه و ریشه چند هزار ساله دارد و نفس خود عمل قالی‌شوران بطوریکه من دیده‌ام نه آبی در آنجا هست و نه قالی را که از امامزاده بر میآورند شسته میشود همه حکایت از اسرار و رمزی دارد بیضائی فقید که خود از مردم کاشان و اهل پژوهش و تحقیق بود از پیران قوم نقل میکرد که این امامزاده آتشکده بوده و این رسم از زردشتیها بوده که برای چشمه‌ها و آبها و پاکی آن اهمیت بی‌نهایت قائل بوده‌اند بر جامانده شعایر رفته است برای آگاهی و تحذیر کسانیکه به آب بیحرمتی میکرده‌اند ...

توضیحاتی درباب قسمت لغات مجموعه

۱- نخست عنوانی که خود مؤلف برای بخشهای مختلف آن نهاده بدین تفصیل است که نگاشته میشود:

باب دهم: در معنی لغات مشکله فرس قدیم و اسامی ملوک فرس وغیره ص ۶۹

باب یازدهم: در مشکلات لغة یونان که در میان مردم متعارف است ص ۷۲

باب دوازدهم: در حل مشکلات لغت پهلوی و لغت زند و استا ص ۷۴

حقاً و انصافاً هر سه باب که دنباله ابواب کتاب است گنجینه ایست آکنده از گوهرهای گرانبها و واژه‌های سره و ناب پارسی فقط تنها نقص و کمی و کوتاهی که در آن بچشم میاید یکی اینست که خط روشن و خوانا نیست و دیگر اینکه معادل و هموزن لغات را نیاورده و هم اعراب و حرکات حروف را تعیین نکرده ولی مع الوصف بسیار مفید و سودمند است بویژه باب یازدهم که مخصوص گلها و گیاههای دارویست و کاش منابع و مدارک خود را که از آنجا اقتباس کرده ذکر و قید مینمود و بر آن سرم که چنانچه حال و مجالی دست داد همه این قسمت را بیرون نویسی و تا حد میسور و مقدور در تصحیح و تصریح لغات بپردازم که اگر ده لغت تازه یافت شود که در فرهنگها نیامده باشد خود برای من گنج بادآورد است. خداوند همه بیماران را دوا و دیوانگان را شفا و کوران را عصا عطا فرماید - آری به جبیرتی از ناقصری برهست و جنون را فنون گوناگون

جزو مطالب و ابواب کتاب و خاتمة الخاتمه در صفحه ۳۶ ذکر انچه بنی نوع انسان با لهام ملک علام اختراع نموده تکه ای شیرین و بامزه دارد منجمله قاضی و قضاوت را از مخترعات قوم لوط میدانند و شبگردی را از عمر بن خطاب و در صفحه ۳۷ قریب ۱۴ کار زشت را از مخترعات قوم لوط میدانند

نام دیگر شهر اصطخر یا استخر به مهر خواستگان که در صفحه ۳۱ و هزار ستون آمده نام دیگر که بسیار ارزش دارد ۰ این مطالب متفرق و پراکنده اگر گردآوری گردد در حکم گوهرهائیست که هرکدام در گوشه ایست و مجموعه آنها گنجینه ای را تشکیل میدهد.

[illegible]

[illegible]

فهرست عجایب المخلوقات

در این کتاب مقدمه و دوازده باب و خاتمه

[illegible]

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب
مصباح المعرفه
نمره ۱۳۵

[illegible]

[illegible]

هو الخبير و البصير

سرآغاز

حمد و سپاس مر خدای را که بنی نوع انسان را به عجیب ترین صفت آفریده و
درود نامعدود بر زبدهٔ مصنوعات و خلاصهٔ موجودات محمد محمود و بر آل مطهر
بزرگوارش سیما علی بن ابی طالب و مظهر غرایب و مظهر عجایب صلی الله علیه و علیهم
السلام الی یوم الورود **وبعد** چنین گوید خاک راه سالکان جهان [redacted]
[redacted] که این رساله ایست در باب عجایب المخلوقات و حقیقت
جزوی از آفرینش ارضین و سموات و برخی از حکومت سلاطین زمان و بنای
امصار و بلدان و غرایب اصناف حیوانات بکار و اوضاع حرکات و کواکب
و سیارات و غیرها ~~در و~~ ثبت مینماید از برای برادران ایمانی که معرفت
ایشان نسبت بجناب اقدس الهی زیاده کرده و متنبه و آگاه کردند و اینرا بر
مقدمه و دوازده باب و خاتمه مرتب گردانید و بالله التوفیق و علیه الاستعانه
و هو حسبی و نعم الوکیل **اما مقدمه** در حقیقه نفس انسانی و کیفیت روح مقدمه
و حالات خلقت آدمیان است **حدیث** از قول علی علیه السلام من عرف
نفسه فقد عرف ربه اقوال بسیار است ما حصل کلام معجز نظام آن است
که همچنین که ممکن نیست رسیدن بمعرفت نفس همچنین ممکن نیست رسیدن بمعرفت رب
و او را بکنه ذات نمیتوان شناخت میگوید کمیل بن زیاد نخعی رضی الله عنه که
سئوال

سئوال کردم از آقای خود امیر المؤمنین علی علیه السلام و گفتم میخواهم بشناسانی
نفس مرا بمن آن حضرت فرمود ای کمیل کدام نفس را میخواهی گفتم ای مولای من آیا
این نفس بکر یکی نیست پس حضرت فرمود ای کمیل چهار نفس است **نامیه** نباتیه
حسیه حیوانیه **ناطقه** قدسیه **کلیه** الهیه و از برای هر نفس پنج قوه است
و دو خاصه پس نفس نامیه نباتیه مر او را پنج قوت است ماسکه و جاذبه و هاضمه و دافعه
و مربیه و دو خاصه این نفس زیاده و نقصان است و انبعاث این نفس از جگر است و این
و این شبیه ترین اشیاء است بنفس حیوانی حسیه حیوانیه مر او را پنج قوت است
سامعه ⁂ باصره ⁂ شامه ⁂ ذائقه ⁂ لامسه و دو خاصه این نفس رضا و
غضب است و انبعاث این نفس از جگر است و این شبیه ترین اشیاء است بنفس سباع
و ناطقه قدسیه مر او را پنج قوه است فکر ذکر علم نباهه و دو خاصه او
نزاهه و حکمت اند و این نفس منبعث نمی شود از جائی و این شبیه است به نفس حلم
ملائکه و کلیه الهیه مر او را پنج قوه است بقا در فنا و نعیم در شقاوت و عزت در
خواری و فقر در غنی و صبر در بلاها و دو خاصهٔ او حلم و کرم است و مبداء این
نفس از جانب الله است و عود این نفس بسوی خداست و نفخنا فیه من روحنا
مبداء این است و عود این یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة **تعبیر نفس** بعضی از علما به شش نفس قائلند **نفس لوامه** سرور و تر است

و این عبارت است از مکر و قهر و عجب **نفس امّاره** گرم و خشک است و این عبارت است
از بخل و حرص و جهل و کبر و شهوت و حسد و غضب **نفس ملهمه** گرم و تر است و این
عبارت است از سخاوة و قناعه و علم و تواضع و توبه و تحمل **نفس مطمئنه** سرد و خشک است
و این عبارت است از توکل و تذکر و عبادت و شکر **نفس راضیه** و این عبارت است
از کرامت و اخلاص و ورع و ریاضت و فکر و رضا **نفس مرضیه** و این عبارت است
از تقرب و ذکر اما فی ماهیة الروح علما در ماهیة روح خلاف کرده اند بعض گفته اند
این روح جسم رقیق هوائی منتشره در مخارق حیوان و این مذهب
اکثر متکلمین است و سیّد مرتضی رحمه الله و بعضی گفته اند روح
جسم هوائی است بر بنیه حیوان و در هر جزو از آن حیات است
و بعض گفته اند روح عرض است پس اختلاف در او کردند و گفته اند
این حیوة است که مهیا شده است با و محلّ وجود و قدرة و علم و اختیار
و این مذهب شیخ مفید است و معتزله بغداد و بعضی گفته اند
روح معنی است در دل و بعض گفته اند روح را حق تعالی
از شش چیز آفریده از جوهر نور و طیب و بقا و حیوة و علم و علوّ
نمی بینی که مادام روح در جسد است نورانی است آن جسد و می
بیند بچشمها و میشنود بگوشها و پاکیزه است و هر گاه بیرون رفت جسد متعفن
میگردد و چون روح در او هست عالم است و چون بیرون رفت
دیگر چیزی نمیداند و بعض گفته اند جوهر مجرد است و طول و عرض
و عمق

و عمق ندارد و قابل تقسیم نیست و حیز و مکانی ندارد و ساریست در جمیع بدن بلکه مثل سریان است
بر انسان و شمع است در فانوس و از متاخرین دانائی گفته مراد از روح امر الهی است
که اذا قال له کن فیکون و انسان مرکب است از روح و بدن و عناصر اربعه در اول حال
نطفه است بعد از آن علقه است بعد از آن مضغه میشود پس عظام پس انسان کامل الخلقه
پس روح در او دمیده میشود بعد از آن جنین است بعد از آن ولید است بعد از آن
رضیع است بعد از آن فطیم است بعد از آن یافع است بعد از آن ناسی بعد از آن
ترعرع است بعد از آن حزور میشود پس مراهق میشود پس محتلم پس بالغ میشود پس
امرد میشود بعد از آن طار میشود بعد از آن باقل است بعد از آن مستطر میشود بعد از آن
مترجّل میشود بعد از آن مختط میشود بعد از آن حمل میشود بعد از آن ریش دار میشود
مستوی میشود بعد از آن مصعد میشود بعد از آن مجتمع میشود بعد از آن ملهوز میشود
بعد از آن شیب میشود بعد از آن حوقل است بعد از آن صفتان است بعد از آن
هم میشود بعد از آن هرم میشود بعد از آن میت میشود پس انسان از حال نطفه تا موت
برسی و هفت حالت میگردد فتبارک الله احسن الخالقین

ریش دار گرشته مطرود و ملعون و منفور میشود

باب اوّل

باب اوّل در ذکر پادشاهان جهان بدانکه عقلا و دانایان قدیم چون
دیدند که هرج و مرج در جهان بسیار شد باهم اتفاق نموده قرعه اختیار بنام
کیومرث زدند و او را صاحب و رئیس خود ساختند که دفع ظلم از مظلوم بکند
و او اول کسی است که در جهان بحکومت نشست و پادشاهیت داد دانایان از احوال

زنبور عسل و فرمانبرداری را از یعسوب که پادشاه ایشانست وضع نمودند شعر
نخستین خدیوی که کشور گشود ÷ سر تاجداران کیومرث بود ÷ و طایفهٔ اول ملوک را
پیشدادیان میگویند و اولین حاکم کیومرث بود کیومرث لفظ سریانی است معنی
وی زنده و گویا باشد و مجوس او را آدم علیه السلام میدانند پادشاه آب و گل بود و چون
دیگر از اسباب سلطنة و داد و ستد رعیت را دخیل نبود و پادشاهی او چهل سال بود
هوشنگ سریانی است و معنی وی بفارسی ایران است و نبیرهٔ کیومرث است او متقلد
امور سلطنت شد و زمرهٔ گفته اند که مهلائیل عبارت از وست و قینان پدر اوست
و بعضی هوشنگ را پیشداد گویند یعنی عادل و عجم او را نبی میدانند و معاصر ادریس ع
بوده و حکومت او چهل سال بوده طهمورث دیوبند لقب او دیناوند است یعنی تمام عامر
سلاح طایفهٔ او را پسر هوشنگ میدانند و طایفهٔ گویند نبیرهٔ اوست هزار و چهار صد و
هشتاد سال عمر وی بود و حکومت وی سی سال بود و در بلخ مدفون گشت
جمشید معنی وی پادشاه روشن است در ایام وی طلا و نقره و نعل
اسب و آلات حرب و ضروریات ستوران بهم رسید و خلق جهان را
تغیر لباسها فرمود و مالک کل جهان بود و خلایق را بچهار طایفه قرار
داد طایفهٔ اول را کاتوزی نام نهاد و در کوهستان فرستاد طایفهٔ دوم
را نیساری نام نهاد که سپاهیان باشند طایفهٔ سیوم را نسیودی
که زارعان باشند نام نهاد طایفهٔ چهارم را آهنوخوشی که اهل حرفت
و بازاریان باشند و نوروز از مخترعات اوست که در میان عجم مشهور است
و تقسیم اقالیم سبعه در زمان او شده و ماههای دوازده گانه را او نام
نهاد

نهاد بدین نوع و اول سال را از تحویل آفتاب به حمل گذاشت و ترتیب
ماهها این است فروردین اردیبهشت خرداد تیر مرداد شهریور
مهر ابان اذر دی بهمن اسفندارمذ و سی روز ایام هر ماه را
باز نام نهاد روز اول ارمزد دویم خرّم سیوم اردیبهشت چهارم کوسنی
پنجم سفند ششم مخزل هفتم مرداد هشتم دیبادین نهم دی دهم ابان
یازدهم رش دوازدهم ماه سیزدهم سیرد چهاردهم شهریر پانزدهم سفید شانزدهم مهرگان
هفدهم سروش هیجدهم رس نوزدهم فرودین بیستم خود بیست و یکم وام بیست و دویم
دی بمهر بیست و سیوم دیبدین بیست و چهارم دین بیست و پنجم ارد بیست و ششم اشتاد بیست و هفتم
اسمان بیست و هشتم زامیاد بیست و نهم مار اسپند سی ام ایران و جام را حکما در زمان
او ساختند چون کسی بدست میگرفت اقالیم سبعه در آن مینمود و مشتمل بود آن
بر هفت نقش و هفت حصه و هفت خط و خطوط سبعه جام جم این است
خط اول جور خط دویم بغداد خط سیوم بصره خط چهارم ازرق خط سیاه
خط پنجم اشک خط ششم کاسه گر خط هفتم فرودینه اسماء الله را
بلغت فرس او جمع کرده به بیاض برد و اسامی این است داور
ایزد یزدان ابل دادار خداوند خدیو پایدار
پروردگار اذون تنک بار تاری تنگر تاتنگری

جاتی خدا مخفف خواهم است بعضی خود آمده است جهاندار پاینده جهان افرین دیبا دین ایجاد

دین پرور دادار دارافرید داد افرین داد ده داد فرما دادگر دادگستر دارا

داور آدم ببر شبدیز شبدیز الاقرار مانهانه کرد کیر کرکر مراد بخش

الحان حیوانرا که هر حیوانی صفیر و نغمات او بچه ماند و سرود و غنی هر لحن او بیک

صفیری شبیه کرد و اورا سی لحن باربد نیز میکویند والحان این است ارایش جهان

ارایش خورشید هم کفته اند آئین جمشید اورنک باغ شیرین تخت طاقدیس سروستان

سرو سهی شادروان مروارید شبدیز شب فرخ قفل رومی کنج بادآور کنج کاو کنج سوخته

کین ایرج کین سیاوش ماه برکوهان مشک دانه مروار نیک مشک مالی مهربانی

ناقوس نوبهاری نوشین باده نیمروز نجچکانی و شیخ نظامی چهار نیز اضافه

کرده سازنوروز غنچه کبک دری فرخ آذر کیخسروی دسته اول را طرح نمود جیوه

در زمان او بهم رسید و اورا اسم بسیارست بیان اسامی میکند که به بلیند لشفا سنند

که آن جیوه است الک اب ابق فرار ابوالارواح اصل ام الاجسام

پرنده بنده شیر ثاقد جوهر جیوه حل الذهب حی الماه روح روحانی

رجراج زادوق زنزم زیوه ستاره سحاب البوز سیماب طیار عبید

عطارد عین الحیات غبط عیان فرار گریزنده زیبق تقسیم زبان و وضع لغت

اوشد اول فارسی پسر پهلو پسر سام پسر نوح علیه السلام است و بعضی کویند پسر عامر بن یافث

بن نوح است و عربان کویند که فارسیان از نسل یدرم ارفخشد بن سام بن نوح است

و ایشان ده تن بودند و زبان فارسی در اصل بر هفت قسم بود دری سکزی سغدی

زاولی این چهار مردودست و لغت دری و پارسی و پهلوی این سه مقبول است

پس لغت دری آن است که دران نقصانی نباشد و پهلوی زبان ری و اصفهان و دینوری باشد و لغت

سکزی را نیز میکویند که لغت نیمروز و اهل سیستان است و این لغت و آژ کونه است بر و را

زنبو و بخور را خر و بنشنی را مشبن میکویند و لغت سغدی زبان ازبکیت و لغت هری

فرس خراسان است و لغت دینور کردیت و الفاظ لران و واضع لغت عرب یعرب

بن قحطان ابو الوب یمن و لغت عرب را تازی میکویند و واضع لغت عبرانی عابر بن

شالخ است نه فرو زبان عبری تازی است و بعضی آن عبری و زبان ترک را ترک بن یافث

بن نوح ع وضع کرده و حکمای فارس ملک فارس را به پنج قسمت کرده اند و هر قسم را نامی نهاده اند

اول خوره اردشیر دویم خوره اصطخر سیوم خوره داراب چهارم خوره شاپور پنجم خوره قباد

و از هر خوره لغتی وضع کرده اند از اصطخر لغت فرس اصل که اکال مردم شیراز و تابع آن تکلم

میکنند و از خوره اردشیر لغت اصفهان وضع شد که افصح لغت فرس است و از خوره داراب لغات

وضع شد و از شاپور لغت لران و شوشتریان و از قباد لغت بزو و کاشان و توابع ان وضع

شد والله اعلم و فارسیان میکویند که جمشید در اخر عمر دعوی خدائی میکرد و کافر شد

بیزدان و حکومت او هفتصد سال بود ضحاک بعضی بسیار رفنده کننده و بفارسی او را بیور

اسب میکویند صاحب ده هزار اسب و ده اک او را نیز میکویند و جوس نیز او را لسیاک

میرسانند و از نسل مرداس بن طهمورث است و عرب او را ابن علوان میکویند و ضحاک

مار دوش نیز میکویند خروج کرد بر جمشید و او را بر تخته بست و باره دو پاره کرد

و تاج و تخت جمشید را صاحب شد و دار الملک او اکثر در کوشه بود که او را جیبی میکویند

و ابراهیم ع کویند در زمان او مبعوث شد سلطنت او هزار سال تمام و یکروز کم بود

و در چاه دماوند فریدون او را حبس کرد و کویند هنوز آن زنده است فریدون

فارسیان او را از نوح ۴ میدانند و در روز خمسهٔ مسترقه رقعه مینویسند بنام او و با خود نگاه میدارند تا سال دیگر کژدم نمی گزد و رقعه این است ببام ایزد بنام نیوا فریدون یعنی سلام خدا بر فریدون باد که او بزرگ است سلام علی نوح فی العالمین نیز این خاصیت دارد و فرخ و مؤید لقب اوست و طایفهٔ از یهود گفته اند که نمرود عبارت از آن است و برخی گویند او منجی است و چه بدو عرا آمده در ایام او تقسیم ایران و توران و روم شد و ایران را به ایرج داد و توران را بتور و روم را بسلم پسران خود داده و او اول کسی است که بر فیل نشست و گویند در اول خروج بر ضحاک بر گاو نشسته اسم آن گاو مایون است که او را شیر داده بود مدت پانصد سال حکومت کرد و گویند نهر جیحون او کنده است **منوچهر** یعنی بهشت رو پسرزادهٔ ایرج است گویند نهر فرات را او کنده است و تیره کمان در ایام او بهم رسید و گرشاسب به او برگذاشت و کیقباد برادر پیکان قراداد **نوزر** ولی عهد منوچهر است صد و بیست سال حکومت منوچهر بود و نوزر هفت سال و لقب نوزر آزاده است و او را کم بخت نیز گویند **افراسیاب** بن پشنگ بن زادشم بن تور بن افریدون یعنی جناح الطاحونه همواره براه رونده و سواران آب است که حباب باشد پسر پشنگ بن طور است در ایران بعد از نوزر دوازده سال حکومت کرد **زو طهماسب** بن منوچهر او را زو و زاغ نیز گویند هشتاد ساله بود که بسلطنت نشست و سی سال حکومت کرد **گرشاسب** گویند گرشاسب و زو با هم لشکر حکومت کردند اما زو بعد از آن ملک را به برادرزادهٔ خود گرشاسب واگذاشت و مادر گرشاسب دختر ابن یامین بن یعقوب اسرائیل علیه السلام است و حکومت بلشبه دادیان بگرشاسب منتهی شد بعد از آن حکومت کیان نشست و سلطنت گرشاسب بیست سال بود **کیقباد**

بعنی

یعنی عادل برحق و کی بلغت پهلوی جبار را گویند و بادشاه پادشاهان نیز گویند و از اسباط نوزر بن منوچهر است و الیسع و الیاس اشموئیل و حزقیل علیهم السلام در زمان دولت او مبعوث شدند و وی ملت ایشان را قبول کرد و صد و بیست سال حکومت کرد **کیکاوس** یعنی اصیل و نجیب پسر کیقباد است و بعضی پسرزادهٔ او میگویند و بعضی گویند نام او سوریوس است و لقب او نمرود است که دعوی خدائی میکرد و بآسمان شد و با کرکس در همان بیابان طرف یمن بزمین آمد داود و سلیمان در عهد او مبعوث شد **کیخسرو** بن سیاوخش بن کاوس و کی خسرو یعنی بلند مرتبه بعضی از فرس گویند او پیغمبر است و بعضی میگویند قاتل بخت نصر است فیثاغورث حکیم در زمان او بود و بعضی گویند از سلیمان گریخت و بجانب اصطخر رفت و بعضی گویند در دره اصطخر غیب شد با جمعی و بعضی گویند در دره از برف برد و مادر او دختر افراسیاب است عمر او صد سال بود و سلطنت او شصت سال **لهراسب** یعنی اعتدال حقیقی نبیرهٔ برادر کاوس است مدت سلطنت او صد و بیست سال بود **گشتاسب** یعنی برزخ میان خلق و خالق پسر لهراسب است و لقب او بهدانست یعنی عابد نار و زردشت حکیم در زمان او پیدا شد و بدین آتش پرستی در میان عجم از روز بهم رسید و سابق برین آتش را عبادت نمیکردند و آتشکده در زمان او بهم رسید و از بناهای او بود هفت آتشکدهٔ عظیم در جهان ساخت **اول** نوش آذر آتشکدهٔ فارس **دویم** آذر گشب آتشکدهٔ بلخ **سیوم** آتشکدهٔ جش

چهارم ورام برزین پنجم آتشکده درخش ششم آتشکده خوبنوزاد بابکان هفتم آتشکده
آذر برزین و لباس پشم شتر و رنگ جفتی و ماهتاچی پوشیدن و هم رنگ آتش در
انروز بهم رسید سلطنت وی یکصد و بیست سال بود بهمن او را دراز دست گویند
و معنی بهمن در لغت یونان نیکو نیت باشد و مادرش از احفاد طالوت است بقراطیس
و بقراط حکیمان معاصر وی بودند صد و دوازده سال حکومت کرد همای بنت بهمن
سی سال بود حکومت آن و لقب وی همای چهرازاد است خمانی نیز گویند
داراب بهمن مدت چهار سال یا دوازده سال حکومت کرد دارا بن دارا پدر از
غایت محبت او را هم نام خود کرد و او را دارای اصغر گویند افلاطون الهی
معاصر او و بعضی میگویند معاصر داراب اکبر بود مدت سلطنت وی چهارده سالست
و ازین پس حکومت اشکانیانست و در آن میان اسکندر بن فیلقوس است
اسکندر رومی و ماقدونی و یونانی میگویند و بعضی گویند پسر داراب اکبر است و بعضی
گویند فیلقوس دختر خود را بآذر پادشاه اسکندریه داد و چون دختر سیرو فیلقوس
آمد باسکندر حامله شد و اسم اسکندر از اسکندروس است بزبان یونانی
یعنی سیرو مادر ناهید نام داشت بلغت یونانی و ناهید خت میگویند بزبان پهلوی
و زهره میگویند بزبان عربی و اسکندر را الاسکندر ایضا میگویند و حکومت و جهانداری
او هفده سال بود اشک بن اشکان اشک بمعنی سالک راه خداست مدت دوازده
سال حکومت کرد شاپور بن اشک زن او از فرزندان یوسف علیه السلام است لقبش بیست
و گویند هود ع در زمان او مبعوث شد و سلطنت او بقول حافظ ابرو چهل و دو سال بود
بهرام

بهرام بن شاپور لقب او گودرز است حکومت او یازده سال بود بلاش بن بهرام جمعی از طغاة
بنی اسرائیل در زمان او بصورت بوزینه شدند و مدت حکومت او پانزده سال بود
هرمز بن بلاش بن بهرام حضرت یونس ع در زمان او مبعوث شد و مدت نوزده سال حکومت کرد
انوش بن بلاش بعد از برادر بر تخت نشست و چهل زن داشت در زمان او صادق و صدوق
بانطاکیه رفتند تا خلق را بمتابعت دین عیسی ع هدایت کنند و مدت چهل سال سلطنت
انوش بود فیروز بن هرمز بعد از عم خود بسلطنت نشست و مدت هفده سال حکومت کرد
چون ظلم او از حد درگذشت رعایا بهیئت اجتماع بر او ریختند و او را از تخت کشیدند و دیده
او را بی نور کردند بلاش بن فیروز دوازده سال حکومت کرد خسرو بن بلاش بن فیروز
قصه اصحاب کهف در زمان او واقع شد مدت سلطنت او چهل سال بود بلاش ابن بلاش بن فیروز
بن هرمز بیست و چهار سال حکومت کرد شمسون عابد در زمان او بود اردوان بن
بلاش سیزده سال حکومت کرد و در جنگ اشغانیان کشته شد و نسب اشغانیان
بقرب بیرزن کاوس میرسد و بعد ازین سلطنت اشغانیان است و ایشان هفت تن
بودند بدین تفصیل اول ایشان اردوان بن اشغان است مدت بیست و سه سال حکومت
کرد و از عهد وی تمام ملوک طوایف بت پرستیدن گرفتند حق تعالی جرجیس ع
بر ایشان فرستاد بلاش بن اشغان مدت دوازده سال حکومت کرد گودرز بن بلاش
و او را گودرز بزرگ خوانند و گویند انتقام یحیی پیغمبر ع از بنی اسرائیل او گرفت
و پادشاهی او سی سال بود بیژن گودرز بیست و سه سال سلطنت کرد گودرز بن بیژن

ده سال حکومت کرد زرشن بن شیرن یازده سال حکومت کرد اردوان بن نرسی آخرین
ملوک طوایف بود سی و یکسال حکومت کرد و طایفهٔ چهارم از ملوک عجم ایشان را
ساسانیان گویند اول ایشان اردشیر بود مدت سلطنت او بعد از قتل اردوان چهارده سال بود
و او پادشاهی بود که ربع مسکون را گرفت شاپور بن اردشیر مانی نقاش در زمان او
بهم رسید دعوی نبوت و کتاب ارژنگ از زندقه اوست که نوشت و شاپور تابع او
درآمد و آخر رجوع کرد و پادشاهی او سی و یک سال بود هرمز بن شاپور یکسال و ده روز
حکومت کرد بهرام بن هرمز لقب او شاهد است سه سال و سه ماه حکومت کرد بهرام بن بهرام
از غایت محبت پدر او را هم بهرام نام کرد لقبش امتیست یعنی پادشاه سیستان
دو پسر داشت یکی نرسی و دیگری بهرام هفده یا هیجده سال حکومت کرد ثلث عبارت
از وست پادشاهی او را نه سال گفته اند در شاهنامه چهار ماه است نرسی بن بهرام
او پسر بهرام ثانی و برادر بهرام ثالث است حکومت او ده سال بلکه نه بود هرمز بن نرسی
لقبش کوه بد است بعضی صاحب جبل هفت سال و پنجماه حکومت کرد شاپور ذوالاکتاف
هفتاد و دو سال مجموع عمر او بود و شصت سال جهانبانی کرد و نهصد و هفتاد هزار عرب را
کتف بیرون آورد و وجه تسمیه ذوالاکتاف بدین سبب گویند که نزار جد
رسول خدا ع در زمان او بود چون عرب را بسیار کشت و نزار چون بسیار
پیر بود امر کرد تا او را بر زنبیلی گذاشتند و در سر راه شاپور آویختند چون شاپور رسید
صدا برآورد که ساعتی باش ای پادشاه تا با تو چند کلمه حرف بگویم شاپور جلو کشیده
نزار گفت ای پادشاه تو این همه بدشمنی پیغمبری محمد نام که خواهد آمد و تاج و تخت
عجم

عجم بر باد خواهد داد چرا میکشی اگر این خبر از کتاب راست گویان و صحیح است تو کی میتوانی که
چیزی راست را بر طرف کنی و اگر از دروغ گویان بچیزی رسیده بمحض چیز دروغ چرا
اینهمه خلق را میکشی شاپور ازین حرف متنبه شد و دست از عرب باز داشت
اردشیر بن هرمز لقبش جمیل است چهار سال حکومت کرد و سلطنت به برادرزاده اش داد
شاپور بن شاپور ذوالاکتاف لقب او شاپور مجنود است پنجسال و کسری از جهانبانی او که
گذشت بعضی گویند که باد خیمه بر سر او زد و هلاک شد و بعضی گویند امرا و طنابها بریدند
و خیمه بر سر او آمد و کشته شد بهرام بن شاپور ذوالاکتاف چون زمان پدر و برادر حاکم
کرمان بود او را کرمانشاه گفتندی یازده سال حکومت کرد سپاه بر وی هجوم آوردند و او
در غوغای عام کشته شد یزدجرد الاثیم عجم او را یزدگرد فیروزه گر گویند سلطنت او بیست و یک سال
و پنجماه بود بهرام گور مدت حکومت او بیست و سه سال چون مکرر شکار گور کردی
ملقب به بهرام گور شد اهل غنا و سرور و رقاصان از کابل با ایران آورد و ندیم و جماعت
مطلب بسیار شدند و کاولیها از این جماعت اند یزدجرد لقب او سپاه دوست است هیجده سال
حکومت کرد هرمز لقب او فرزانه بود از حکما و دانایان عجم است بیست سال
حکومت کرد و کتاب شارستان که در میان مجوس است از تصنیفات اوست
فیروز لقبش مردانه است بیست شش سال یا بیست و یکسال حکومت کرد و یکماه
از جهانبانی او مدت هفت سال در ایران باران نیامد بلاش اندکی زود از
حکومت کرد قباد لقبش نیک رای است برادرش بلاش بکراهیه برادر دیگرش
جاماسب ملقب بنظارین بود چهل و سه سال حکومت کرد و مزدک او را آتش پرست کرد

نوشیروان چهل و هشت سال حکومت کرد هرمز بن نوشیروان دختر زاده خاقان است دوازده
سال حکومت کرد و سیزده هزار کس از اکابر و اشراف و علمای عجم را بقتل رسانید
خسرو پرویز سلطنت وی سی و هشت سال بود و از بهرام چوبین گریخت و بروم رفت
و مدة دوازده سال چوبین در ایران سلطنت کرد شیرویه بن خسرو شهنشاه سلطنت کرد و پدر
و برادران را کشت اردشیر بن شیرویه در هفت سالگی بتخت نشست و پنجماه حکومت
کرد شهریار او را قرافان و شهر برار نیز گویند بعضی چهل روز و بعضی بیست روز
گفته اند حکومت کرد و ابو حنیفه دینوری یکسال گفته امرا او را کشتند جوان شیر
بکسری که از کردیه خواهر بهرام چوبین بود بر تخت نشست و یکسال حکومت کرد
توران دخت دختر پرویز یکسال و چهار ماه حکومت کرد جشنیده فیروز نام
داشت چون سر بزرگ داشت تاج بر سر نهاد و گفت تنگ است امرا
گفتند که مدت ملک او کم خواهد بود کمتر از ماهی حکومت کرد آزرمدخت
دختر پرویز اندک زمانی حکومت کسری بن حبش باندک زمانی او را
بی گناه کشتند فرخ زاد بن خسرو یکماه سلطنت کرد غلامش او را زهر داد
و کشت یزدجرد بن خسرو پرویز آخرین ملوک عجم است بیست سال حکومت کرد
و سلطنت عجم بدست عرب درآمد و اسلامیان پادشاه شدند اولین ملوک
عرب خلیفه ابی بکر بن ابی قحافه نام وی عبد العزی بود چون مسلمان شد
حضرت او را عبدالله نام نهاد و ابو بکر کنیت کذا اشتُ خیاط بود و همیشه
در ایام جاهلیت بر سر دعوت عبدالله بن جذعان حاضر میشد و طعام او را
میخورد از گدائی بسلطنت رسیده و حقی که از وی بود طلب کرد مدت خلافت
وی

وی دو سال و سه ماه و نه شب بود در زمان او کوفه و مداین و سبع عراق بواسطه حارثه بن
مثنی شیبانی مفتوح شد خلافت عمر پسر خطاب بن نفیل بن عبد العزی است در نسب
وی گفته اند که صهاک مادرش نام کنیزک حبشیه بود مال عبد المطلب بعضی گفته اند کنیزک هاشم
بن عبد المناف بود و او شتران آقای خود را میچرانید نفیل با او زنا کرد و خطاب بهم رسید
و خطاب چون بحد بلوغ رسید میل بصهاک مادرش بهم رسانید با او زنا کرد و دختر بهم رسید
کنیزک دختر را از بیم آقای خود در خرقه پیچیده بر سر راهی افکند هاشم بن مغیره آنرا از
سر راه بر داشته تربیت نمود و آن صبیه را حنتمه نام نهاد این دختر چون بحد بلوغ رسید خطاب
او را دیده و دلش مایل او شد و او را از هاشم خواستگاری نمود هاشم او را بعنوان عقد
باو داد و از وی عمر متولد شد پس خطاب پدر و جد و خال عمر باشد و حنتمه مادر و خواهر
و عمه او باشد و از اینجاست که ابن الحاج شاعر گفته بیت من جده خاله و والده
وامه واخته وعمته ÷ اجدر وان یبغض الوصی ÷ وان ینکر یوم الغدیر
بیعته ÷ زفت ضحاک بکل علج ÷ وعلمها بالزنا فلا تلمها ÷ ولم تزل فی
ان ابنها ÷ و در حسب وی علمای نسب گفته اند که در ایام جاهلیت عمر گاهی هیمه کش مثل پدرش
خطاب و مدتی نوکر ولید بن مغیره بود و در سفر شام که ولید بتجارت میرفت و آن شتران را
میچرانید و بارها را بار میکرد و چون خرده میاورد نگهداری اموال او مینمود و مدتی دلال
چهار پایان که شتر و الاغ و مثل اینها جهة مردم واسطه میشد و میخرید و یا جهة ایشان
کرایه میکرد و گاهی سفیر نیز بود و اگر جنگی میان قریش روی مینمود با دیگرا او بمنزله ایلچی بود
که سخنان جماعت را میبرد و جواب میاورد و علت اینکه داشت و با حجاج بن یوسف

هم کفته بود و در ایام خلافت بدعتهای بسیار در دین خدا کرد چنانچه در بیان میشود که موجب
طرد و لعن اشقی کرد و از آن جمله بدعت نماز تراویح است و سوختن خانه رسول ثقفی است
که ببیند میفروخت و منع کردن حج تمتع از مخترعات اوست و تازیانه بر ان مردم ترغیب کرد و
عمال خود را جریمه و نصف اموال ایشان را کرفت و غصب فدک نمود و منع انفالات و خمس
نمود و در شهادت حضرت امیر المؤمنین ع و ام ایمن امر نمود و مقام ابراهیم ع را نقل کرد
بموضعی که در ایام جاهلیت بود و اکال همان است که در جاهلیت بود و مسجد پیغمبر ص را
خراب کرد و بزرک کرد و از آن جمله خانه عباس را داخل مسجد کرد و مغیره بن شعبه زنا کرد
در بصره با ام جمیل دختر افقم شبل بن معبد و جماعت را یاد داد که شهادت را تمام ندهند
و در اسلام او اول کسی بود که شاهد جعل و تعلیم شهود نمود و از حضرت پیغمبر ص و امیر المؤمنین
شنیده بود که موالی و انصار را از عجم خواهند بود احکام مسلمانان را بر عجم جاری کرد
و مقرر کرد که عرب دختر بعجم ندهند و قریش دختر بغیر عرب ندهند و عرب دختر از
عجم نگیرند پس عرب را نسبت بقریش و عجم را نسبت بعرب بمنزله یهود و نصاری قرار داد
و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از آنکه میراث
عرب را بعجم بدهند مگر عجمی که در میان عرب متولد شده باشد و در میراث عول و تعصیب
قرار داد و الصلواة خیر من النوم را در اذان اضافه کرد و حی علی خیر العمل
و حج تمتع و متعه زنان را حرام کرد و غنایم و فیء مسلمانان در زمان حضرت رسول ص
مساوی بود بعد از وفات آن حضرت عمر آنرا برهم زد و ببزرکان و اشراف زیاده
داد و فقرا و زیردستان را از رسد کم کرد و در خانه پیغمبر ص سوخت و دست
حضرت فاطمه ع را شکست و در بر شکم زد و محسن نام پسر از وی سقط شد

مطلب

و بعد

و امیر المؤمنین ع را ریسمان در کردن کرده کشیدند تا بمسجد بردند از برای بیعت کردن با ابو بکر ملعون
غرض فضایح آن بسیار است بدین چند کلمه اختصار رفت حکومت ده سال و شش ماه و پنج شب
بود خلافت عثمان بن عفان دوازده سال و دوازده روز کم خلافت با جلاله حضرت امیر المؤمنین
چهار سال و نه ماه بود خلافت حضرت امام حسن ع نه ماه بود خلافت معاویه از قبل عثمان هفده
سال بود و خلافت او نوزده سال و سه ماه و بعضی بیست سال کفته اند خلافت
یزید بن معاویه سه سال کمتر بود خلافت معاویه بن یزید چهل روز بود خلافت مروان حکم ده ماه بود
خلافت عبد الملک مروان بیست و یک سال بود خلافت ولید عبد الملک نه سال و شش ماه بود خلافت
سلیمان بن عبد الملک دو سال و هشت ماه بود خلافت عمر بن عبد العزیز دو سال و پنجاه بود خلافت
یزید بن عبد الملک چهار سال و کسری خلافت هشام بن عبد الملک نوزده سال و نه ماه و ده روز بود
خلافت ولید بن یزید عبد الملک یک سال و سه ماه بود خلافت یزید بن ولید بن عبد الملک
شش ماه خلافت ابراهیم بن ولید بن عبد الملک اندک روزی بود خلافت مروان بن
مروان بن محمد که او را مروان حمار میکفتند پنج سال و سه ماه بود و ملک بنی امیه
و سلطنت ایشان هزار ماه بود و بعد از این سلطنت عباسیان است ذکر سلطنت
عباسیان صاحب کتاب کشکول میکوید خلفای عباسیان بدین ترتیب اند و هر یک از ایشان
که مردند علامت آن ت است و هر کدام که کشته شدند علامت او ل است و هر کدام را
که خلع کردند علامت او خ است و هر کدام را که میل کشیدند علامت او ل است التفصیل
السفاح ت المنصور ت المهدی ت الهادی ت الرشید ت الراضی ت
المستقی ت المستکفی ت الامین ل المامون ت المعتصم ت الواثق ت المتوکل ل
المنتصر ت المستعین ل المهدی ل خ المنتصر الفائم ت المقتدی ت المطهر ت

مدت خلافت خلفای اربعه
ابوبکر دو سال و ... ماه
عمر ده سال و ... ماه
عثمان دوازده سال
علی چهار سال و نه ماه

المسترشد ت المستقر ت المعتبر ت المعتمد ت المستنجد ت المتقی ب الناصر ت
المقتدر ت المکتفی ت الظاهر ت المستنصر ت المستعصم ب المقتدر ب
المکتفی ت المعتضد ک المطیع ح الطایع خ و مدت خلافت ایشان پانصد و بیست سال
و کسری بود بدین ترتیب و ایشان سی و نه تن بودند خلافت ابو العباس سفاح ابو مسلم مروزی
بیعت او را در خراسان گرفت و خلافت بوساطت او شد چون زندان دمشق را
سفاح شکست صد و بیست هزار سادات علوی و فاطمی از زن و مرد در حبس بودند ایشان را نجات
داد و مقابر بنی امیه را آتش زد از آن جمله قبر یزید ملعون و هشام عبدالملک را شکافت
کسی را ندید و قبر معویه را که شکافت پر از خاک سیاه بود حکومت وی چهار سال و چهار ماه
بود خلافت ابو جعفر دوانقی منصور بعد از سفاح برادرش بیست و دو سال خلافت کرد و حضرت
امام جعفر صادق ع معاصر او بود خلافت مهدی بن منصور یازده سال و چند روز خلافت
موسی الهادی یک سال و سه ماه خلافت کرد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام معاصر او بود
خلافت هرون الرشید بیست و سه سال و کسری بود خلافت محمد مشهور بامین بن هرون الرشید
چهار سال هشت ماه بود خلافت عبدالله بن هرون مشهور بمامون بیست سال و پنجماه حضرت
امام رضا ع معاصر او بود خلافت اسحق بن هرون الرشید مشهور بمعتصم بیست و سه سال بود
خلافت هرون بن معتصم مشهور بواثق پنجسال و نه ماه و سیزده روز بود خلافت جعفر بن معتصم
مشهور بمتوکل چهارده سال و نه ماه و نه روز و آن ملعون نسب فاطمه ع میکرد محمد پسرش بمعلم
گفت که پدرم نسب می کند حضرت فاطمه ع را معلم گفت قتل او واجب است محمد گفت من او را می کشم
معلم گفت هرچند قتل او واجب است اما پدر کشتن عمر را کوتاه میکند گفت من او را میکشم

مطلب

از برای خدا اگر عمر من کوتاه شود پس فتح بن خاقان وزیر پدرش را با متوکل که در روی یک مسند بودند
با چهار غلام ترک آمده ایشان را پاره پاره کرد سعید حاجب خود را بر روی متوکل انداخت
و گفت یا امیرالمؤمنین ترا میکشند و من بعد از تو زنده ماندن نخواهم ندیم متوکل در این وقت
جست از جا و گریخت و بزیر تخت رفت و گفت یا امیرالمؤمنین بعد از تو زنده ماندن خواهم
ندیم جان بسلامت برد و سعید رفیق شد با متوکل بهاویه رفتند خلافت محمد بن متوکل مشهور
بمنتصر ششماه بود خلافت احمد بن محمد معتصم مشهور بمستعین سه سال و نه ماه بود خلافت احمد بن جعفر
متوکل مشهور بمعتز سه سال و ششماه و بیست روز بود خلافت محمد بن واثق مشهور بمهتدی یازده ماه و هفده روز خلافت
احمد بن جعفر مشهور بمعتمد بیست و سه سال حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه در زمان او غیبت
اختیار کرد خلافت احمد بن موفق مشهور بمعتضد نه سال و نه ماه و دو روز بود خلافت علی ابن
احمد مشهور بمکتفی شش سال و ششماه و شانزده روز خلافت جعفر بن احمد مشهور بمقتدر بیست و چهار
سال و یازده ماه و شانزده روز خلافت محمد بن معتضد مشهور بقاهر یک سال و شش ماه و شش روز
خلافت محمد بن جعفر مشهور براضی شش سال و دو ماه و ده روز بود خلافت متقی سه سال و یازده ماه بود
خلافت مستکفی عبدالله بن علی یکسال و چهار ماه خلافت فضل بن جعفر مشهور بمطیع بیست و نه سال و پنجماه
خلافت ابو بکر مشهور بطایع هفده سال و نه ماه خلافت احمد بن اسحق مشهور بقادر چهل
و یک سال و سه ماه و یازده روز خلافت عبدالله بن احمد مشهور بقائم چهل و چهار سال و هشتماه و ده
روز خلافت عبدالله بن قائم مشهور بمقتدی نوزده سال و پنجماه خلافت احمد مشهور بمستظهر
بیست و پنج سال و کسری خلافت مسترشد هفده سال و شش ماه خلافت یوسف بن محمد مشهور
بمستنجد بیست و چهار سال و سه ماه و بیست یک روز خلافت محمد بن احمد مشهور بمتقی یکسال

خلافت منصور مشهور براشد یازده سال و یکماه خلافت حسن بن یوسف مشهور بمستضیء نه سال و
هشت ماه خلافت ناصر چهل و یکسال و بیست و یکروز خلافت ظاهر بامر الله نه ماه و چهارده روز
خلافت منصور بن ظاهر مشهور بمستنصر شانزده سال و دو ماه و هفت روز بود خلافت
مستعصم بالله ابو احمد بن عبد الله سی و پنجم ولد است از اولاد عباس و سی و هفتم خلیفه
شانزده سال و هشت ماه سلطنت کرده هلاکو خان او را از زنده کانی دنیا خلاص کرده و دولت
از عرب بترکمان منتقل شد ذکر بقیه سلاطین ایران که بعد از رسول خدا صاحب فرمان
فرمان جهان بودند سلاطین صفاریه نسب ایشان منتهی میشود به لیث صفار و در بعضی ایران
شش تن بودند و مدة ملکشان از سنه ثلث و خمسین و مایتین تا سنه سبع و ثمانین سی و پنج
سال و بعد از این از نسل ایشان براه نیابت در سیستان حاکم بودند و معاصر عباسیان
بودند سلاطین سامانیه نه تن مدت ملکشان با ایران از منتصف ربیع الآخر
سنه سبع و ثمانین و مایتین تا غایت ذی قعده سنه تسع و ثمانین و ثلثمائه صد و دو سال
بود سلاطین غزنویان چهارده تن بودند مدت ملکشان از سنه تسعین
و ثلثمائه تا سنه خمس و اربعین و خمسمائه تا سنه تسع و ستمائه شصت و پنجسال بود
سلاطین آل بویه هفده تن بودند مدت ملکشان از ذی قعده سنه احدی و عشرین و ثلثمائه
تا سنه ثمان و اربعین و اربعمائه صد و بیست و هفت سال سلاطین سلجوقی و آن
سه شعبه است اول بعضی در تمامت ایران و بعضی در ایران و سایر بلاد چهارده تن مدت ملکشان
از سنه تسع و عشرین و اربعمائه تا ربیع الاول سنه تسعین و خمسمائه صد و شصت و یک سال
دویم بکرمان یازده تن مدت ملکشان از سنه ثمانین و خمسمائه صد و پنجاه سال سیوم
در روم پانزده تن مدت ملکشان از سنه ثمانین و اربعمائه تا سنه سبعمائه دویست و بیست سال
سلاطین

سلاطین خوارزمشاهیان نه تن مدت ملکشان از سنه احدی و تسعین و اربعمائه تا شوال
سنه ثمان و عشرین و ستمائه صد و سی و هشت سال سلاطین اتابکیه و آن چهار شعبه است اول
بدیار بکر و شام نه تن مدت ملکشان از سنه احدی و ستمائه صد و بیست سال دویم بفارس
و ایشان را سلغریان میگویند یازده تن مدت ملکشان از سنه ثلاث و اربعین و خمسمائه
تا سنه ثلاث و ستین و ستمائه صد و بیست سال سلاطین اسمعیلیان ایشان دو فرقه اند
اول در مصر و شام و مغرب چهارده تن مدت ملکشان از سنه ست و سبعین
و مایتین تا سنه ست و خمسین و خمسمائه شصت سال دویم در ایران هشت تن مدت ملکشان
از سنه ثلث و ثمانین و اربعمائه تا شوال سنه اربع و خمسین و ستمائه صد و هفتاد و یکسال
سلاطین قراختائیه بکرمان نه تن مدت ملکشان از سنه احدی و عشرین و ستمائه تا سنه
ست و سبعین و ستمائه هشتاد و شش سال و ایشان مشهورند بآل براق حاجب سلاطین مغول
که عبارتست از سلاطین چنگیزخانی باشند آنچه در ایران حکم کردند سیزده تن مدت ملکشان
از سنه تسع و تسعین و خمسمائه تا سنه ثلثین و سبعمائه صد و سی و سه سال بعد از خروج امیر
تیمور گورکان است و این پسر امیر طرغای است پسر امیر قرقی است و از اولاد او در
ایران شاهرخ و الغ میرزا و سلطان حسین میرزا بایقرا بودند و منقرض شده دولت ایشان
و خروج سلاطین صفویه است بعد از این خاتمه در ذکر حکماء جهان و دانایانی
که در ایران و سایر ولایات بودند لقمن بعضی از مورخین گویند که عمزاده
ابراهیم خلیل الله است و پسر باغورث است و بعضی گویند عبد بود و بعضی او را پیغمبر
شمارند در وقتی که برای قوم هود بطلب باران رفت از خدا طول عمر خواست عمر الف
کرکس یافت فیثاغورث شاگرد لقمن حکیم است معاصر گشتاسب بوده و اکثر سال

مطلب مدفن جاماسپ

او در اردو و علم موسیقی منسوب باوست جاماسپ برادر گشتاسب و شاگرد لقمان ع
است و او در علم نجوم احکام گفت و از عهد او تا سه هزار سال حکم کرد و در خفر
باو دوان از ولایت فارس مدفون است بقراط شاگرد فیثاغورث است معاصر
بهمن اسفندیار بود و تصانیف او در علم طب اعتبار بسیار دارد بقراطیس
شاگرد بقراط بود ~~سقراط~~ ارسطالیس شاگرد افلاطون و دستور اسکندر بود ~~بلیناس~~ جالینوس و بلیناس
شاگرد ارسطاطالیس است آیینه و منارهٔ اسکندریه که هرچه در ملک فرنگ
میرفت در آن پیدا بود او ساخت و طلسمات بسیار از و در جهان مانده
ارشمیدس جالینوس شاگرد بلیناس بود در علم طب سرآمد روزگار بود و مهارت او بنوعی
بود که رشته از ابریشم در دست بیمار می بستند و در بیرون بدست او میدادند
او دست میمالید و حکم بر حق بیمار میکرد و فصد کردن به نشتر از مخترعات
اوست ~~جالینوس~~ بطلمیوس شاگرد جالینوس بود مساحت زمین و دریاها و کوهها
و ربع مسکون و ماورای اقلیم و مساحت آفتاب و ماه و درجات
آسمانی و حدود اقالیم سبعه منسوب باوست ~~بطلمیوس~~ بناذق شاگرد او بعلوم نیست
ابوزرجمهر وزیر انوشیروان عادل بود و واضع نرد اوست در بدل شطرنج
سیمرغ حکیمی است که زال پدر رستم را تربیت کرد و تعلیم علوم نمود
او را از حکمت علمی و عملی و اینکه میگویند سیمرغ طیری بود که زال را باشیانه
خود برد این قول نزد دانایان ضعیف است هرمس الهرامسه ادریس ع است

پیغمبری و حکمت و پادشاهی را باهم جمع کرده بود و علوم ریاضی و الهیات و هندسه
و اعداد و طلسمات منسوب باوست گویند کاوهٔ آهنگر مربع صد در صد در پوست
که پیش دامن او بود طرح کرده شده بود از استخراج آن حضرت ادریس این پوست را
بر سر چوب کرد و فریدون را بجنگ ضحاک برد و بسبب این مربع دولت را از ضحاک
گرفت و او را در بند کرد و علم کاویانی که ملوک عجم داشتند این پوست بود
و چوبی که پوست را بر سر آن کرده بودند هرمس بابلی او جامع اعداد بود و حکمت
و شاگرد فیثاغورث است هرمس دیگر شاگرد اسقلینوس اول است که صاحب طب
و کیمیا بود داهر هندی واضع شطرنج است حکمای اسلامیان شیخ ابو علی سینا از دیهات
بلخ مولد اوست و گویند اسمعیلی بوده و از تصانیف او کتاب شفا و اشارات است
و فضیلت او مشهور است حکیم فارابی او نیز از بزرگان حکماست خواجه نصیر الدین
محمد بن حسن طوسی شیعه اثنی عشری است و جامع همه کمالات بود و دستور اعظم
هلاکوخان و بعضی از سلاطین چنگیزیه بود و او منقرض ساخت دولت بنی عباس را

باب دویم

باب دویم در ذکر بنای بلاد و امصار و قری در ربع مسکون مکه معظمه زاد
ها الله شرفا و تعظیما حضرت ابراهیم خلیل الله و حضرت اسمعیل ساختند و بعضی گویند
اسحق ع نیز با ایشان بوده بیت المقدس حضرت موسی ع باتفاق هارون ساختند
مسجد اقصی حضرت داود ع بنا کرد و حضرت سلیمان ع تمام کرد مسجد الحرام
بعضی از اطراف او را حجاج بن یوسف ثقفی وسیع کرد مدینه منوره از بنای
یثرب عامر بن قحطان بن حمیر از احفاد ذوان در حمیریست که از تبع

يمن بود **نجف اشرف** و كربلاى معلى اگرچه سابق علامتى داشتند نهايت ائمه سلطان محمد خدابنده
برادر سلطان محمود غازان بن هلاكو خان ساخت و اسم سلطان اولجايتو است و خربنده اوغلط زبان
عوام است ميگفتند آن اولين پادشاه شيعه است از تركان كه در ايران خطبه اثنى عشر خواند
و تبرا از خلفاى ثلث كرد اما برادرش غازان سنى بوده بعد از برادر بسلطنت نشست
و بعد از آن پسرش سلطان ابوسعيد بهادر خان او نيز شيعه و قدرى عمارات بنجف
و اماكن مباركه را او كرد و بعد از پسرش سلطان ارپاخان او نيز پنج سال سلطنه كرد و شيعه
بود و پس از اين پادشاهان ايران اكثر شيعه بودند تا بزمان دولت صفويه **عمارت مشهد مقدس**
از بناهاى سلطان محمد خدابنده است اما امير شاهرخ بن امير تيمور گوركانى تجديد عمارت
كرد و امير تيمور هم در آنجا كارها كرد **قبر سكوبا** ديريست كه سكوباى عابد ساخته و اول
كنبديست كه بعد از حضرت عيسى ع ساخته شد و قبر حضرت جرجيس ع در آنجاست
و در اين زمان كعبه نصارى است و او چ كليسا ميگويند در ايروان **اصفهان** و جى
كه در آخر آن نون است در ولايت اصفهان از بناهاى طهمورث پيشداديست و اينكه
ميگويند يهودا ابن يعقوب ع ساخته دروغ است براى اينكه يهودا در شام و كنعان بود
پادشاه نبود و بعض از سفها ميگويند دار اليهود بوده بعد اين حرف را نفهميده
بغداد از بناى وقت اسلام است او را منصور دوانقى خليفه دويم از عباسى ساخت است
طهران چندين بار ملوك چنگيز خانى آب بستند و خراب كردند بكار برد شاه طهماسب اول صفوى او را
بنا كرد **اشرف و فرح آباد** طبرستان از بناهاى اسلام است شاه عباس ماضى از ملوك صفويه بنا كرد
بصره اسلامى است در سال ثمان عشر من الهجره در خلافت عمر بن خطاب ساخته شده و وجه
تسميه به بصره دو چيز است يكى آنكه مشتق از بصره است يعنى چشم جهان دويم اينكه سنگ
ريزه

در سنه ١٤٥ از هجرت صد و چهل و پنج است

ريزه هاى سست بوده و زود ميشكست و عرب حجاره رخوه را بصره ميگفتند لهذا باين سبب بصره شد
بلخ در قرآن او را شبرغان نيز ميگويند از بناهاى كيومرث است و بعضى ميگويند نوح ع ساخته
نهاوند مابين بغداد و همدان و در اصل نوح آوند بوده يعنى نوح تخته و نوح بستند را و اوند بلغت پارسى
سريانى ظروف و اوانى را گويند از بناهاى نوح ع است **همدان** از بلاد عراق است باسم
بانى آن نام گذاشته شده و بانى آن همدان بن علوج بن سام ع است و همدان اكنون
هم قبيله از يمن **طوس** من اعمال خراسان باسم بانى آن بنا شده كه طوس بن نوذر بن منوچهر
بن فريدون است و هلاكو خان خراب كرد **يزد** از ولايت عراق او را يزدجرد بن شهريار بن
خسرو پرويز آخرين ملوك عجم بنا كرد **قندهار** نام او سبايل است مابين ايران و هند واقع شده
بانى آن سبايل بن زمرد بن باجور بن ارم بن سام بن نوح ع است **سبا** از ولايت
يمن بانى او سبا بن يشجب بن يعرب بن قحطان است و يعرب ابو العرب يمن است **مصر**
از بناهاى مصر بن نوح است ع **روم** از بناهاى روم بن عيص بن اسحق است **كنعان** از
بناهاى كنعان بن نوح ع است **مدين** ده ايست از شام كه حضرت شعيب ع بر اهل مدين
مبعوث بود و بانى آن مدين بن ابراهيم خليل ع است و اين مدين بر تنبه(?) نبوت سرافراز شد
خورنق قصريست مشهور در عراق قريب بكوفه بانى آن نعمان بن منذر است كه او را نعمان
اكبر ميگويند و نعمان اعور نيز ميگفتند و او را سنمار رومى بنا ساخته بود و خوبيش(?) كه در
كه در طرف صبح آن قصر سفيد ميشد و در حوالى ظهر زرد ميشد و طرف عصر سرخ **حلوان**
بلدى معروف بود از سواد عراق و شهرهاى عراق است و ما بين او و بغداد پنج
مرحل بود بانى ان حلوان بن عمران حارث بن قضاعه است و در اين زمان از ان اثرى
باقى نيست **قادسيه و وجه تسميه** بدعاى حضرت ابراهيم ع آباد شد كه فرمود باش

همدان
[illegible]
[illegible]
مطلب

مقدسه و وجه تسمیه این است آن حضرت این زمین را خرید و بعضی میگویند نام قادسیه بانقیا است
و بانقیا بلغت نبط بمعنی گوسفند است خریدا زیرا که از آب آن بازای هر علیش گوسفندی
بدهد اگر آب خورند گوسفندان غیره و در قاموس نوشته که بانقیا دهی است در کوفه **قزوین**
اول بلده عراق بانی آن شاپور ذوی الاکتاف است و بنام ساعی آن قزوین بن مرداس
بن انوش موسوم شد **واسط** قصبه ایست در عراق عرب بین کوفه و بصره بانی آن حجاج
بن یوسف ثقفی است **نجران** بلده ایست از بنی همدان یمن بانی ان نجران بن زید است
و در نهایه ابن اثیر میگوید نجران موضعی است معروف میان حجاز و شام و یمن و آیه مباهله که نازل
شد در نصارای نجران بود **مداین** و طاق کسری بانی آن قباد بن شهریار از ملوک ساسانیان
و بعضی میگویند مداین جمع است و این هفت قصبه بوده در حوالی کوفه **بابل** بزبان یونانی
نام ستاره ایست که مشهور بمشتری است و شهریست در عراق و عراق وسط عالم است پس باین اعتبار
بابل مرکز دایره عالم باشد و از مداین سبعه عراق عرب است در کنار فرات در جانب شرقی
واقع است و از اقلیم سیوم است و او را قیبان بن انوش بن شیث بن نوح ع
بنا نمود و طهمورث دیوبند باشد او در تجدید عمارتش کرد بعد از آن نمرود و ضحاک بن علوان
آنرا دار الملک ساختند و ضحاک در آنجا قلعه ساخته بود و آنرا کنگ دژ هوخت
کنگ نام کرده بود و بعد از ضحاک آنرا ملوک کیانی دار الملک خود کردند و بعد از آن
نیز خراب شد اسکندر ذو القرنین تجدید نمود عمارت بابل را از علامات او که بکار
مانده است شهر حله است بر سر تلی که قلعه آنجا بود چاهی است عمیق گویند هاروت
و ماروت در آنجا محبوس اند الحال که ۱۲۶۶ هجری است آن تل که جای قلعه است مشهور است
به مجلبه **ابیورد** از اعمال خراسان است به باورد بن گودرز کشواد است چون این
زمین را کاوس با قطاع او مقرر فرموده این شهر را ساخت و بنام خود منسوب کرد **بردع**
آباد کرده نوشابه است و اسم اول بردم و بردر بود اسکندر ذو القرنین او را
بردع

بردع نام نهاده است و بعضی گویند بردع از بناهای قباد بن شهریار پدر نوشیروان است **بلیان**
قریه ایست از قرای کازرون و نام خضر ع بلیان است گویند این ده را آن حضرت ساخته و بنام خود بنا کرد
فارس از بناهای فارس بن پهلو بن سام است و قلعه اصطخر را او بنا کرده و فارس با مضافات او موسوم
شد و بعضی گویند قلعه اصطخر را طهمورث ساخته است **اردبیل** نام پسر ارمینی بن لنطی بن یونان است
داو ساخته و بعضی گویند او را فیروز جد نوشیروان بنا کرده و او را فیروز گرد خوانند **افرنجه** شهریست
در کنار دریای مصر انوشیروان بنا کرده است و مادر عذرا از آن شهر بود **یونان** از بناهای یونان بن
ارمینی بن ارم بن سام بن نوح ع است و اکثر حکما و دانایان از این شهر نشو و نما یافته اند و اسکندر
آب بست و خراب کرد گویند هر کس چیزی را از خاطر فراموش کرده باشد چون بحوالی آن شهر برسد
بخاطرش می آید **سیرجان** کرمان را خسرو بن بلاش ساخته است **طارم** بلاش بن بلاش بن هرمز بن
فیروز ساخته است **اسکندریه** شهریست که ذو القرنین در کنار دریای فرنگ ساخته و مناره در آنجا
ساخت و آئینه را در آن منار نصب کرده و از آن آئینه تمام شهرهای فرنگ را میدید و بر احوالات
ایشان مطلع میشد شبی فرنگان آئینه را در آب دریا انداختند و بتدبیر حکیم ارسطو آئینه را
از آب در آوردند و بجای خود نصب کردند **تبریز** از بناهای بلاش بن بلاش بن هرمز است **روملوس**
شهریست از فرنگ پسر نمود و بنام خود ساخته **رومیه** شهریست که انوشیروان در کنار دریای روم بنمونه
انطاکیه بنا کرده از آنجا تا قسطنطنیه یکسال راه است **خوزان** قریه ایست از اصفهان که خوزان
پهلوان ساخته است **درخش** قشلاق ارمنیه است و او را رسی مجوسی که بر اساس النعل مشهور است
ساخته و درهم نعل منسوب باوست و گویند شیراز را با ارمنیه او ساخته **زنگان** از بناهای اردشیر
بابکان است **سلطانیه** از بناهای سلطان محمد خدابنده از احفاد هلاکو خان است و شنب غازان
در آنجاست و این گنبدیست که از برای سلاح خانه ساخته بودند و ده جریب شاه ساخت آن گنبد است
عقدا از ولایات یزد است بانی آن هلاکو خان است **سمیرم** بانی آن سام بن رام است و سام ارم

قطران شهریست بنا کرده شیث ع و جمعیت پرستان در آنجا بودند سلیمن ع دیوی را فرستاد
قنطس نام تا آن قلعه را از جای برکنده بپیش سلیمان ع آورد کندز شهریست اباد کردهٔ فریدون
در توران و اکنون بیکند گویند قسطنطنیه نام پسر هرقل قیصر روم است که لنطین نام او بود
و بانی این شهر اوست و اکنون دار الملک سلاطین عثمانی است و باستنبول معروف است
خرم اباد من اعمال لرستان او را خرم چهر مشهور بهر نگار دختر انوشیروان بنا نمود لار
و پل کرک راه شیراز از بناهای کرکین بن میلاد بن خراد است این زمین را کیخسرو باقطاع
کرکین داده بود سمنکان رام هرمز است مشهور برومز از بناهای هرمز بن انوشیروان است
بندر عباس از بناهای شاه عباس ماضی است از ملوک صفویه و سابق بر این بندر را بنلک میگفتند
در ساحل دریای فارس واقع شده قلعهٔ رکسنم از بناهای امام قلیخان است شیراز از
بناهای اردشیر بابکان است چند مرتبه خراب شد و در آخر تعمیر عمارت امرا عبد الرحمن ابی
بکر کرده نائین ابتدای بیابان خراسان است و این بیابان منتهی میشود بدشت قبچاق
از بناهای نائین بن هوم بن اطرد بن ترش بن سام بن نوح است قاین من اعمال خراسان
قاین برادر نائین بنا نمود و این هر دو شهر بنام این دو برادر موسوم شده قم از بناهای حضرت
ابراهیم ع است و بدعای الحضرت اباد شد اروس از ولایات سخط و هشترخان و عادل
جواد است او را اروس خان بن چنگیزخان بنا نمود و از اولاد او در آن شهر حاکمند
و قاطبه مردم آن ولایت را اروس میگویند بلغار از ولایات اقلیم سابع است باسم بانی آن
بلغار خان بن چنگیزخان بنا شد سمرقند از بناهای سمر سپهسالار اسعد بن ملکت ابوب است
از ملوک حمیر است و اسعد تبع الاکبر است و سمرقند در وسط معمورهٔ توران واقع شد اطرار
در توران از بناهای امیر تیمور گورکان است در زمانی که اراده یورش چین داشت بنا نمود
و قبر او نیز در اطرار است ساوه از بناهای ساوه شاه است که از اولاد هوشنگ است
بعد از

بعد از افراسیاب او پادشاه شد و دریاچهٔ عظیم داشت که از ساوه تا کاشان و یزد و کرمان
کشیده بود و در شب ولادت با سعادت حضرت رسالت پناه خشک شد و این دریاچه بسیار
شور و غوغا و تلاطم داشت به نحوی که عبور از آن ممکن نبود مگر آنکه سالی یک آدم بآن دریا
می انداختند شورش آن فرو می نشست و عبور آسان بود دز سفید قلعه ایست در ایران و گویند
در فهلیان من اعمال فارس است از بناهای بیجن بن گودرز بن کشواد است و سهراب با رستم
در پای آن قلعه حرب کردند و سهراب کشته شد اردستان ارجن استان بود و بعضی گویند از اسفندیار
بوده و ارته درختی است معروف در بیابان از بناهای اردن اهرن بن قارن برادر
برادر کاوهٔ آهنگر است سعد وقاص دهی است در ولایت نهاوند بنام بانی آن سعد وقاص
که سپهسالار عمر خطاب بود در وقتی که اصفهان را گرفت از بیز و جروین شهرها را بنا
ساخت الموت اله آموت است اله یعنی عقاب و آموت یعنی آشیانه از بناهای ملکشاه
سلجوقی است حلوان فراسان از آثار قباد بن فیروز است کازرون از آثار فیروز بن
یزدگرد است ری بانی آن را راز نام داشت پادشاه زاده بود باتفاق برادرش
که ری نام داشت ساختند و بعد از اتمام بر سر تسمیه گفتگو کردند حکما از زمان قرار دادند
که شهر را ری خوانند و منسوب بآنجا را رازی که هر دو شریک باشند و راز که در شیراز است
او بنا کرد و راز زنبور بزرگ را میگویند و ری زنبور کوچک و ری در لغت عرب یعنی
سیراب شدن است کوفه در قدیم کوفان میگفتند و عرب ریگ سرخ را کوفه میگویند
یا کوفه لبب از بلندی دیوارها و استقامت بنای او و جمعیت قومی که این را ساختند
باین نام مسمی شد و در حدیث سعد است که چون اراده کردند که بنا کنند گفت
تکوفوا ای اجتمعوا یعنی اتفاق کنید در ساختن این شهر از بنای نمرود بن کنعان است
هرات از بنای لهراسب بن کشتاسب است کلپایکان مشهور بسیره از بناهای جاربنت بهمن بن

اسفندیار و در کلام عرب جرجان خان میگویند کابل از بنای مهراب شاه است جدّ مادر
رستم بن زال و مادر رستم رودابه نام داشت سیستان سجستان نیز میگویند و کوه گنابد
در آن موضع است که حنا بند میگویند از بناهای رستان بن سام بن نریمان است دیاربکر
در ولایت جزیره در زمان خلافت ابی بکر بنا شده و بنام او موسوم گشت ساباط
مداین از بناهای بلاش است هزارستون اصطخر مشهور بهمر خواستان از بناهای همای بنت
بهمن است گنجه از بنای قباد بن فیروز است داراب جرد که داراب میگویند در فارس از
بنای دارای بن بهمن است سامره او را سرمن رای میگفتند یعنی هر که می بیند مسرور
میشود از بنای معتصم عباسی خلیفه هشتم است و اکنون خراب است و اما کنبه متبرکه
او باقی است غازانیه در حوالی سامره او را سلطان محمود غازان بن [illegible] کوخان
بنا نموده نهروان از بنای هرمز بن بلاش بن بهرام است و تعمیر قادسیه را نیز او کرد
و بعضی میگویند قادسیه نیز از بنای اوست و [illegible] و هم میگویند نهروان ارمن
حصار است آمل مازندران و بنای ابادان طبرستان از طهمورث دیو بند است
کاشان از بنای مالک اشتر است و بعضی نسبت با براهیم پرسش میدهند
منجانیه از توابع بغداد بانی آن مختار بن ابی عبیده ثقفی است در سنه
شصت و پنج هجری بنا نهاده دهو حصار و کرمانشاه نیز میگویند از بنای زو بن طهماسب
ساری مازندران از ابنیه کیومرث است و بعضی نسبت بطهمورث میدهند
سلطانیه از بنای سلطان محمد خدابنده هلاکو خان است زواره از توابع اردستان
از بنای زواره بن زال است برادر رستم کنک دز از بناهای افراسیاب است
و بعضی میگویند کنگ دز چین است از بنای سیامک نبیره هوشنگ است
قندهار نیز از بنای طهمورث است تفلیس دار الملک گرجستان از بنای ذو القرنین
است خوارزم از بنای پشنگ بن زادشم بن تور است سرخس سمنان از بنای

پشنگ اسم پدر افراسیاب
و پدر او ملقب بشیده

مهراب آدمخر
بروزن محراب نام پادشاه
دو امله کابل باشد [illegible]
افتاب روشن بود زیرا که مهر
افتاب و آب روشنی را گویند

سرخس بن افراسیاب است نیشابور از بنای شاپور بن اردشیر است و فی بعض نسخ است
کرمان از بنای کرمان بن سام است شوشتر و سوس بانی آن دو شهر هوشنگ
بن سیامک است دزفول و سنگین برد از بنای جمشید است دمشق بکسر دال و فتح
میم و سکون شین قصبه شام است بکری از علماء لغة میگوید نام بانی این دماشاق
بن نمرود بن کنعان است که دماشاق بنا کرد و بعضی گفته اند که دمشق را غلام
حضرت ابراهیم ع که سیاه حبشی بود و نمرود بان حضرت بخشیده بود در وقتی که
از آتش بیرون آمد و اسم آن غلام دمشق بود پس باسم بانی موسوم شد عمارت حمر
از ولایت دیار بکر بانی آن کاوس است ابهر از بنای داراب بن داراب است
و از اعمال آذربایجان است مرو از بنای اسکندر بن داراب است که واثق و غدر
معاصر او بودند شهر بابک میان فارس و کرمان منسوب باردشیر بن بابک است اول ملوک
ساسانیان ادرنه ده روز راه به قسطنطنیه دارد از بنای سلطان سلیم بن سلطان
سلیمان پادشاه روم است قاهره از بناهای سلطان قانصوه پادشاه مصر و شام و از
توابع مصر است حلب از ولایت جزیره بانی آن بهرام گور است دهلی هندوستان از بنای
رای اعظم است و پسر او دهل سرکار بوده در زمان انوشیروان بنا شده جور فارس از بنای
اردشیر بابکان است و عضد الدوله دیلمی تجدید عمارت و قلعه او کرد و او را فیروزاباد نام کرد
خونکرنان و سنجر و میان بغداد از آثار هرمز بن شاپور بن اردشیر است مرغزار بلاشان در حدود
اصفهان منسوب به بلاش است نهر ملک عراق او را شاپور بن اشک بیرون آورد بحرین در دریای
فارس منسوب باردشیر بابک است جزایر دیار بکر ایضاً منسوب باردشیر است نجف اشرف علی مشرفها
الف التحیه در پشت کوفه در زمین بلند نسبت بکوفه واقع شده و عقب بقعه دریا بوده مشهور
به نی و در وجه تسمیه نجف صدوق ابن بابویه رحمه الله از حضرت صادق ع روایت کرده است

[illegible]

بابک
بروزن نادک پدر اردشیر
بابکان بعضی اردشیر را دختر
زاده او میدانند
بابکان میگفتند اول
ساسانیان است

مطلع

مرغزار
بلاش فیروز [illegible]
شهریار منسوب به بلاش بن
فیروز است

که آن حضرت فرمود نجف کوهی بود که در آن کوه پسر نوح ع میگفت سَآوِی اِلَی جَبَلٍ یَعصِمُنی مِنَ الماءِ
و ظاهر لفظ آیه کریمه این است که حین نزول طوفان پسر نوح ع میگفت که زود پناه میبرم و جای
میکنم و میروم بر بالای کوه که نگاه میدارد مرا از آب و طوفان بمن ضرر نمیرساند و در روی این کوه
عظیم تر نبود پس خداوند عالمیان وحی فرستاد باین کوه که ای کوه بتو پناه میاورد پسر نوح ع و پناه
میدهی او را و پس کوه پاره پاره و قطعه قطعه شد باطراف شام رفت و کوه ریگ روان شد و بعد از آن
دریا شد موضع کوه دریا نی نام داشت و بعد از آن جف یعنی آب دریا خشک شد و بعد از آن
این موضع را نی جف میگفتند و بکثرت استعمال و خفت لسان نجف شد بنای عمارت آنرا
نسبت میدهند باسمعیل سامانی از ملوک آل سامان و هم چنین تعزیه جناب امام حسین ع
در زمان او در ایران شایع شد و بعضی نسبت بنا را بعمرو لیث صفار میدهند و بعضی
بسلطان یعقوب **آتشکده** اردستان و قلعه کهن دژ و آتشکده در اصفهان و در بار بین پهلوی بازار
اصفهان از بنای اردشیر بن اسفندیار بن گشتاسب است الحال که ۱۲۰۶ از هجرت است همچو آتشکده
مذبور در گلگان باقی است نزدیک کالدان و کورکان **بوکه قزوین** و تهمش به گیلان که اکنون
گرجیان میخوانند و قسمت کردن آب زاینده رود منسوب باردشیر بابک است
فارس ملیا کهد و نحوه از بنای اردشیر بن اسفندیار است **دماوند** از بنای کیومرث است
و چاهی در آنجا است در بالای کوه آن بلد گویند ضحاک مار دوش را در آنجا حبس است و از
حرارت دهن آن مار زمین پخته شده و گوگرد از آن است و اهل کیمیا میگویند از آن لعل
آنجا اگر کسی تواند گوگرد آنرا بیرون بیاورد و گوگرد احمر است و اکسیر کیمیا است **اصطخر**
فارس و قلعه هاران نیز از بنای کیومرث است **قلعه سمرقند** دیوار میان ایران و توران
و آتشکده در بلور بخلاق از ابنیه گشتاسب بن لهراسب است و بعضی قلعه سمرقند را
نسبت باسکندر میدهند **کوار شیر** که در اول بردشیر میخواندند منسوب باردشیر بابک است
شهر یرضا بفارسی از بناهای گشتاسب است **شهر فسا** بخراسان و فسا بفارسی

نیز از ابنیه گشتاسب است **اهواز** بعضی گویند شوشتر است و بند رود مرغان خوزستان از ابنیه اردشیر بابک است
کرداباد از مداین سبعه است و کهن دژ مرو از بناهای طهمورث است **شاه شاپور** و جند شاپور خوزستان از بناهای
شاپور اردشیر بن ساسان است **شهرآرای** در شام که بیت المقدس در آنجاست از بنای یوشع ع است
قدس خلیل متعلق برانبیای عظام است و از بنای حضرت خلیل الرحمن ع است **سابز** از بنای انوشیروان است و از مداین
سبعه است که اکنون خراب است و طاق کسری را در آنجا بنا کرده **حمص** از ولایت شام است از بنای
خالد بن ولید است **مشهد نجف** از بنای صمصام الدوله دیلمی است **مسکت** دارالملک عمان که در عمان واقع است
فرنگان پرتگال بنا نهادند و ناصر بن مرشد بن عثمان از خوارج تجدید عمارات و قلعه او را کرد
و از فرنگان گرفت **هرمز** از بنای هرمز بن انوشیروان و در دریای فارس واقع است و از اولاد او
در آن شهر و قلعه حاکم بودند تا زمان شاه عباس ماضی **حبش** و زنگ از فرزندان حام بن نوح است
و بنای این دو شهر و ولایت بنام این دو برادر است و انطاکیه سباهان و جعد مریان است **صنعا**
یمن از بناهای اسعد بن ملک ابو کرب است از ملوک یمن **قنفذه** از بنای ناشر النعم بن عمرو حمیری است **قندهیه** از
بنای فیلقوس رومی پدر اسکندر رومی است **استراباد** سابق بر این گرکان نام او بود و تعمیر عمارت آنرا
نسبت بقابوس بن وشمگیر و از ملوک مازندران میدهند و بعضی نسبت بقزل ارسلان
بن طغرل بن ملکشاه سلجوقی میدهند آنچه از بلاد و امصار را مورخین ضبط نموده بودند
در ذکر خرابی اکثر بلاد و امصار که بجهات متفرقه از حلیه آبادانی افتادند و از ایشان
اثری باقی نیست **بابل** چون سحره در آن ولایت بسیار شدند اسناد خرابی آنرا نسبت
بحضرت سلیمان بن داود ع میدهند که دیوان را فرستاده آنرا خراب کرد **قطران** از ولایت
دریای عمان بود و بت پرستان در آن بسیار شدند و کفر ایشان بنهایت رسید حضرت
سلیمان ع قطس نام دیوی را فرستاده و قلعه او را کند و بخدمت آن حضرت آورد و شهر را
خراب کرد **سدوم** و چهار شهر دیگر که پنج شهر باشند در هر یک از این شهرها صد هزار مرد سپاهی
بودند و از بلاد حضرت لوط بن هرون بن تارخ ع بود و جبرئیل برگردانید این شهرها را بنوعی اعمال

خاتمه در ... خرابی بلاد [illegible]

مؤتفکات که در کلام شریف است پنج قریات از شام صدود عمد د اصوام داود [illegible]

زشت این ون وبین هند و کرمان واقع بود **بنان** را حضرت اسکندر ذوالقرنین آب
بسته خراب کرد **بربر** نسبت بحضرت امیرالمؤمنین ع میدهند که او فرمود خراب کردند
سبا از ولایت یمن در زمان ذوالمنار حمیری شد از اثر سیل آن خراب کردند و آب افتاد
و خراب شد **حضرموت** از ولایت یمن بسبب کفر و زندقه اهل آن ولایت حق تعالی آتش فرستاد
و آن ولایت را با خلقش سوخت **کوفه** هلاکوخان فرمود تا خراب کردند **مداین** ابو جعفر
منصور دوانقی در حین ساختن بغداد خراب کرد و بغداد را ساخت **اصطخر** از ولایت
فارس را حضرت سلیمن ع خراب کرد **احقاف** از قوم هود ع را خداوند عالمیان از باد خراب
کرد **ادوم** و مملکت قبا ... خداوند عالمیان مقرر کرد که جبرئیل ع که از صیحه خراب کرد
ری را ملوک مغول خراب کردند و بعضی بجهت چنگیزخان نسبت میدهند **طوس** را ملوک
آل سامان خراب کردند **دمشق** را امیر تیمور گورکان قتل عام فرمود و بعد از قتل
خراب کرد و گاو زد بعد از آن از اولاد برقوق پادشاه مصر تعمیر کردند **هزارستون**
فارس را حضرت سلیمن ع خراب کرد **جزایر خالدات** در آخر ربع مسکون در ساحل — مطلب
بحر اوقیانوس از آب دریا خراب شد **جرون** معموره قلعه هرموز را ... فلیپان
خراب کرد **دماوند** را برف خراب کرد **تکریت** در خروج چنگیزخان خراب شد **سامره**
هلاکوخان خراب کرد **مراغه** نیشابور را امیر تیمور خراب کرد **گرکس ران** در ایام ملوک طوایف
خراب شد **ماوران** بعد از آسمان رفتن کاوس خراب شد **مداین** در ایام شقاوت
فرجام بنی عباس خراب شد **سمکان** را افراسیاب خراب کرد **اهواز** عقرب خراب کرد و
نهروان را بعد از خسرو پرویز خراب شد **ارجمهار** را رستم زال خراب کرد **غزنین** را
ملوک آل بویه خراب کردند **خوارزم** را ریگ خراب کرد **استنبول** را طاعون خراب
میکند قریب بظهور حضرت صاحب الامر **دکن** از ولایت هند قحط خراب میکند

صفهان

ساباط در ایام حجاج ملعون خراب شد واسط در ایام سلطان احمد جلایر خراب کرد

دنیا را یانکی ها که قومی پول دار و دلار ... و خدا ناشناس هستند خراب نمودند و دیگران را ... [illegible] که آب و برق ... خراب میکنند

صفهان
از ظلم ملوک خراب میشود و بعضی میگویند که بعلت کمی همه و تیلات خراب میشود **شیراز** را
خوارج از دربار عمان خروج میکنند و خراب میکنند **قم** را آب خراب میکند **کاشان** را
ریگ خراب میکند **حلب** بعلت لواطه خراب میشود **بغداد** را قتل عام خراب میکند **بیت المقدس**
را دجال ملعون خراب می کند **آتشکده** فارس در ولادت با سعادت حضرت رسالت ع خراب
و آتش او خاموش شد **طاق کسری** در تولد آن حضرت چهارده کنگره او افتاد و آخر منصور
عباسی خراب کرد **تبریز** از زلزله خراب میشود **مداین** را منصور عباسی خراب کرد **قزوین** را
روم خراب میکند **خاتمة الخاتمه** در ذکر آنچه بنی نوع انسان بالهام ملک علام اختراع — مطلب: عنوانها و مناصبی که اختراع شده
نموده در جهان **سلطنت** را از زنبور عسل فرا گرفتند **قاضی** در زمان لوط ع تخریج شد
و سدوم قاضی شهر لوط بود **صدارت** چون ترکان در زمان ملکشاه سلجوقی اشراف و
قضات و سادات و علما را احضار میفرمودند و رفتن اینطایفه کاخانه ترکان
تمام خفت بود لهذا منصب صدارت را وضع نمود و سید و فاضل را راس و رئیس این
گردانید **شیخ الاسلامی** در ایران از مخترعات شاه طهماسب است **عسس** و شب گردی از مخترعات — مطلب
عمر بن خطاب است **مزرف کارخانه** بهمن بن اسفندیار وضع نمود **نوروز** از مخترعات جمشید است
خیمه را از درخت وضع نمودند **کمانچه** و موسیقی از مخترعات فیثاغورث حکیم است **شطرنج**
از مخترعات حکیم صصه پسر داهر هندی است **نرد** از مخترعات حکیم ابوزرجمهر است
طبل از مخترعات اسکندر ذوالقرنین است **کرنا** از موضوعات جمشید است **سیخ**
از مخترعات فریدون است **کشتی** از معجزات حضرت نوح ع است **وظیفه و مدرسه**
از مخترعات خلفای بنی عباس است **بالاپوشی** آستین بلند نیز از مخترعات خلفای عباسیه است
تنباکو از مخترعات فرنگ پرتغالیه و چون اینطایفه سفر دریا بسیار میکنند و فضلات

ورطوبات بلغمیه در سر و دماغ ایشان مفسده میکرد و در اعضا و جوارح ایشان سست میشد
تنباکو را وضع کردند مدتی بدماغ میکردند فائده با عضای ایشان نمیکرد و بعد از ان مثل
سفوف کم کم میخوردند مثل سم بود و اکثر ایشان را میکشت و بعد از ان حکماء ایشان بکشیدن
دادند و بهترین تنباکو تنباکوی رنگ مغزدار است قوره و دار و کشیدن را نسبت بحضرت
ابراهیم ع میدهند و بعضی میگویند حضرت سلیمان ع دوا انرا امر فرمود تا از برای بلقیس
بنت شراحیل بن الهدهاد حرم محترم خود ترتیب فرمود طلنبان از مخترعات حضرت ابراهیم ع است

مطلب

وسابق برای زیر جامه نمیپوشیدند باروت از مخترعات حضرت جعفر طیار است قهوه را
شیخ حسن شاذلی که از بزرگان اهل تصوف است پیدا کرد تفنگ را زنده بیل احمد خان
افتراع نمود زره از معجزات حضرت داود ع است زنبیل بافی از مخترعات حضرت سلیمان است
و انحضرت بزنبیل بافی معاش میکرد باید حمام از مخترعات جمشید است سفینه کرسی از معجزات حضرت شمعون
علیه السلام است کوزه سفالی و فخاری از معجزات حضرت سلیمان ع است خیاطی و صنعت جولاهی و کرباس
باف و پنبه از دانه کشیدن از حضرت ادریس ع بهم رسید نان پخته و خاگینه از موضوعات
ابلیس است که از برای حوا کی ساخت کاغذ از معجزات حضرت امیر المؤمنین ع است
کل محزون در زمان ارسطالیس پادشاه یونان بهم رسیده و بعضی میگویند که کل محزوم خاک
قبر اسکندر ذو القرنین است پلو و سکنجبین از مخترعات افلاطون الهی است معجون
در زمان لقمان ع مرکب شد کیوه از مخترعات کیوبی کرد در کشور ادست و روغن که بتوران برفت

مطلب
افعال و اعمالی که بقوم لوط منسوب است

که کیخسرو را بیاورد لواطه و خماربازی و کبوتربازی و کلاه بازی و طفلبازی کرده و کلوله کمان و صنج
بر همین کوبیدن پسران پهن باشد بصورت و بیار و قهقهه کردن و سنج زدن و نای و هو کشیدن
و صفیر زدن از عقب مردم و شیشه از دهن بند کردن و خروس بازی و کینک بدوش انداختن
و کلاه عند برکذاشتن و خمار بکلوله اینها همه از بدعت قوم لوط است گردی و چاقو از مخترعات

مطلب

شاه اسمعیل از ملوک صفویه است کاتب اسپنی کوتاه از مخترعات شاه صفوی است طلا و نقره با هم
جمع کردن باصطلاح صرافان نقده میگویند از معجزات حضرت امیر المؤمنین ع است ابدال از بدعتهای
عثمان است و بعضی نسبت بعمر خطاب میدهند عشاری از مخترعات بخت النصر پادشاه بابل است زن و کلام
از مخترعات کیومرث است آئینه از مخترعات بلیناس حکیم رومی است آتشکده از بدعتهای گشتاسب است
سمور و سنجاب از موضوعات فرزندان ترک بن یافث بن نوح ع است شراب و خربزه در زمان جمشید بهم رسید
و نام شراب در لغه فرس شاه دارو است نعلبند اسب از مخترعات جمشید است تیر و کمان از مخترعات منوچهر است
کتابت حضرت آدم بطل کتابت میفرمود از انگشت و حضرت ادریس ع بقلم کتابت کرد و ارسطو وزیر
اسکندر خط یونانی را وضع کرد و علم را بکتابت برد و بر پوست نوشت تصویر و نقش در زمان مانی
نقاش بهم رسید و بدین سبب دعوی نبوت کرد تعزیه جناب امام حسین ع در زمان سلطنت شاه اسمعیل ثانی
در ایران بهم رسید استر در زمان فرعون بهم رسید شغال در ایران زمان انوشیروان بهم رسید
فصد از مخترعات جالینوس حکیم است توپ از مخترعات ابلیده پادشاه الامان فرنگ موسوم
بما جار بهم رسید و بعضی نسبت بفرنگ اسپانیول میدهند دفتر از مخترعات معویه بن ابو سفیان
است رلین بز اشتون و سبیل کذاشتن از بدعتهای معویه است و بعضی نسبت بقوم نوح میدهند و اول این رسم
مذهب کتابت بطلا و کتابت از طلا از مخترعات یاقوت مستعصمی است که ملک الکتاب است خنه کردن
از سنتهای حضرت ابراهیم ع است لباس برنگ شتری و ماهتابی شبیه برنگ آتش از
موضوعات زردشت است مرس سر بلند کوشتی از طریقه نصاری است ناقوس از بدعتهای
مسیحیان است سیاه پوشیدن از بدعتهای نصاری است و در اخر بنی عباس رواج دادند آهنگر
از مخترعات کاوه آهنگر است کشتی گرفتن و ورزش کردن که عبارت از جان کندن است
از شیخ محمود پوریا ولی است اسیاب از مخترعات دیوان است عصاری نیز از مخترعات

اهریمنان است که در زمان حضرت سلیمان علیه السلام رسید شعب وغار کندن در کوه از مخترعات قوم
عاد است آتش دادن شیر از ابیل و گرشسپ وزراء ضحاک اند چون روزی دو آدم میکشتند و مغز سر او را
بخورد ماران میدادند که بر دوش ضحاک بود وزراء او و شرط انصاف بجا آوردند روزی یک آدم را
میکردند و یکی را میفرستادند و در عوض گوسفندی میکشتند و مغز سر او را ممزوج با سر آدم میکردند
و بخورد ماران میدادند و آن آزادیان هر طایفه شدند و چشم نشین کردیدند و در جبال
متواری شدند گویند کردان از طایفهٔ ارمیلند و کردان از آزادکردهای کرمیل و ... در مطلب
احادیث معتبره وارد شده این است که طایفه کردان فرقه از جنیان اند که خداوند
عالم پرده از ایشان برداشته و شبیه بانسان شدند و دیگر هست که با ایشان داد و ستد و
معامله کنند مناره از مخترعات نمرود است کاز آهنگر را دست رنگ که بر روی علم گذاشته
بود وضع کردند اره و سر از مخترعات ابلیس ملعون است که بتعلیم او ضحاک جمشید عم را به تخته
بست و باره دو پاره کرد و بعضی میگویند آن ملعون تعلیم قوم زکریا داد و آن حضرت را پاره
پاره کردند تخته کلاه محتسبان از موضوعات ملوک آل سنجر است علم سحر از تعلیم هاروت و ماروت است
کم دادن و زیاد گرفتن از بدعتهای قوم شعیب علیه السلام است طنبک از سازهای عجم است و صاحب آن
بدعت معلوم نیست علم رمل از معجزات حضرت دانیال علیه السلام تسبیح که از خاک از
سنتهای حضرت فاطمه زهرا است علیها که آن حضرت از خاک قبر سید الشهدا حمزه بن عبد المطلب مطلب
ساخت سی و سه دانه و خاک خام بود و پخته نبود و بند آن ریسمان کبود بود مهر که از خاک
کربلا است معلی از سنتهای جلال الدین مطهر علامه حلی است خط ثلث و نسخ از مخترعات
یاقوت شاگردان مستعصم است که حضرت امیر المؤمنین تعلیم او نموده بود خط نستعلیق از
مخترعات میر علی حسینی قزوینی است و در زمان شاه طهماسب بود وقف در قرآن مجید و سر حرفی
آن از بدعتهای امام سجاوندی است و بنام مشهور است چله نشستن و عزلت اختیار کردن

و ترک حیوانی کردن و رهبانی از بدعتهای مشایخ تصوف است ظروف داوری چینی از مخترعات
فغفور چینی است اسطرلاب از موضوعات حکیم بطلیموس است چادر زنان از سنتهای حضرت
رسالت است نگلتو در میان قزلباش از سنتهای شاه اسمعیل است شعر گفتن از نتایج بهرام
گور است و اول شعری که در فارسی گفته این است نظم منم آن پیل دمان و منم آن شیر یله
نام من بهرام گور و کنیتم بو جبله

باب سیوم در ذکر عجایب مخلوقات و مصنوعات خداوند

عالمیان جغنک نام مرغی است که نر و ماده او یکبال دارد و هر کدام و بجای بال دیگر قلابی
هست و بال ماده را حلقه است از استخوان چون پرواز کنند نر قلاب را بر حلقه ماده
انداز دو پرواز کنند چون دانه خورند از هم جدا شوند عرب او را لایفک گویند و ...
او کار دانک گویند دیگر چاه طرابلس که هر کس از ان آب بخورد احمق بشود دیگر شب پره
باشد بزرگ که بر سر دوش ناخنها دارد و خود را بر درخت معلق آویزد و سرگین و فضله خود را
خورد دیگر چاه جرجیه چشمه ایست که چون آفتاب بر می آید آب آن فرو میرود و چون
آفتاب فرو میرود آب آن بر می آید دیگر چشمه برجین نزدیک با خلاط روم است گویند
هر ذی حیاتی که بان رسد بیفتد و بمیرد دیگر چشمه شهمن است در جرجان که اگر صد کس از آنجا
آب بردارند دیگر کس ها بر گرمی بیند که در آن جوانب است همه آب شور و تلخ
شود که بر داشته اند دیگر انار فرهاد است روزی که خبر فوت شیرین باو رسید تیشه بر سر
خود زد و دسته تیشه چوب انار بود بزمین فرو شد و روئید و سبز شد چون انار
او را بشکنند اندرون او سوخته و پر از خاکستر باشد دیگر لاو گوهری است چون بیمار
میشود دیلمی در سوراخ مار میگذارد و مار را بخود میکشد چنانچه آهن مقناطیس را و چون
مار را بخورد شفا یابد دیگر قریه هوالست پچاه بادشهور که از توابع و افغان است

باب سیم

نگلتو در میان قزلباش

جراب گوارا و زلال است

هر جاه که نجاست در آن اندازند یا بیفتد چندان باد آید که بیم هلاکت خلق باشد دیگر پل بکران است که بجای
از یک تخته سنگ ساخته اند هر کس بران پل بگذرد اورا قی آید و نتواند خود را نگاه داشت بسیار کسان
گرد بسته اند و بینی و دماغ خود را بسته و دوای خوشبو با خود داشته اند فایده نکرده باز قی کرده اند دیگر یاقوت
سنگی است در دریا بار میباشد برنگ سرخ فیشافعی هر کس انرا می بیند بی اختیار میخندد و عرب
انرا حجر الضحک خوانند دیگر دریای اندلس است که ازان عبور نتوان کرد و کشتی ها غرق کنند الا وقت
غروب روز شنبه ساکن گردد دیگر گویند در ترکستان گوسفندی چند میباشد که سوار او میشوند و به ایشان
نزدیک میروند دیگر برطایلی جزیره ایست در هندوستان که از درختان آن جزیره بانگ عظیم
و صدای مهیب می آید که آدم زهره شکافته میشود و بعضی گویند کوهیست در آن جزیره که شبها از ان
آواز و صدای دهل و ساز می آید دیگر در ایران هفت سال باران نیامد و در ایام پادشاهی بهرام گور
و بعضی گویند بهرام یزدجرد اثیم چهار سال در تمامت مملکت ایران هیچکس از بنی آدم نمرد نه از پیر و نه از
جوان و نه از مرد و نه از زن دیگر آدم گیا است نر و ماده دارد و هر دو دست در گردن هم کرده اند
و پایها بهم محکم کرده بشکل زن و مرد که بیخ های آن ریشه است که بر زمین بند است انرا با سگ میکنند
اگر آدم بکند هلاک میشود و اگر بنام شخصی عضو آن سگ را جدا کنند آدم میمیرد دیگر آبرونک چشمه ایست
در سیستان و نی بسیار دارد و در آن چشمه انچه از نی در میان آب است سنگ شده است
و انچه در بیرون است نی است و شاخ و برگ دارد دیگر دریای چین ماهی است که اگر
در شکم او هست کندیده و چون کسی استخوان او را بشکند بقدر یک مثقال خورد که بدوران
او برسد فورا چاق میشود دیگر تیر آرش است که پهلوان منوچهر بود چون افراسیاب
با منوچهر صلح کرد قرار دادند که تیری بیندازند کسی از لشکر منوچهر هر جا که آن تیر بیفتد سرحد ایران
و توران باشد آرش از آمل تیری انداخت بمرو افتاد در کنار آب آمویه و مسافت آن چهل روزه راه است
گویند حکما آن تیر را مجوف ساخته بودند و بحکمت پر از سیماب کرده بودند و در طرف صبح
بسمت مشرق انداخت و طرف ظهر بمرو افتاد دیگر ابوالحسن شهری از فرنگ است و کلیسائی دارد
که هر سال در تحویل حمل آن قدر مرغ سار در آنجا می آیند و بر منقار هر یک زیتونی است که در آن کلیسا

میریزند

میریزند که تا سال دیگر اهل آن نیز تمتع می یابند دیگر در دریای چین زنان هستند که از دریا می آیند و در کنار
کوه انجا بازی کنند چند روز میباشند و میروند بجای خود دیگر در طبرستان آبی است که چون صدا کنی بند شود
و چون نعره زنند بر طرف شود قطعاً دیگر دندان شهدلیست از توابع کرمان که در انجا غاریست و صدا ازان
می آید و از ان بخاری بیرون می آید و چون منکشف میشود دزد درست دیگر خرقع درختی است
که هر کس در سایه او بخوابد بیدار نشود و بلغت یمن عشر گویند دیگر خرم کوهی است که هر چند طلب کنی
و صدا زند جواب بر وفق مطلب آید دیگر خرگوش نوعی از خرگوش است که با گربه جنگ کند و غالب آید
دیگر دریاچه ساوه بود که هر سال یک کس را دران غرق میکردند تا از شورش آن ایمن باشند
دیگر سرخاب مرغی است سرخ رنگ گویند چون زنان حیض بینند و تمام شب از جفت خود جدا
باشند و یکدیگر را نه بینند لیکن آواز شنوند و بسمت آواز قصد ملاقات هم آیند اما ملاقی نشوند
و تمام شب بیقرار باشند و چون از جفت جدا شود جفت دیگر نگیرد و اگر او هم با جفت خود را در
آتش بیند او نیز خود را در آتش اندازد اما روزها هم ملاقات کنند دیگر سرمه خاک بینی است
که حکما از برای خسرو پرویز ساخته بودند هر گاه یکبار بر چشم کشیدی تا یک گز عمق روی زمین را بدیدی
و تا یکسال چنین بودی دیگر سرخ بت و خنگ بت است که در موضع بامیان کابل در سرحد
بدخشان می باشند و هر کدام بقدر پنجاه و دو ذرعند و اندرون ایشان مجوف است و کف پای
سوراخ دارد که باندرون میروند و در تمام اعضای او سیر میکردند مرتبه مرتبه پله کان دارد و عرب
او را یغوث و یعوق میگویند دیگر سنگر به حصاری و عمارت عظیم است در هندوستان که
ستونهای آن یکپارچه است و هر ستونی را هزار مرد نتوانند بر داشت گویند این عمارت
را دیوکس ساخته اند مردی و زنی مرد مازتین و زن مازتینه نام داشته است دیگر در زیر
موضع است و جزیره دارد که درختی چند دارد که بار آن مرغ است دیگر ریگ روان
بیابانی است که ریگ آن نقره است و آب آن با سیماب مخلوط است هر کس از ان بخورد

میمیرد واین بیابان در سمت جنوب است دیگر قصر خورنق است که سنمار بنای رومی بجهة نعمان
بن منذر ساخته بود بنوعی که در طرف صبح تمام قصر کبود و ظهر سفید و بوقت عصر زرد می‌شد مطلب
دیگر عوج بن عنق است و عوج چهار فرسنگ قد داشت عمرش از زمان طوفان تا ایام حضرت
موسی ع زیست کرد که سه هزار باشد دیگر سنگ یرامی است که حجر الرام خوانند
که ازان سنگ آب جهند چون بر سنگ زنند مطلقا او از ند چه و در سنگ مانند گل مطلب
فرو رود دیگر سیام کوهی است مابین سمرقند و تاشکند مقنع خراسانی که او را حکیم
عطا میگفتند بزور سحر و شعبده مدت دو ماه از چاهی که در عقب کوه کنده بود ماهی بر میاورد
از پس آنکوه طلوع می‌کرد و تا مبلغ دو فرسنگ نور آن میتافت دیگر شاه کوهران که در خزانه
خسرو پرویز بود چون او را بر رشته میکشیدند و بدریا می انداختند بعد از ساعتی که در
میاوردند کوهر بسیار از هر جنس از مروارید و یاقوت و مرجان بدو چسبیده بود دیگر
شب تاب پرنده است شبیه پروانه و دنباله آن در شب مانند اخگر میدرخشد کویند این
فضله اوست و او را ابو عیبد ولد الزنا میگویند که چون سهیل طلوع کند آن جانور میمیرد دیگر مطلب
بحر عمان است که دریاچه کاشغر باشد اگر سنگی بر آن اندازند چندان طوفان و شورش کند که بیم
هلاکت نزدیکان باشد دیگر ققنس مرغی است که منقار او سیصد و شصت سوراخ دارد
و بر بالای کوههای بلند می‌نشیند و باد بر منقار آن میوزد و صوتهای عجیب بر می‌آید مرغان بجز
او گرد می‌شوند از برای طعمه هر مرغی را که میخواهد میگیرد و میخورد گویند هزار سال عمر میکند
چون وقت مردن او میشود هیمه بسیار جمع میکند و بر روی آن می‌نشیند و بال بر هم
میزند و صوت حزین میخواند از بال او آتش بر هیزم می افتد و او میسوزد و از خاکستر
او بیضه بیرون می‌آید و جفت ندارد گویند حکیم فیثاغورث موسیقی را از آن فرا گرفت مطلب فرید
دیگر کاشمر درختی است از اعمال ترشیز و فارمد درختی است از اعمال طوس مجوس گویند زردشت
دو شاخ سرو از بهشت آورده بطالع سعد در این دو ده کشت متوکل عباسی بهنگام

عمارت جعفریه سامره حکم بطاهر بن عبدالله حاکم خراسان نوشت که درخت کاشمر را قطع کن و تنه
و شاخهای آنرا به بغداد فرست جمعی از مجوس پنجاه هزار تمنا دادند قبول نکردند و آن درخت را
انداختند و بوقت افتادن زمینی چنان بلرزه در آمد که کاریزهای آن حدود و بناها خلل
عظیم راه یافت گویند از عمر آن درخت دو هزار و چهارصد و پنجاه سال گذشته بود و دور
تنه آن درخت بیست و هشت تازیانه بود و در سایه آن درخت زیاده از ده هزار گاو قرار
میگرفتند و جانوران مختلف الانواع زیاده از حد و حصر در آن آشیانه داشتند چنانچه در
وقت افتادن آن درخت از بسیاری جانوران و طیور روی آفتاب پوشیده گشت و هوا
تاریک شد چون بیک منزلی جعفریه رسیدند در همان شب غلامان متوکل را پاره پاره
کردند و شاخهای آن درخت را بر هزار و سیصد شتر بار کردند و فرع تنه آن درخت تا
به بغداد پانصد هزار درم شده بود دیگر کیوک مرغی است که با غیر جنس خود جفت شود و اگر
اصلا کیوک نر پرنده را ببیند فی الحال ماده گردد و با او جفت شود دیگر مومیان کوهی است
از ارض فارس و در آن غاری است که از آن آنگه مردم وارد شدند در آنجا بر می‌آید اگر یک کس
باشد بقدر یک کس و اگر صد کس باشند بقدر صد کس آب بهم میرسد دیگر قواق نام جزیره است و در آنجا
کوه طلا میباشد مردم آنجا ظروف و اوانی سگان ایشان همه از طلا است و میمون بسیار
در آن جزیره میباشند و مردم ایشان را تعلیم میدهند بخانه جاروب کردن و هیزم از جنگل
آوردن و در آن کوه درختی است که بار آن بطریق آدم و حیوانات دیگر میباشند و از آن
صورتها صدای عجیب و غریب بر می‌آید و سخن میکنند و جواب میدهند چون از درخت جدا شوند به
آواز نمیدهند و سخن نگویند او را واق واق میگویند و بعضی گفته‌اند نام درختی است در هندوستان
که هر صباح بار و برگ بر آورد و بهار کند و شام خزان شود و بریزد دیگر نهر ایلاق در دار الملک
ختا و ایغور است هر کس در آن رود خانه غسل کند صد مرتبه محتلم شود دیگر سرهندجان کرا
سنگی است در دریای اعظم مثل سیماب است هر کس آن را ببیند چندان بخندد که بمیرد
دیگر لارجان کوهی است در طبرستان که چشمه دارد هر قطره آب که میچکد سنگ می‌شود دیگر

این حالت در بسیاری از مردمان این زمان هست که بعبادت منافع و مواقع ماده میشوند

گلگون و شبدیز این هر دو اسبی بودند از مادیان دشت انگاه یا دشت دمکله گلگون مادیان و اسبی بود
در آن بیابان از سنگ تراشیده گلگون خود سوی آن اسب میرسید و آن سنگ گلگون
جفت می شد و گلگون آبستن می شد دیگر در جامع الحکایات مسطور است که صاحب تاریخ دیالمه
گوید که دو شخص را در حضور من بخدمت صاحب الدوله آوردند که پشت هر دو بهم چسبیده بود و عمر شان
به بیست و پنج سال رسیده بود و اکل و شرب و بیداری ایشان مخالف هم بود دیگر هم در کتاب آنجا
که در نینوی آسیائی بود که آسیابان را بند آنگه در آنجا دخل نمی باشد گردان بود و هیچ اصلاح
و استادی محتاج نشدی و بوقت اصلاح گفتندی که یا شیث نبی و یونس از گردش باز ایستد
و همچنان گفتندی که یا نبی یونس بحال خود روش کن بحالت اصلی معاودت نمودی دیگر در
شهر حله در مسجد شمس منار عظیم است که هرگاه قسم به پیغمبر خدا یا یکی از ائمه هدی علیهم السلام
میدهند که حرکت کن آن مناره بلرزه در آید و متحرک شود چنانکه کوهی بیم آن هست
که بیفتد اگر قسم بیکی از خلفای ثلث یا منافقین دیگر میدهند نمی جنبد و بحال خود استاده است
دیگر در جامع الحکایات مسطور است که در ولایت مراغه چشمه است در پهلوی یکدیگر از یکی
آب بغایت سرد بیرون می آید و از دیگری گرم چنانکه در هیچکدام لحظه دست نگاه نتوان
داشت دیگر در ولایت ارمنیه قریه ایست و در آنجا طایفه هستند که ایشان هر کدام
ریش بیرون میآورند یک نصف ریش ایشان سیاه است و یک نصف سفید دیگر در
ابرقوه شهریست که اکثر مردم یک دست ایشان از دست دیگر کوتاه تر است و دو گاو با هم جفت
زمین را شیار می کنند ملکه گاو را با هر رفیق میکنند و خیش میرانند دیگر در نواحی
غور قریه بود که هرگاه آفتاب به برج الشرف خود میرسید شخصی از مردم آنجا طاس
در دست بیامدی و اهل قریه پیش او جمع گشتندی بعد از آن آن شخص دست بر بالای گوش نهادی
و گوش بر آن در نشستی و آن از حوادث انسان خبر دادی و جمله موافق افتادی دیگر از ارسطالیس
نقل کرده اند که در دیار مغرب موضعی است که نسناس در آنجا میرویند مثل نباتات و این
صانع بدیع است دیگر در ولایت زنگ طیریست که بر درخت لانه و بیضه می نهد
و هرگاه که مار قصد آن میکند که بیضه اش را بخورد آن مرغ بیضه را چنان بر چشم مار میزند

منار جنبان در حله و خصوصیات آن

که دیده اش از حدقه بیرون می آید و نمیشکند و هرگاه بچه سر از بیضه می کند مادر پوست آنرا دو لقمه
می نهد و آن مرغ بغیر از درخت جای دیگر بیضه نمی نهد دیگر در جزایر سقلاطا طیری ملیا شده
که هرگاه راه بر اهل کشتی مشتبه شود آن مرغ می آید و در پیش کشتی میپرد و ارباب سفینه کشتی
از عقب او میرانند تا بطریق مستقیم میرسند دیگر در حدود مغرب مرغی است که آنرا قار
گویند همراه کشتی طیران می نماید و اگر بمحل خوف میرسد یا بجائی منتهی شود که حیوان بدان
ضرر خواهد رسانید سه نوبت بانگ می کند و ملاحان دانسته لنگر می اندازند و بدفع
آن مشغول میشود دیگر در بعضی از توابع مراغه چاهی است که کبوتران در آنجا
ومردم دام در سر آن چاه می اندازند و کبوتر را صید میکنند و عمق آن چاه تخمینا زیاده
از پانصد گز باب میرسد دیگر زرافه حیوانی است که سر او بشتر میماند و تنه او به پلنگ
و پای او بگاو و او را اشترگاو پلنگ میگویند دیگر در کوه سبلان درختی است که هیچ جنبنده
و جانوران جرئت نمی کنند که از گیاه آن بخورند چه خوردن آن است با مردن دیگر در ولایت
بادکوبه زمینی است که آتش خوردان است و در هنگام بارندگی آن آتش بر طرف نمیشود
و مرغزاریست که چون زمین آنرا بکنند مشتعل شود دیگر هم در ولایت بادکوبه کوهی است
که شکافی دارد و آب از آنجا بیرون می آید و مس پاره بقدر دانگ و دو دانگ بیرون
می آید و آب آن مس را بر میدارند و باطراف میبرند دیگر در اول عهد سلطان ابو سعید
ولد سلطان محمد خدابنده در ایران گوساله متولد شد که چهار چشم داشت و دو پا
دیگر در زمان سلطنت انوشیروان طفلی متولد شد که سر آن بآدم شبیه بود و تن
و دستهای او مثل شیر و پاهای او مثل گاو و سم داشت دیگر در صور الاقالیم و عجایب
المخلوقات مذکور است که در کوهی از کوهستان سمرقند چشمه ایست که در تابستان یخ
می بندد و در زمستان حرارتش بمرتبه ایست که بیضه در آن پخته میشود دیگر مرغیست
در بادیه که در تحت شیوک بیضه می نهد و افعی آن بیضه را میخورد و بیضه خود را که مثل به
آن بیضه است بجای او میگذارد و چون بچه افعی سر از بیضه بیرون میکند و لفظ طیران

[illegible]

می افتد میکریزد و اگر افعی و لدغ خود را می یابد ضرری بوی نمی رساند دیگر در حدود خرم و بنیان مرغیست که اگر در
روز نوروز در آبادانیها پیدا شود مردم استدلال کنند که دران سال قحط و عسرت در میان مردم بهم رسد
و این تخلف نمی کند دیگر در کتاب لغویه مسطور است که طیری هر سال روز عاشورا علی الصباح در مشهد مقدس
جناب امام حسین علیه السلام می آید و تا هنگام غروب نوحه میکند و بعد ازان می پرد و تا سال دیگر کسی اثر انرا نمی بیند
دیگر در بحر ازکار مرغی می باشد که در روی آب در طیران می آید تا خود را بحیوان بحری که در سطح آب دهن
باز کرده میرساند و در دهنش در می آید و آن حیوان انرا فرو میبرد دیگر در ولایت روم درختی است
که چوب آن مثل شمع میسوزد و بجای شمع بکار میفرمایند دیگر در کتاب طبایع الحیوان مذکور است که جنبنده‌ای باشد
که بیواسطه بیضه تولد و تولید میکند دیگر در ولایت مراغه سنگی است که چون انگشت میسوزد و انرا
و انرا بدل زغال بکار میبرند و خاکستر آن بدل صابون میباشد دیگر در ترکستان کوهی است و دران کوه
غاری است که هرکه دران غار رود فی الحال بمیرد و هم در انجا غاری است که هرکه در آن غار رود فی الحال
روح از بدنش مفارقت کند دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که در راسی چشمه ایست بر سر عقبه در ارار(?)
که آسمان ابر باشد دران چشمه قطعاً آب نبود و روزی که آسمان با ابر باشد پر آب میشود دیگر در
ولایت چین کوهی است و در آن کوه دره ایست که از چین به تبت روند هرکه ازان جاده مشهور
بدر رود فی الحال نفس گیر شود و بمیرد دیگر در بعضی از بلاد در بعضی از اوقات زنی ظاهر شده
که روی و اطراف بدنش پر موی بود چون خرس و اصلا دندان زیرین نداشت و سخنش مفهوم نمی‌شد مردم
از راه ظرافت گفتند مادرش با خرس جمع شده و این تخم ببردن آورده دیگر در ولایت تبت نعام(?)
که غریبان اگر او را ببینند چندان بخندند که بمیرند و مقیمان ازین حمله ایمن باشند دیگر در عجایب المخلوقات
و تاریخ مغرب آمده که در ولایت اندلس بر سر بیابانی که انرا بادیه النمل خوانند طلسم است که مردم
ساخته اند در روی بابادانی کرده هرکه خواهد ازان بگذرد بدست اشاره کنند که ملتزم گردد و بدان
ملتفت نشوند و بروند در صحرا مور چنان هستند هریک برابر سگی و آن مردم را هلاک کنند اما از آن
سواران مسبی(?) نتوانند گذشت که بانطرف آیند دیگر در روم حصنی است و در آن حصن خانه ایست و دران
خانه صورت اسب را نقش کرده اند که ساعت بساعت دمش را میجنباند دیگر در بلده از بلاد که بر خط استوا
کوهی است و بر آن کوه مناره ایست از سنگ و بر سر آن مناره تغاری موضوع است و بر سر تغار مرغی از سنگ
منصوب است که در منقار نخود انجیری دارد و در آن کوه اشجار انجیر بسیار است و مرغان شبیه بشکل مرغ سنگی
نیز در آن کوه اند چون انجیر پخته شد هر روز آن مرغان هریک انجیری در منقار گرفته میاورند و در آن تغار انداخته

شخص

[illegible]

شخص که نوکر آن بران مناره است از انجیرها بخورد و زیاده انرا بفروشند و گویند این طلسم را بلیناس حکیم ساخته است
دیگر در سرندیپ(?) چند مناره ایست که گویند در انجا گنجی هست و خروس از سنگ بر سر آن منار هست و بر سر آن خم خروس
از طلا نصب کرده اند هرکس قصد سر آن منار میکند آن خروس در طیران آید و مانند سگ فریاد کند که مردم همه شهر
بشنوند و آن شخص را منع و زجر کنند دیگر در خزانه خسرو پرویز سه من طلای دست فشار بود که چون موم
نرم میشد و هرچه میخواستند بدست میساختند دیگر در زیرباد هند جزیره ایست که طلا مثل گیاه میروید
دیگر کرگدن سواری گرگ است که فیل را بر شاخ خود بر میدارد و تا فیل بمیرد و بروغن آید بچه او چهار سال در شکم مادر
چون متولد شود بچه بالهام الله از مادر بگریزد برای آنکه زبان او بسیار درشت است بران که بیمالد او را
هلاک میکنند و گویند چون شاخ او ببرند در جای شاخ حیوانات مثل اسب و گاو بیرون می آید این قول سخت
بدروغ شبیه است اما از صنع الهی بعید نیست والعهدة علی الراوی دیگر در حدود بلور روباهی است
که از درخت بدرخت میپرد و هر مریضی که گوشت انرا بخورد چاق شود دیگر در مسالک الممالک آمده است
که در زمین قوم عاد طلسم مناری از مس ساخته اند و در انجا سواری از مس ساخته اند چون ماه های
حرام در آید آب از انجا بیرون آید و چون ایام آن منقضی گردد باز ایستد دیگر ملوک روم و حکما
حکمای عرب را طلسم بند کرده بود در خانه و هر پادشاهی قفلی بر در ان خانه میزد تا بیست و چهار قفل شد
پادشاه آخرین روم انرا گشاد هر چند علمای نصاری التماس کردند فایده نکرد چون در گشودند تمثالی چند
دیدند بشکل عرب شتر سوار و اسب سوار بعد از اندک زمانی لشکر عرب ولایت ایشانرا مفتوح کرد دیگر
در حدود اسکندریه چشمه ایست که صدف انرا صاحب جذام بردارد و با شوربا بخورد ازان زحمت
رهائی یابد دیگر در کوه لبنان درخت میوه دار بسیار است و نخود نخود میروید اما بسیار بد طعم
و بدمزه است و چون آن میوه‌ها را بشهر بلخ آرند بسیار خوش طعم شود دیگر در ولایت اندلس
کنیسه ایست و در پیش او درخت زیتونی است و چشمه هر سال یکبار آب ازان چشمه بیرون آید
و درخت را شق کند چنانچه هم در انروز درخت سبز شود و بر دهد و از حاصل ان درخت
اهل آن کنیسه یکسال تعیش کنند دیگر در مسالک الممالک مسطور است که در قبله بیت المقدس
سنگی سفید است که بید قدرت در انجا نقش شده لا اله الا الله محمد رسول الله نصره(?)

حمزه و معلوم نیست که انسان او را نقش نکرده دیگر در حدود مغرب حیوانی است که چون آفتاب
طالع گردد ولد از او متولد شود تا وقت غروب بادر زنده باشد و بعد از آن بمیرد روز دیگر بوقت
معهود از این نور رسیده ولد متولد شود و مادر هنگام غروب شمس بمیرد و پیوسته حیات و ممات این جنس
حیوان بدین دستور باشد دیگر در ماوراء اقلیم سابع انسان چند هستند که بال دارند و در سوراخ
خیمهای کوه منزوی اند چون بیرون آیند بپرند اما تمیز بعقل و نطق نیستند دیگر در بعض از جبال
هند چشمه ایست که بجوشد و در سوراخی فرو میرود و اگر آب از آن بر دارند و شب نگاه دارند سنگ
سفید میشود دیگر در ولایت سودان گیاهی است که اگر بسوی آن دست دراز کنند خود را بزمین
چسباند و اگر دست بردارند خود را بلند میکند و بیخ آن سم است دیگر در حدود کرمان درختیست
که برگ آن مشابه صبر است و آتش این چوب را نمی سوزاند دیگر در تیه بنی اسرائیل درختیست که بر
گیاهان مرغ مرغی میشود مثل چلچوک تا چهل روز استعداد دارند بعد از آن منقطع میشود دیگر در حدود
ترک بر سر درختی است که برگهای آن مثل سنگ ریزه است در طعام کنند و بخورد شخص و هند کر شود ناگاه
و هیچ اثر او را مفید نباشد چون یکماه تمام شود خود بخود آن مرض زایل شود دیگر در دیار مصر کوهی است
که آب شیرین از آن بیرون می آید چون جنب یا حائضی نگاه (؟) بآب رسد از جریان باز ایستد دیگر در چشمه
تاریخ مغرب آمده است که در جزیرهٔ مجمع البحرین میلی ساخته اند به بلندی صد گز و بر سر آن میل
صورت آدمی ساخته اند که در شب آن میل فروزان باشد و کلیسا نیست در جنب آن بغایت
وسیع و قبهٔ بزرگ دارد و پیوسته کلاغی بر سر آن قبه باشد و آن کلیسا را الغراب خوانند تعدد مهمان
که بدانجا رسد غراب بانگ کند و مردم آن کلیسا فراخور آن مهمانان طعام آورند و کسی حقیقت
آن ندانند دیگر در تاریخ مغرب آمده که در حدود مصر بجانب غرب ریگ روان است و در زمان
سابق مردی از سنگ رخام ساخته اند بسیار مهیب و بافسون راه را چنان بسته اند که
ریگ روان از آن موضع نمی تواند گذشت که باد آنها ضرر رساند و آن تمثال را از
غایت مهابت ابو الهول خوانند دیگر در جامع الحکایات از کتاب تفسیر نسفی حنفی

دیگر

ذکر بعضی که حکما در هفت شهر از ممالک نمرود هفت طلسم ساخته اند دیگر بطی بود که چون غریبی
بدان شهر آمدی آن بط بانگ کردی و مردم از حال او مخبر شدندی دیگر در دوم
طبلی بود که هر گاه چیزی گم شدی دست بر آن طبل زدی آواز آمدی که دزد فلان کس است
و فلان جا نهادی دیگر در سیوم آیینه بود که هر گاه عزیزی غایب بودی و بسفر رفتی و مدت آن سفر
متمادی گشتی و از حال او خبر نداشتی در هر سال بروز معین در آن آیینه نگرستی و حیات
و ممات و خوشی و ناخوشی عزیز خود معلوم کردی و مشاهده نمودی دیگر در چهارم حوضی بود
که در هر سالی مقرر بود که نمرود بر کنار آن جشن ساختی و در آن حوض چون ... مانند خمر و گلاب
و شراب و سرکه و جلاب و شربت و امثال آن ریختی ساقی هر کس را از آن حوض جامی پر کرده بداد
همان خوردی که خواستی یا ریخته بودی دیگر در پنجم غدیر آبی بود که حاکم بوقت داوری در کنارش
نشستی و مدعی علیه را فرمودی که پا در آن غدیر نهد صادق را آسیبی نرسیدی و کاذب غرق شدی
دیگر در ششم نیز غدیری بود در بلادی که نمرود در تحت تصرف داشت بر اطراف نگاشته بود اهل شهر
که با نمرود مخالفت کردندی نمرود چون از آن غدیر با نصوب آبها کردی و آن شهر غرق شدی
دیگر در هفتم در دار الملک نمرود درختی بود بر در بارگاه او نشانده بودند که هر چند خلق بر حوالی
آن ایستادندی آن درخت بر ایشان سایه افکندی و با وجود این [illegible] و پادشاهی
دعوی الوهیت کرد دیگر تخت طاقدیس خسرو پرویز آن صفت داشت که اشکال بروج [illegible] و کواکب
و سیاره در آن نقش بود و هر چند لشکر می آمدند در سایه آن تخت جای گرفتندی [illegible]
سایه زیاده تر میشد دیگر در بعض از بلاد درختیست که برگهای آن مثل تختهای سنگ است اگر شخص در ایام
شدت سرما در زیر آن بخواب شود از برودت متضرر نمی گردد و اگر در وقت گرما بخواب رود
از سردی آن ضرر یابد و اگر آتش در زیر آن درخت افروزند فی الحال باران میبارد و اگر فی المثل ده
روز آتش افروزند ده روز باران می آید دیگر در حدود هند زنان چند هستند که فرج ایشان بسیار تنگ
و چون با ایشان جماع کنند فرج ذکر را نگاه میدارد و بیرون کشیدن ممکن نیست مگر باذن آن زن دیگر
در بعض از چین طلسمی بود که [illegible] و ملخ و مگس در بیرون شهر می بود و باهل شهر [illegible] ناگاه برج
از شهر منهدم شد و دیگر از [illegible] ضرر کشت و در آن دیگ تمثال این جانوران بود و اهل شهر انها را

[illegible]

دراوردند فی الحال شهر از پشه و ملخ پر شد مردم دانستند که حال چیست لابد آن تمثالها را در دیگ کردند و در
موضع خود گذاردند هر پشه و ملخ که بشهر آمده بودند مردند و دیگر پیدا نشدند **خاتمت** در ذکر مسوخات که
آن نیز از عجایب ترین صنع آلهی است که ایجاد نموده از حضرت امام موسی ع منقول است که حیواناتی
که مسخ شده اند دوازده صنف اند **فیل** پادشاهی بود که زنا و لواط میکرد **خرس** اعرابی بادیه نشینی بود که دیوثی
میکرد **خرگوش** زنی بود که با شوهر خود خیانت میکرد و غسل حیض و جنابت نمی کرد **خفاش** خرمای مردم را میدزدید
سهیل مردی بود که در یمن عشاری میکرد **زهره** زنی بود که مردم میگویند هاروت و ماروت از وی فریب
خوردند **میمون و** خوک جماعتی بعضی از بنی اسرائیل که در روز شنبه شکار کردند **سوسمار** و چلپاسه
گروهی بودند از بنی اسرائیل که در زمان حضرت عیسی ع چون مائده از آسمان نازل شد ایمان نیاوردند
و مسخ شدند یک گروه از ایشان بدریا رفتند و دیگری بصحرا **عقرب** مرد سخن چینی بود **زنبور** مردی بود که از
ترازو دزدی میکرد **خوک** مردی بود بیروائی که مردم با او عمل قبیح میکردند **سوسمار** اعرابی بود که حاجیان را
میدزدید **عنکبوت** زنی بود که از برای شوهر سحر میکرد **دعموص** مردی سخن چین بود که در میان دوستان جدائی
می انداخت **مارماهی** دیوث بود و شب پره خرما از درخت میدزدید **میمون** یهودانی اند که ماهی در شنبه
شکار کردند و خوک جماعتی اند که ایمان بمائده آسمان نیاوردند و از حضرت امام رضا ع منقول است که
موش گروهی از یهود بودند که خدا برایشان غضب کرد **بلغه** شخصی بود که استهزا به پیغمبران میکرد **شپش**
از حسد مسخ شد روزی پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل نماز میکرد یکی از بیخردان آمد در برابر او
و استهزا میکرد بصورت شپش مسخ شد **چلپاسه** جماعتی از بنی اسرائیل بودند که فرزندان پیغمبران را
دشنام میدادند و با ایشان دشمنی میکردند و در حدیث دیگر منقولست که **خارپشت** مرد کج خلق بود و در بعضی
روایات وارد شده است که زهره و سهیل که مسخ شده اند این دو ستاره نیستند بلکه دو جانورند
در دریای محیط و در روایت معتبره وارد شده است که هر یک از بنی امیه که مردند و میمیرند بصورت چلپاسه
مسخ میشوند بعضی از مارها و فرمود که هرگاه چلپاسه را بکشی غسل بکن و ظاهر حدیث این است
تعبدی باشد و در روایت معتبره منقولست که اینها که مسخ شدند زیاده از سه روز نماندند و حق تعالی
بصورت اینها حیوان چند خلق فرمود و گوشت اینها را حرام کرد تا دیگران عبرت گیرند از دیدن
اینها و مثل اعمال اینها نکنند و از حضرت رسول ص منقول است که حق تعالی هفتصد امت را مسخ

کرد

دعموص
جانوری کوچک است که در آب
حوض بوده بزبان فارسی کفچلیز
میگویند

کرد برای آنکه بعد از پیغمبران اطاعت اوصیاء ایشان نکردند پس چهار صد صنف ایشان بصحرا رفتند و سیصد صنف
ایشان بدریا رفتند و بعضی گویند مارماهی غلامی بود که ... کشیده و سهیل عشار ... **وزغ** کلیب
باسناد معتبر از عبدالله بن طلحه روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از وزغ که
جلپاسه میگویند و آنچه در معموره است مارمالی میگویند و آنچه در صحراست بزرگش را آفتاب پرست میگویند
و کوچک ... را انگشت عروسان و همه پنجه مثل آدمی دارند و بعضی نیز سوسمار را از افراد وزغ میدانند
حضرت ع فرمود که رجس است بلکه نجس است و لهذا جمعی از علما قائل بنجاست او هستند و بعضی حمل بر مبالغه
کرده اند پس حضرت ع فرمودند که همه افراد آن مسخ اند و چون آنرا بکشی غسل بکن بعد از ان فرمودند
که پدرم میگفت که هر یک از بنی امیه میمیرند بصورت وزغ مسخ میشوند و چون عبدالملک مروان مرد و مسخ
شد بصورت وزغ ناپدید شد فرزندانش از فضیحت و رسوائی ترسیدند چوبی تراشیدند و کفن
در آن پوشانیدند و دفن کردند و کسی بر این مطلع نشد مگر او و فرزندانش و احادیث معتبره
در این باب وارد شده است تا آنکه دمیری در کتاب حیوة الحیوان از مستدرک حاکم که معتمد علمای سنت است
از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است که گفت مقرر چنین بود که هر فرزندی که حق سبحانه و تعالی کرامت
میکرد ما او را بخدمت حضرت سید المرسلین ص می بردیم تا آن حضرت از جهة او دعا کند چون مروان ابن حکم را
بخدمت آن حضرت بردند حضرت فرمود وزغ بن وزغ و ملعون بن ملعون **خاتمة الخاتم** از عجایبات صنع
الهی ذکر حیوانات و طیور و بهایم از حضرت امام حسین ع منقول است که چون **کرکس** فریاد میکند و
میگوید ای فرزند آدم هر روش که زندگانی میکنید آخر مرگ است **باز** که صدا میکند میگوید که ای دانای
پنهانها و ای رفع کننده بلاها **طاوس** میگوید که بر خود ظلم کردم و مغرور بزینت خود شدم پس ما بیامرز
مرا **دراج** میگوید الرحمن علی العرش استوی **خروس** میگوید هر که خدا را شناخت یاد او را
فراموش نمیکند **مرغ** خانگی میگوید که او زحق تو بر حق و گفته تو حق است **بازیچه** ایمان آوردم بمحمد
در روز قیامت **کورکوره** میگوید ... **عقاب** میگوید ... هر که اطاعت خدا کند
... **کلنگ** میگوید خداوندا نگاه دار مرا از شر دشمن من **لکلک** میگوید که هر که بدبخت میشود
از مردم تنها شد از آزار ایشان نجات یافت ... میگوید ... **هدهد** میگوید
...

[illegible]

چه بسیار زشتی است کسی که معصیت خدا کند **قمری** میگوید ای دانای رازهای خدا **دراج** که بشبیه
بقهر راست میگوید تویی خداوند و خداوندی غیر از تو نیست الهیا **کنجشک** میگوید طلب امرزش میکنیم
از خدا از هر چیزی خدا را انجشم آورد **بلبل** میگوید لا اله الا الله حقا حقا **کبک** میگوید
نزدیک است حق نزدیک است **سمانا** میگوید ای فرزند آدم چه غافلی از مرگ **فاخته** میگوید یا
واحد یا احد یا فرد یا صمد **سبزه قبا** میگوید مولای من آزاد کن مرا از آتش جهنم **بوم** میگوید
مولای من قبول کن توبه جمیع گناه کاران را **کبوتر هوایی** میگوید که اگر گناه مرا نیامرزی شقی و بدبخت
خواهم بود **شترمرغ** میگوید که معبودی بغیر از خدا نیست **پرستک** سوره حمد میخوانند و میگوید ای
و بوتیمار قبول کننده توبه توبه کاران از خدا ترا است حمد **بره** میگوید که مرگ بس است برای پند
گرفتن **بزغاله** میگوید که مرگ زود بمن رسیده و گناهم سنگین و بسیار شد **شتر** میگوید
که در امر بنده که خدا بسیار اهتمام باید کرد **گاو** میگوید دست از گناه بدار که در بهشت خداوندی
که او را نمی بیند و او همه را می بیند و او خداوند عالمیان است **فیل** میگوید که برای دفع مرگ
قوت و چاره سودی نمی دهد **یوز** میگوید یا عزیز یا جبار یا متکبر یا الهی **شیر** میگوید منزه است
پروردگاری که ذلیل کننده جباران است تنزیه میکنم او را **اسپ** میگوید منزه است پروردگار
منزه است او **گرگ** میگوید که چیزی که خدا حفظ کند هرگز ضایع نمیشود **شغال** میگوید عذاب و بلا برای گناه
کاریست که بر گناه خود مصر باشد **سگ** میگوید بس است معصیتهای خدا برای فارس **خرگوش** میگوید که هلاک
مکن مرا از خدا تراست حمد **روباه** میگوید دنیا خانه فریب است **آهو** میگوید نجات ده مرا از آزار
کرکدن میگوید فریاد رس اگر نه هلاک میشوم **پلنگ** میگوید منزه است پروردگاری که بسیار عزیز است
بمحض قدرت خود تنزیه میکنم او را **مار** میگوید چه بسیار بدبخت است کسی که ترا نافرمانی کند الهی او
نجات دهنده **عقرب** میگوید که بدی چیزی موحشی است پس حضرت فرمود که چیزی نیست از خلق خدا مگر آنکه
او را تسبیح هست چنانچه خدا فرموده است وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ
یعنی هیچ چیزی نیست مگر آنکه خدا را تسبیح میکند و بحمد و ثنا او مشغول است ولیکن شما نمی فهمید تسبیح
ایشانرا **باب چهارم** در ذکر دریاها و طول و عرض و حد و عجایبات آن به کار برد آنکه زیاده و — باب چهارم
نقصان و مد و جزر دریا در اوقات متفرقه اغلب هیجان آب بتشکلات فلکی و اشعه کواکب است

که بر سطح آن افتد و اتصالات کواکب با قمر و نزول آن در منازل معینه در این باب اثر عظیم دارد و هیجان آب در بحار منظر
هیجان اخلاط است در بدن آدم و ارتفاع آب را سبب آن است که آب بجهت قرار در موضع خود گرم میشود و آفتاب یا بر
کواکب در وی اثر تمام میکند پس بعضی از اجزا او تحلیل یافته مکان وسیع تر از مکان اول طلب کند پس اجزاء
بعضی دیگر را بجهت تحلیل تدافع مینماید و علت مد و جزر چنان باشد که در قعر بحار صخره و احجار بسیار باشد چون
قمر سمت قعر بحر شود و اشراق خود بر آنجا افکند شعاع او بر آن احجار و صخور صلبه رسد و از آنجا تراجع
منعکس شود و آب را تسخین کند و چون آب مطارح اشعه قمر گشته لطیف و گرم کرده و تحلیل پیدا کرده مکان
فراخ تر از اول خواهد و امواج او متلاطم شود تا قمر وسط السماء رسد چون از آنجا زایل شود ای
غلیان و مد ساکن شود و اجزاء آب بقوام خود آید پس جزر عبارت از این باشد چون قمر با فق
غربی رسد شروع مد [?] شود تا وقتی که قمر در تحت الارض و وسط السماء رسد باز آغاز جزر
باشد و بحاری که عظیم است در این ربع مسکون پنج است **بحر** الهند **بحر** المغرب **بحر**
نطیس [?] **بحر** الشام **بحر** طبرستان اول بحر هند است و آنرا بحر سند و بحر فارس و بحر فارسیان و بحر
عمان و بحر چین نیز میگویند طول آن از زمین چین تا ارض حبشه دو هزار و ششصد و شصت و شش
فرسخ است و سیصد و سی فرسخ شمالی است از خط استوا [illegible] در جنوب خط استوا است و در
میان مواضع متعدد که داخل اقالیم سبعه نیست و پنج شعبه ازین دریا بمیان عالم آید و آنرا **خلیج**
بربره **خلیج** احمر و **خلیج** فارس و **خلیج** هند و دریای اخضر گویند و در این دریا بیست هزار
جزیره عظیمه دارد و آن در برابر ملک چین واقع شده و در این دریا مروارید و مرجان
و عنبر هست و در ساحل آن عود دار چینی و جوز و [?] و هل و صندل و آبنوس بسیار است
بحر الشام آنرا بحر روم و بحر افریقه و دریای بزرگ خوانند طولش از مشرق تا مغرب هزار و
ششصد فرسخ است و عرضش آنجا که بمحیط پیوندد سه فرسخ است و در بعض مکان عرض او
دویست فرسخ رسد و شعبه از آن بمیان عالم است یکی **خلیج** [?] و دیگر را **خلیج** [?]
گویند و در این بحر دویست و شصت و دو جزیره است **بحر المغرب** این دریا را بحر اندلس و بحر
سودان و بحر الاکبر خوانند ابتدا این بحر از اقصی جنوبی از محاذات ارض سودان است

دیر حدود سوس و بلاد اندلس و فرس میگذرد و میرود بجانب مشرق و گویند بحر اوقیانوس این است و دریای هند
در ناحیه مغرب بدین دریا می پیوندد و مجمع البحرین این دریاست از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال بحر مغرب
بالا گرده در بحر هند ریزد و از زوال تا وقت غروب حال برعکس باشد و بواسطه عظمت دریا عبور کسی در آنجا
میسر نیست و طول و عرض آن مشخص نیست و جزایر خالدات از این بحر است که در آب معمور است و بعضی گویند
ساحل این دریا قاف است و ظلمت نارم آنجاست **بحر** نیطس از بحر طرابزون و بحر روس نیز
گویند و از عقب قسطنطنیه در زمین روس و صقلاب ممتد شود و بنا و شهر قسطنطنیه بر این بحر واقع است
طول وی چهارصد و سی و سه فرسخ است دو شعبه دارد یکی قریب بجزیره سوداق و دویم خلیج فرنگ است تا قریب
بشمال بلاد صقالیه و کماکو و اراضی چارو و فرنگیسیه و مجدوان و الامان و اسبانیل و اراماد و لوتران
و اندلس با اراضی بلغار از جمله سواحل این دریاست **بحر طبرستان** این را دریای گیلان و گرگان و باب الابواب
و خزر گویند طول این دریا از مشرق تا بمغرب هویت و هشت فرسخ است و این دریا مدور است از آبسکون ممتد شود
و باطراف دیلم و طبرستان و باب الابواب و شیروان لبی بر خزر گذرد و از آبسکون منتهی شود و در رود ارس و رود
کر و آمل و سفید رود در این دریا ریزد و در کوب این دریا بسیار مشکل است **بحر بربر** از بحر زنج نیز گویند
از جمله خلیجات دریای هند است طول آن صد و هشت فرسخ و عرض آن سی و پنج فرسخ است راکب این بحر
سهیل و قطب جنوبی را بغایت ظاهر بینند و قطب شمالی را مستتر اند و بعد و کیف این دریا بخلاف دریاهای دیگر
منعقد نمیشود و صندل و آبنوس و عنبر از سواحل آن بدست آید **بحر قلزم** از السنه البحور و بحر الاحمر گویند
و بحر عدن و بحر الیمن نیز گویند از جمله خلیجات بحر هند است و اراضی یمن و عدن بر شرقیه او افتاده است
گویند هلاک فرعون در این دریاچه بوده چه از این دریا تا مصر سه مرحله است و دریای استرآباد که بقلزم اشتهار
یافته محض غلط است **بحر فارس** یعنی دریا را بحر بصره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند طول این بحر چهار صد و شصت
فرسخ است و عرضش صد و هشتاد فرسخ است و میان این دریا و دریای قلزم یانصد و هفتاد فرسنگ است
که عرب جزیره عرب خوانند و مصب دجله و فرات این دریا بود **بحر هند** این شعبه با جهت آنکه در مقابل
ارض هند افتاده است بدین اسم میخوانند و حال آنکه منشعب از بحر اعظم است و طول این دریا از مشرق
تا مغرب یانصد و سه فرسنگ است و عرضش از جنوب تا شمال سیصد و پنجاه فرسخ بود و جزیره سرندیب
در این دریاست **بحر اخضر** این دریا را در اقصی بلاد هند از بحر اعظم منشعب بود و شهرهای چینی بر سواحل
این واقع است از این رو دریای چین نیز خوانند و بعضی گفته اند زمین این دریا تا هزار صد و شصت و دو [illegible] طول
معموره است میکشد **بحر آورد** از خلیج بحر شام است طول این بحر بطرف شمال دویست و پنجاه و پنج فرسخ است
و بمحیط متصل نمیشد و دلیل بر این آن است که از بیابان صقلاب و روس براه خلیج بقسطنطنیه میتوان
رفت **بحر ونیز** این دریا نیز نزدیک رومیه الکبری از بحر شام منشعب شده و جزایر یونان در این آب غرق
شده

[illegible]

شده و مشهور است که چینی کشتیها و سوداگران مرکب در برابر زمین یونان رسند البته آنچه مردم را پیش از آن
بدو سال و سه سال از خاطر محو شده باشد بخاطر آید عرض این دریا هفتاد فرسنگ است و طول آن
میان مغرب و شمال بجهت انحراف و میلان او تعیین نیافته اما شصت و دو جزیره معموره دارد
اندلس از شعبهای بحر مغرب است طول و عرض آن مشخص نیست و در برابر زمین اندلس است
بحر طنجه دریا طولانیست اما عرضش دو فرسخ و نیم بیش نباشد و یک شعبه وی تا حدود روم
کشیده شود و دیگری بزمین جنوب رود و در بلاد زنگبار و بیابان مغرب ممتد شود **بحر سوداق**
خلیج نیطس است و عرض وی صد فرسخ است و طولش در جانب شمال باشد و معلوم نیست **بحر فرنگ**
شعبه ایست هم از طرابزون و در شمال اراضی صقلاب از وی منشعب شود و انتهاء وی در حدود
بلغار و کماکه باشد و فرنگ در سواحل آن مقیمند **بحر خج** دریای بزرگست و ولایت ترکستان
گویند افراسیاب خود را از دست هوم خلاصی داده بدین دریا انداخت **بحر الماس** این دریا را
جزیره الماس باز خوانند که در میانه وی افتاده است **بحر شماله** دریائیست در زیر قطب شمالی
و قعر آن معلوم نیست گویند آدم آبی درین دریا بسیار باشد و بعضی گویند آدم آبی در دریای
چین اند و زنان بیرون می آیند و در ساحل آن بازی میکنند در شب و چون روز شود بدریا
روند **بحر سحاب** دریائیست بولایت زنگبار و پیوسته دخان و بخار بر بالای سر آن ایستاده
باشد و اعتقاد زنگیان آن است که آدم ع در جزایر این دریا بوده **بحر مظلم** بحر عظیم است در دریای
مغرب واقع شده و جزیره یاقوت در این دریا بود و این دریا در ظهر بلاد و قواق و سیلان
کشیده و چون بقلوع قصیبه رسد از آنجا بجانب یاجوج و ماجوج ممتد شود و بحدود سد ذوالقرنین
منتهی شود **باب پنجم** فی البحیرات و بحیره دریاچه را گویند **بحیره** طبرطلس طولش
از مشرق تا مغرب صد و پنج فرسخ است و عرض وی سی و چهار فرسخ و تا حدود قسطنطنیه
ممتد شود و در حوالی مصب دریای شام پیوندد **بحیره خوارزم** مدور واقع شده است دورش نود فرسخ است
و بقول صد فرسخ این بحیره تا دریای خزر بیست روز راه است گویند رود جیحون و سیحون
بدین ریزد آبش تلخ است و حیوانات آبی در این دریا کمتر است **بحیره** طبریه در اراضی
شام است دورش هفتاد فرسخ است و در وی دوازده جزیره است و سلطان این مواضع را
دین و ملت نباشد **بحیره فاس** منشعب از بحر مغرب است و دورش شصت فرسنگ است و بحدود [illegible] واقع شده

[illegible]

بحیره ارمیه در حدود آذربایجان است بحیره المنتنه آبی ایستاده است میان دو کوه در حدود شام و گویند حضرت
خلیل الله ع ابراهیم اباد را در این بحیره بنا نهاد و منتنه بجهت آن گویند در آنجا قوم لوط نشسته اند بحیره قلمه نزدیک دریای
روم است و قلمه نام قصبه ایست که در سواحل آن جزیره واقع شده بحیره لطیف بقرب بلاد جلالیه است طول
آن ده فرسنگ و عرضش چهار فرسنگ است بحیره شروان بحیره روم باشد و از دروزه [illegible] و سمور و سنجاب از آنجا
حاصل شود بحیره طبس بزمین مصر است و بدریا پیوسته است و یک شعبه از رود نیل بدان منتهی شود و ماهی
در این دریا می باشد که اتراک لفین گویند و خوردن آن موجب زیادتی فهم و ادراک باشد و نوعی دیگر از ماهی
که چون بخورند خوابهای بد بینند و فرح کنند بحیره نعقان بحدود بلاد مغالت و قبیله اتراک که آنرا
جمیلی گویند در سواحل آن مقام دارند و طول این سه مرحله است پوست روباه سرخ موی لطیف از آنجا حاصل شود
بحیره امامیه در حدود شام است و بغایت بعید العمق است یکی از ملوک چهار هزار ذرع ریسمان بان بحیره فرستاد
بته آن نرسید بحیره باستونه از جمله بحرات فارس است طول آن بیست فرسنگ است و عرض آن ده
فرسنگ بحیره سپرهجان بحدود ترکستان است چهار فرسنگ مسافت دور آن است و آنجا [illegible] بحیره
نیلی در جنوب خط استوا است و در جنوب معموره کوهها است که آنرا جبال القمر گویند از آن جبال رودهای
بسیار در این بحیره ریزد و طول آن چهل فرسنگ است و از آنجا بدریای مصر آید و بروم منتهی شود بحیره البزره
آنرا هیرون نیز خوانند بجهت آنکه رود هیرون در وی ریزد و طول آن چهل فرسنگ است بحیره ارجیش
بحدود بلاد جرد است و دور آن هشتاد فرسنگ باشد سنگ آبه در این بحیره بسیار است که حصبه
آنرا بوره و ابرد ارند و در اصطلاح اطبا حصبه گویند بحیره مزغانه دور آن پنجاه فرسنگ است بحیره
الفخ بحیره کوچک بحدود شمال و یک گوشه آب این دریا چنان سیاه باشد مثل شب تار و چنین خاک را بدان
آب سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ شود یکی از ملوک چهارده هزار گز ریسمان فرو گذاشت
بعمق آن نرسید گویند تخت کیخسرو و جام جهان نما را در این آب انداختند و دریای این عمق
نیست طرفه که آب آن سفید است چنانی مینماید که عمق آن کیاسه چهار ذرع بیش نیست بحیره
سمرمحت دوریش صد و بیست فرسنگ باشد و میان بلاد خزر رود و در این بحیره انوشیروان
سدی بسته که از هجوم اتراک مردم این دیار در امان باشند و هنوز آن سد باقی است گویند
در خواب تعلیم انوشیروان کرده اند بسحق این سد بحیره ارمینیه بحدود آن باشد ماهی طریح در آنجا
حاصل آید و در حدود فلسطین باشد نزدیک شهری که آنرا زغر خوانند و این شهر است
از شهرهای پنجگانه لوط ع و اهل این شهر بسبب قبول دعوت او از عذاب نجات یافتند

بحیره

بحیره مکران مکران بحدود سند باشد و بدریای سند منتهی شود بحیره زوم در سه فرسنگی شهر منصوره افتاده است طولش
پنج فرسنگ باشد بحیره افغان دریا نیست بمغرب چنین گویند که در این بحیره هر ماه ماهی پیدا شود بحیره چیلان بحدود
ولایت فارس است و آب وی بغایت شور است بحیره دشت ارژن طول آن ده فرسنگ است و آب وی خوش طعم
بود بحیره ساوه که اکنون خشک است تا سیاه کوه و از آنجا تا بیابان یزد و کرمان و گویند عرض آن تا حوالی
نطنز اصفهان بوده است بحیره کاوخان در شهرهای ولایت اصفهان است و آب وی بغایت شیرین است
و گویند آب زاینده رود اصفهان جاری میشود از زیر زمین بحیره جردن بحدود مغرب زمین باشد کعب الاحبار از
حضرت خضر ع روایت کند که شخصی در زمان حضرت موسی ع در با فرو رفت تا اکنون بقعر [illegible] از قعر
آن نرسیده این است که همان میرود هر چند که عقل این را مینماید اما در کتاب روضة الصفا
بقلم آورده و چون بسیار بعید العمق است چنین گویند موج از قعر حادث میشود بخلاف امواج دیگر

باب هشتم

باب هشتم در ذکر انهار و عجایبات آن نهر اتل مبداء آن از جبال روس است و ملغار حدود
شمالی است و از هفتاد و شش شعبه جدا میشود و مصب آن بحر السکون بود نهر ارس آذربایجان
دارد و مبداء آن از جبال آذربایجان است و منتهای آن بحیره طبرستان باشد نهر جیحون ابتدای
آن از جبال صغانیان است و میان مغرب و شمال گذرد و بحدود ختلان چهار آب دیگر بدو پیوندد
و آن موضع را پنجاب گویند و بحدود بلخ و ترمذ گذرد و از آنجا بمخالف آید آنگاه با آمویه پیوست در بحیره
خوارزم ریزد و آب آن در زمستان یخ بندد چنانچه چند ماه کاروان بر آن گذرد نهر سیحون جاری
بزرگ است و سیحون موضعی است در ترکستان و مصب آن بحیره خوارزم بود نهر جیحان از حدود
روم بیرون آید و میان مرعش و مصیصه گذرد و بحدود شام ریزد نهر سیحان از حدود روم آید
و میان مصیصه و اذنه بگذرد و نزدیک شهر طرسوس بدریای روم منتهی شود نهر دجله مبداء آن از جبال
روم باشد و بر شرقی بلاد جزایر بگذرد و جریان این نهر از جانب شمال بجنوب باشد و در فرضه
عبادان به بحر فارس منتهی شود و بعضی گویند مبداء آن از جبال نصیبین ذو القرنین باشد و بعضی گویند
از کوه دیار بکر است و از آنجا به بغداد گذرد و در ساحل جزایر گذرد و به بصره داخل شود نهر
صریح در اقصای ترکستان است و در آنجا قوم ازمار بود که چون چشم آدمی بر وی افتد هلاک شود نهر
الذهب بزمین شام است و در صفت آن گفته اند بنا سریع اوله بالمیزان و آخره بالکلیل

مطلب بهم جا بحر فارس میاید

بعد از جدا اول آن زرعات بسیار کنند و چون با خزر رسد و بزمین فرو شود تنک کردد نهر کر در ولایت اذربایجان است
بدایت آن از جبال روم است میان تفلیس و ایروان کذرد و با ارس متصل شود نهر ارس جریان از مشرق بمغرب است
و ابتدا آن از جبال ارمینیه است و قصه قضا و قدر محمد علی سلیم کهنه در این دریا است که از دریا خلاص شده و دیوار
بر سرش افتاده نهر زاب انرا نهر مجنون نیز کویند میان موصل و اربیل کذرد کویند در قعر این الماس بهم رسد
تستر ماسی از حدود خوزستان آید و نزدیک عسکر مهدی بر بلاد اهواز کذرد و هم نزدیک قلعه مهدیست
بحر فارس ریزد نهر کاو تسود بدایت آن از جبال اقلیم اول باشد و در بلاد زنک کذرد و در بحر بربر
ریزد کویند شتر آبی و فیل آبی درین نهر باشد نهر زنده رود نهری بزرگ است در حدود جنوب سعود و در
کوههای الطف فراهم آید و در عرض یازده ذرع جنوبیه شعبه بزرگ از وی منشعب شود دیکر جو ساده و
یکی را قاوس خوانند و از قعر آن مرجان بدست آید نهر کنجه در ولایت اصفهان است و مصب این بحر
فارس است و انرا آب کرنک نیز کویند نهر طاب قریب مصر باشد از یک طاق از رخام بیرون
که قوس آن قریب بیست و هشت قدم است طول هر سنکی ده کز در پنج کز است و در پی نهر آن نهر فرات از کوه
روم خیزد و میان ثغور شام آید و بر غربه شهرها جزایر ممتد کرده و بقرب بغداد شاخ آن بدجله پیوندد
و شاخ دیکر بسواد کوفه رود نهر سلیمان بقرب بغداد است حضرت سلیمان ع و بعضی کویند ذو القرنین
انرا حفر کرده سیصد و شصت از وی منشعب میشود نهر مهران در حدود مکران میکذرد و در بزرک نزدیک است
به نیل مصر و مصب ان بحر فارس است نهر سند ابتدا آن از جبال اردبیل است و منقسم ...
ملتان در مهران رود ریزد نهر سفید رود از جبال اذربایجان و ارمنیه خیزد و ...
در کیلان بکذرد و در بحره آبسکون منتهی شود نهر هراب رود بدایت آن از جبال خراسان است
و از مشرق بمغرب رود و بحدود سرخس منتهی شود کویند در قعر آن ظروف و اوانی از طلا بیرون
آید نهر هیرمند جریان آن از مشرق بمغرب و از جبال غور و بامیان خیزد و در ... کذرد و
کویند که هزار جوی از وی جدا میشود و اصل آن تفاوت نمی کند نهر اندلس آبی است که کشتی در آن
بر رود و در کنار آن بتی در پلنک نهاده اند از مس قلعی ... و بر وی نوشته اند یا ایها ال...
لا تجاوزنی فانک لم ترجع نهر جارزجابور در حدود بلاد جزیره است و منبع ان
جبال راس العین است و امتداد اش بیست و پنج فرسخ کشیده نزدیک شهر قرقیسیا بر فرات متصل
شود نهر جیحای بدایت آن از جبال چین باشد کویند آبی شوم است که کشتی ... ساکن و مردم
آبی در وی باشند که چون مردم از احوال خود غافل شوند چیزی بربایند و باب فرو شوند نهر
تکریت بوادی بغداد منتهی کردد و در کنار آن ... از قلعها دیده اند نهر طرابلس
نیم آن کرم و یکی نیمه آن سرد است و مصب ان بحر طرابلس باشد نهر جاج شش بدایت ان از جبال
ترکستان باشد بحد و اورکند آید و در انجا جوز اطلاق بوی پیوندد و پس بحدود خجکیت

وخجند

٦٠

و خجند آید و از انجا بخجند جاذرم منتهی شود نهر کنگ جوی بزرگ است در اقصای هندوستان بدایت
آن از جبال تبت باشد دیکر انهار بهم پیوندد نهر ناجه در ولایت اندلس بحدود مغرب باشد کویند در قعر این احجار
نقره باشد نهر دجیل شعبه ایست از دجله بغداد نهر مرغاب بحدود ماوا و غلیس است و انرا مرو الرود نیز خوانند
نهر کات و انرا کاو خواره نیز کویند از رود جیحون منشعب شود کویند ادم آبی در این نهر ... بلغت ترک
حرف بزند و مفهوم نشود که چه میکوید نهر عیسی شعبه باشد از فرات نهر سور ... اخلاط باشد و به بحر خزر
منتهی شود نهر نیل جریانش از جانب شمال باشد و ابتداء آن از پس خط استوا از جبال القمر بود و مصب
آن بحر روم است و جوی ... در معموره عالم نیست یکماه در بلاد اسلام و دو ماه در میان بلاد نوبه
و چهار ماه در صحرا و خرابیها رود هر نهری در تابستان کم شود اما این نهر که زیاد شود سبب آن است که چون
در این بلاد تابستان بود در پس خط استوا زمستان پدید آید چه آفتاب از سمت الراس ایشان دور شده
و با نقاط نزدیک شود و عبد اللطیف بن ابراهیم رفاعی در کتاب اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع و هیجان
آب نیل آن است که آب بحر روم در فصل قران مطالع الشعرا که آب واقع شود هیجان کند و موج
زند و از مواضع خود مرتفع گشته و پیش جریان آب متدر شود بگذارد که آب نیل در وی ریزد و پس این
سبب میل رجعت کند

باب هفتم

باب هفتم فی ذکر العیون

و عجایبهای ان عیون جمع عین است و از عین
مراد چشمه آبیست که در ربع مسکون خداوند عالم و عالمیان آفریده چشمه ارشنک در قزوین است
و آب او سهل باشد و چون از موضع نقل کنند این خاصیت ندهد چشمه لطف در میان اسفراین
و جرجان است و در بعض اوقات منقطع کرده به تحوری که در انجا بازی کنند و باز جاری شود چشمه
بارغان در حدود دامغان است چون مقداری کنده حیض یا نجاست دیکر در وی افکنند چندان
باد و صاعقه شود که بیم هلاکت باشد چشمه بامیان در بیرون آمدن چندان مشکل چه از او
برآید و بوی کبریت دهد علت جرب را زایل کند چشمه ملیطاب سفید از انجا بیرون آید چون
در انجا ... ندارد و چون مقداری راه برند و خورند سنک شود و بیم هلاکت خورنده
باشد چشمه داراب در انجا کیاهی است که هرکه در انجا غسل کند آن کیاه در وی بپیچد و چندی
اضطراب بیش کند محکم تر کردد و اکر صبر کنند بخاصیت آب از وی جدا شود چشمه دوران آب آن
کرم است و دفعه از او برتفع کردد و مشتعل شود شعله او سفید و سرخ و زرد باشد و این آب
در هر موضع جمع شود ... تخصیص عروان و دیکر ... و امراض بلغم را این آب نافع بود و در ان
آب روند تمام بدن او بسوزد چشمه زراحیه نزدیک بموصل است در انجا نیلوفر روید و ... نیلوفر
از آب بعمل آید چشمه ملخ مشهور است هر جا که آب انرا برند لشکر ملخ که در راه بزمین نکذارد بلکه
سارها بعد از عقب آب آیند و آن ملخ که در حاصل و زراعت باشد همه را بکشند و این از قدرت

کاملا حق تعالی است چشمه کرنگ و محمود لر نیز گویند سر چشمهٔ اصفهان است گویند هزار و
یک جدول از این چشمه جدا میشود چشمه مسکوره در اراضی اندلس است نزدیک کوهی
که آنرا مسکوره خوانند بقدر سر آدم بیش نیست هر لشکر عظیم که در آنجا نزول
میکنند آب دهد چشمه آتش در اراضی انطاکیه است اگر عصا در آن افکنند بسوزد و
زرین گیاه صد من مس را طلا کند چشمه موش در نواحی مصر است و در آنجا مرغزاریست که
اگر این آبرا بآن گل آن مرغزار در گل سازند از آن گل موش متکون گردد چشمه اندر بابکیان چون این آب
لحظه بماند سنگ مرمر شود چشمه مومیائی در طرف کوه کیلویه است میانهٔ خوزستان و لبره و مومیائی
آن بغایت نفیس است و دوست چشمه ارنید در سیستان است [illegible] از آنجا حاصل شود و آنچه در میان
آب باشد سنگ باشد و آنچه در بیرون است علف است چشمه پهلوان بزمین بیت المقدس است و چهل گیاه
در آنجاست اگر کسی دانگی از آن گیاه بدست آرد و بخورد از برای قوت باه بی عدیل است صفاف
باشد که در شب ده دختر بکر را [illegible] کند چشمه دیلم چشمه ایست آتشی در بهار سرد و در زمستان گرم است
چشمه فراره در خراسان است صاحب تب ربع چون در این آب آید شفا یابد چشمه
کلس بقرب طوس است گویند در این آب فیروزه یافت میشود چشمه [illegible] از جمله ضیاع [illegible]
و سلماس است خوردن آن موجب اسهال باشد چشمه اردشیر کوره او نیز همین خاصیت دارد و
بغایت گوارنده است و شرب را در معده نیکو [illegible] چشمه نوع بجه و [illegible] فارس [illegible] باران باشد
و اکثر علل [illegible] را نافع بود چشمه سلیمن در حدود کرمان است منسوب بسلیمن علیه السلام در قلعه است
که هر پادشاه‌زاده از و خوردی پادشاه شدی چشمه کوهنبان در حدود جیرفت و رودبار
باشد چشمه سول بقرب بیابان سور است چشمه سراب بقرب رباط کوکوست و در آن سنگهای
ملون باشد و در آن خاصیت عظیم باشد چشمه [illegible] مجهود [illegible] آن ابرا [illegible] برهر
کس بپاشند اثر تمام دارد چشمه [illegible] است و در آب وی نقره بقدر یکمثقال [illegible] آب بیرون
افتد چشمهٔ گرم در حدود بیلقان است هر درخت که خشک شود چون قدری از آن آب
در بیخ وی ریزند باز سبز شود چشمهٔ نهاوند در شکاف کوه نهاوند است چون کسی محتاج باب
شود و نزدیک آن رود آب بران جهد و او را زجر کند تا آنکه خود را پاک کند چشمه علی الشجر گویند
این چشمه براه جرجان در پای کوهی افتاده است و در میان این چشمه درخت عظیم هست هر سال
چهار ماه این درخت غایب میگردد یکی از ملوک فرمود تا این درخت را با بند حدید استوار کردند
چون وقت غیبت رسید سلسلهها گسسته بود و درخت غایب شده بود خواجه در این باب فرستاده بود
چون در آمد گفت قریب هزار گز رفتم و بحقیقت حال اطلاع نیافتم چشمهٔ عاد اباد در میان قزوین
و همدان است و مشابه گرم است که ببیضه پخته میشود و اصحاب امراض چنین در آنجا روند شفا یابند

مطلب نام دیگر چشمه ارنگ

که اگر گیاهیست که گویند در حوالی آن چشمه است متفق [illegible] از آن [illegible]

مطلب

چشمه آب گرم در حدود اصفهان است و اکثر صاحبان امراض از آنجا استشفا میجویند و موافق احادیث
معتبره مکروهست استشفا بمیاه جبال که حاره [illegible] چشمهٔ بقر چشمه ایست قریب بکعبه یهود و نصاری این موضع را زیارت میکنند
و اعتقاد ایشان آنست که گاوی که جثه آدم [illegible] ازین چشمه بیرون آمده چشمه دلره در آذربایجان
است که جامها بر آن رنگ کنند و چشمه [illegible] در همه آفاق خبر او نیست چشمه مغرب بدیار مغرب است شهرها دارد
و صندوقی مقفل بر سر آن موضوع است چون سر صندوق بگشایند و آب آن چشمه در صندوق است با
شاهد شور باشد اما قطرات که از صندوق ترشح کند شیرین بود و چون آب کم شود هندوان بدانجا
آیند و طعامی سازند که هزار نفر را کفایت کند و از ذنوب و معاصی توبه کنند باز آب صندوق بسیار
شود و گر آب بشوامت معاصی باشد چشمه علاج میان طرفان و قرونی باشد آبش گرم است و نافع بر جوانان
واف ان است و صاحب جذام و جرب و خیران که در آن آب روند سالم شوند و استخوانهای شکسته را
از بدن بیرون آورد و قولنج و استرخا را سود دهد و پیکان از جراحت بیرون کشد و اسهال را
نافع بود و از وجع عین و خنازیر برهاند و نمک اندرانی و تب ربع ضعف [illegible] و امثال این را شفا
در آنجا بدست آید چشمه حجر گویند این چشمه در قریه [illegible] از قریه دامغان اگر زنبوری در آنجا افتد
سنگ منقش لطیف شود چشمه ستم در دیار چین است بقرب قصر فغفور آبش بسیار شیرین است چون
سی فرسخ از آنجا دور برند زهر قاتل شود چشمه ذهب انفجار آن از کوه بیستون است چون هزار
درم نقره در وی افکنند روز دیگر بیرون آورند شش هزار شود و سبب آن معلوم نمیشود چشمه
بنفش در حوالی دیار مغرب است گویند در آنجا طلسم است هر کس در آن غوطه خورد از پا تا سر رنگ
او بنفش شود و رنگ او نمیرود چشمه شمس در زمین قبچاق است چون آفتاب طلوع کند بطرف
مغرب روان شود و چون غروب کند بطرف مشرق روان شود و سبب آن معلوم نیست چشمهٔ
مشک در دیار چین است هر نافه که در آنجا بشویند بوی مشک از آن ساطع گردد چشمه قلیس
در همدان است هر کس از آن آب بخورد و ممتلی باشد علاج [illegible] و اگر حبس بول داشته
باشد بگشاید چشمه نفط در کوه اصفهان است هر کس در وقت تحویل جدی در شب [illegible]
کند علت فالج و استرخا را نافع بود و قولنج رحم را ببرد و اگر زن عقیم بخورد حامله شود چشمه
حیی در کاشان است اگر از آن به دختر عذرا که دهند یکمرتبه بکر شود و [illegible] تنگ گرداند
که مشکل بکلید فتح شود باب ششم فی ذکر الآبار و عجایبها آبار جمع بئر است و بئر
بزبان عربی چاه را گویند چاه فضا در مدینه مشرفه است و حضرت رسالت علیه السلام آب دهان
مبارک خود در آن چاه افکنده شفای جمیع امراض است چاه ذوفیق در اراضی [illegible]
قریب بموضع [illegible] عظیم از آنجا مرتفع میشود چنانکه اگر سنگی بزرگ که در آن چاه افکنند بقعر

باب ششم

[illegible]

چاه ترسیده برگردد و بیرون افتند چاه زمزم در مسجد الحرام است در مکه معظمه چاه یوسف نزدیک
بقریه سنجل است از اعمال مصر برادران حضرت یوسف علیه السلام را در آن چاه افکندند آب او
شفای جمیع امراض است چاه قلعه لار از قله کوه تا بقعر آن سنگ را تراشیده اند گویند
در آن چاه گنج عظیم و ماری موکل است و کسان بطلب آن گنج بسیار رفته اند و کشته شده اند گویند
در زمان شاه عباس ثانی حاکم لار سیدی را در آن چاه فرستاد و بعد از مدتی مدید او را بیرون
آوردند نقل کرد که چون داخل چاه شدم چندین هزار شمشیر دیدم که در اندرون چاه از چپ و راست بر
یکدیگر میخورد چون دعا و قرآن مجید همراه داشتم شنیدم که شخصی میگفت کاری بوی مدارید که کلام الله
با وی است از آنجا گذشتم و قدری راه که بته رفتم از چندین هزار تیر می انداختند بوسیله قرآن
و دعا از آنجا گذشتم بته چاه رسیدم بعد از زمانی تختی دیدم و مردی در بالای آن نشسته نورانی
و ریش سفید سلام دادم جواب داد و گفت بعوض بیک حاکم لار بگو که از ما چه میخواهی تو و آقای تو
عباس ازین مال بهره ندارند الا دسته خنجری و یک اشرفی خنجر را داد که بعباس بده و اشرفی را داد
که بعوض بیک بده و قدری خاک بمن داد و گفت ببین چون نظر کردم چهار خیابان عظیم دیدم در
بن چاه دو خیابان او تا چشم کار میکرد ظروف و اوانی طلا و نقره بود و زر و جواهر بسیار خروار خروار
بر روی هم ریخته گفت این مال و سپاه از قائم آل محمد است برو بگو تا سر چاه را بپوشند و بحال
خود باشند که خبرها میرسد و در سر آن چاه برج قلعه است از ابتدا که داخل شد سوی
و آن برج را چیزی میگویند پس حاکم لار آن برج را گرفت و دیگر پاس این برج را طرف
کردند از ترس کسی دیگر جرات نکرد از کوتوالان قلعه که در این برج بخوابند چاه ازرق
در زمین طرابلس است هر که از آن چاه آب بخورد احمق میشود چاه ساسانی چون چیزی
در وی افکنند آوازها بر آید و بعد از یکساعت ساکن شود چاه صواعق هر که آب
وی را بخورد اطلاق بدنش پدید آید چون اندکی آب را دور برند خون شود و اگر دورتر
برند سنگ گردد و اگر خرقه حایضی در آن افکنند صاعقه عظیم پدید آید و بادهای
تند وزیدن گیرد بحیثیتی که دیوارها بیفکند و عمارتها ویران کند چاه ماهیان گویند
چون نخجیر تشنه شود و قصد آن چاه کند آب بالا آید و چون نخجیر بآب خوردن مشغول شود
آب او را غرق کند و بعد از ساعتی استخوانهای آن بر کنار چاه افتد و سبب آن معلوم نیست
چاه حضرموت در ولایت یمن در وادی برهوت است که نام کفار است و ارواح

سرکین

مطلب شاه عباس و عوض بیگ حاکم لار

سپاهی ملکم السقاه و علو بند و در دو خیابان او تا چشم کار میکرد

گویا سالها است زمامداران ... وایران مداران ها و مسئولین امور ایران از آن آب میخورند و با هم میفروشند

سرکین و کافران در آنجا معذب اند و آن وادی بسیار مخوف و هولناک است گویند آن
چاه از بنای اصحاب رس است که بعذاب مبتلا شدند والعلم عند الله بئر معطله که در قرآن
مجید واقع است مفسرین گویند این چاه است چاه صد ابجدود تعبت واقع است هر که
نزدیک آن چاه رود آوازهای عجیب شنود و سخنهای غریب از فارسی و ترکی و هندی و غیر
ذالک شنود و چون باران آید آواز منقطع شود و بعد از آنکه باران منقطع شد آن
اصوات ظاهر شود چاه جیوه در طرف ارس است طریق گرفتن جیوه گودالها کنند
و سواری سراپا لباس طلا میپوشد و بر سر آن چاه می آید جیوه بجذب کردن طلا فواره
از بیخ بدر میرود و جیوه در وقت برگشتن در گودالها میماند آنرا ضبط میکنند
و چون کسی جیوه را بکشد از اجزاء اکسیر کیمیا است چاه سنگ لعذب بر سر کوه ثبت است
هر کسی خواهد در قعر آن چاه نگاه کند سنگی مانند تیر بر روی او آید که افتادن و سبب آن معلوم
نیست جمعی گویند که آن چاه مرقد یکی از انبیاست چاه بابل چاهی مشهور است و هاروت
و ماروت بعقوبت عاجل در آن گرفتارند چاه دماوند ضحاک تازی که عرب ازرا
علوان گویند در آن چاه محبوس است و کبریت احمر در قعر آن چاه یافت شود چاه
بئر العلم مشهور است حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با سلاطین جن رعد بن مرزبان و طیهور
و قرطاس و سرده شیاطین حرب عظیم نمود و اکثر ایشان را بضرب شمشیر مسلمان ساخته
چاه بدر مشهور است قریب بمدینه منوره است و آن جائیست که حضرت رسالت صلعم با کوچکی
نفر از اصحاب بنفس نفیس خود با شیاطین قریش جنگ کرده است یکی از مشاهیر
صحابه گوید در وقتی از اوقات بدان چاه رسیدم یکی را دیدم که از آن چاه بیرون
آمده تعجیل در رفتن کرد ناگاه دیدم شخصی را که از آن چاه بیرون آمد با تازیانه
آتشین و آن شخص را ضربتی زد و بدان چاه معاودت نمود چاه اصفهان بسیار
عمیق است در وقت حکومت اسحق جمهور کودکی در آن چاه افتاد و مادر او جزع
میکرد مردی که مستوجب قتل بود سه شبانه روز رسن بر پا یکی و حمل کردند بدان چاه کردند
و آن شخص سنگ ریزه چند داشت و در چاه می افکند و گوش میداشت و آواز

در زنبیل کرده در آن چاه گذرانند که کودک را یا مرده یا زنده بیرون آورد و چنین گویند

نرسیده که بقعر رسیده باشد عاقبت اورا بالا کشیدند و پرسیدند کیفیت قعر از
ظلمت چاه چیزی معلوم نشد گویند دجال از این چاه بیرون می آید در آخر زمان چاه
جمع در دیار هندوستان است آب آنرا چون در ظرفی کنند از اول حمل تا میزان
نگذارند تریاقی منعقد شود بغایت نافع و اگر در آخر حوت گذارند زهری گردد و تلخ
و حکمت آن را جز باری تعالی کسی نداند چاه قیصور در بلاد هند است نوعی از ماهی در وی
باشد که چون از آب بیرون آید سنگ گردد چاه مسیح در نواحی مصر است در حد
بلسان در حوالی این چاه است گویند عیسی علیه السلام این چاه را خود ساخته است چاه عنداح(?)
در ناحیه فارس است در اکثر اوقات قعر آن خشک باشد و هر سال بوقت معین
یکبار آب عظیم در وی پدید آید چنانکه از محل خود بالا میل کند و بر روی زمین روان
شود و این چاه بسیار عمیق است و بعد از آن بزمین فرو شود که گویا هرگز آب نداشته
چاه خورد در میان حوضی است بلند خود و بر سر آن چاه دیگ بزرگ از مس نهاده اند
و بن دیگ سوراخی دارد بسیار تنگ و چند جوی آب از آن بیرون می آید گویند اگر آن نباشد
این شهر را ویران کند و این طلسم است چاه سیاهک بر حدود فارس است و از آنجا بخاری گرم
بیرون آید که حرارت مؤثر است بنحوی که اگر مرغی در آن بالا پرواز کند بسوزد و در چاه
افتد چاه دود در قزوین زمینی است و دخان بسیار دارد اما آتش از آن معلوم
نیست کاروانیان چون خرقه یا جامه بآن دود دارند درگیرد و آتش شود اما بعمقیان(?)
از آن آتش نمیدهد چاه شرح(?) در میان رباط عمرو بن عدی باشد بحدود بیابان مور
و بر سر آن چاه گنبدیست گویند در قعر آن چاه فیروزه توان یافت چاه ماران در
کوه پرویز است در حدود اصفهان چون سنگی در وی افکنند چندین هزار مار بیرون
آیند اما ضرر بکسی نرسانند و برگردند و بجای خود روند

باب نهم فی مساحة الارض والاقالیم السبعة وحدودها

بدانکه حکما هر درجه از درجات فلک را نوزده
فرسنگ یا فلسفه(?) تقریبا آنرا در سیصد و شصت که عدد درجات فلک است ضرب کرده اند
که این دایره روی زمین باشد هزار و هشتاد و یک فرسنگ و نیم باشد و مساحت سطح
بقول اسح(?) تکسیر چهل و چهار هزار و صد و سی و هفت هزار و هشتصد فرسنگ بود و

مساحت

مساحت معموره این هشت هزار هزار و صد و چهل سه هزار و سیصد و بیست فرسنگ باشد و بطلمیوس
از حکما هر درجه را بیست و دو فرسنگ و دو دانگ فرسنگ گرفته و طول معموره از مابین
خط استوا تا عرض پنجاه و شش درجه و سی دقیقه که تمام میل کلی است چهار هزار فرسنگ و عرض
او هزار و چهار صد و هفتاد و شش فرسنگ است و مجموع این سه هزار بار هزار هزار و
هشتصد و شصت و پنج هزار و چهار صد و بیست فرسنگ است اما طبقات سبعه نزد حکما عبارت است
از طبقه خاک صرف است و باید دانست که یک نصف از زمین در بحر اعظم که آنرا بحر اقیانوس
خوانند مغمور است و یک نصف دیگر ظاهر و نیمه بیضه که در آب افکنند نیمی ظاهر و نیمی مغمور است
و در این نصف که ربع مسکون است نصفی که در جانب جنوب افتاده خراب است پس در چهار
ربع زمین یک ربع عمارت دارد که در شمال خط استوا است و بزعم بطلمیوس طول معموره
از مشرق تا مغرب صد و هشتاد درجه است که چهار هزار فرسنگ باشد و نزد متقدمین طول
معموره از اقصای مغرب است و نزد بعضی از ساحل بحر محیط غربی گرفته اند و بعضی از جزایر
خالدات گرفته اند که اکال(?) خراب است و در آب فرو رفته و این جزایر در سمت اراضی
حبشه افتاده است و عرض معموره ابتدا از خط استوا شصت درجه است که هزار و چهار صد و
شصت و شش فرسنگ و ثلث فرسنگ باشد و بطلمیوس گوید که از پس خط استوا در اطراف
زنگ و حبشه تا مسافت شانزده درجه و بیست دقیقه عمارتها دیگر یافتم و در قصاص(?)
آورده که طول معموره به نزدیک من هشتاد و دو درجه و بیست و پنج دقیقه است که
هزار و هشتصد و سی و یک فرسنگ و نیم باشد و طول بلاد عمارت است از بعد آن مواضع
از ساحل دریای محیط تا اقصی مغرب تا جزایر خالدات و عرض بلاد مراد دوری بقاع است
از خط استوا در شرقی اراضی چین است و بر جزایر ملکوت گذرد پس بر جنوب بلاد
چین و گنگ دز پس بر جزایر زاده که آنرا عرض الذهب نیز گویند پس بر شمال
سراندیب و میان جزیره کله و سریره و وسط جزایر دیبه برند و بعضات(?) بلاد
گذرد تا به بحر اعظم و بر شمال بلاد حبال قمر و جنوب بلاد سودان مغرب گذرد تا به بحر اعظم
منتهی شود و هر شهر که بر خط استوا بود شب و روز در آنجا مساوی باشد اقلیم اول
بزحل منسوب است عام این بلاد اسود اللون و حد اول نزدیک خط استوا ثابت

که ساعت روز آن جا از ده و نصف باشد تقریبًا و وسط این اقلیم آنجاست که طول روز آن سیزده
ساعت است و ابتداء وی از جهة مغرب از شمال جزیرهٔ یاقوت باشد پس بر جنوب
بلاد چین و شمال دریای سرانذیب و وسط بلاد سند و هند گذرد و بحر فارس را قطع کند
و بر جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن گذرد و آنجا بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط
بلاد حبشه گذرد و در آنجا نیل مصر را قطع کند تا به بحر محیط منتهی شود و در این اقلیم سیصد و
چهل شهر عظیم و هزار شهر کوچک و بیست کوه رفیع و سی نهر بزرگ است مع مضافات آن اقلیم دوم
این اقلیم بمشتری منسوب است و لون عامه این بلاد میان سمره و سواد باشد و روز دراز تر
این سیزده ساعت و ربع بود و وسط آنجا روز دراز تر این سیزده ساعت و نصف باشد
و حد دویم آنجا که ارتفاع قطب بیست و چهار درجه و نصف و سدس بود تقریبا و ابتداء این
اقلیم از مشرق بود بر وسط بلاد و شمال سرانذیب گذشد و پس بر وسط بلاد هند و قندهار و وسط
بلاد و کابل و سند و جنوب بلاد کران و مکران گذرد و پس بحر فارس بر قطع کند و بر بلاد عمان
و وسط بلاد مغرب گذرد و آنجا بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد رقه و افریقه و شمال بربرستان
و جنوب قیروان و وسط بلاد مرکش به ساحل بحر اوقیانوس منتهی گردد و از معظم بلاد این اقلیم
مکهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه است و شهرهای عظیم این اقلیم سیصد و شصت باشد و کوچک دو
هزار و هفده کوه عظیم دارد و انهار سی و دو باشد اقلیم سیوم خداوند این اقلیم مریخ است
و اهل آنجا اسمر اللون باشند و روز دراز این سیزده ساعت و نیم و ربع بود و وسط
آنجا روز دراز ترش چهارده ساعت بود و ارتفاع قطب سی و سه درجه و ثلثان درجه
باشد و ابتداء این اقلیم از مشرق از بلاد چین بود و بر جنوب بلاد یاجوج و ماجوج و وسط
بلاد هند و جنوب بلاد ترکه و وسط بلاد کابل گذرد و پس بر بلاد قندهار و وسط
بلاد مکران و سیستان و وسط کرمان و بلاد فارس و بلاد عراق و جنوب بلاد دیار بکر
و شمال بلاد مغرب گذرد و پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط تادسیه و وسط
بلاد قیروان و بلاد طنجه گذرد و تا به بحر اعظم منتهی شود و شهر بزرگ این اقلیم صد و
شصت و نه باشد و بلاد کوچک قریب نه هزار بود و سی کوه و بیست و هفت رود بزرگ
دارد اقلیم چهارم چهارم تعلق به آفتاب دارد و وسط معمورهٔ عالم است و حد اول این اقلیم آنجاست
که نهایت طول روز چهارده ساعت و ربع باشد و وسط آنجا چهارده ساعت و نصف
رسد و حدود دویمش آنجاست که ارتفاع قطب سی و شش درجه و سدس بود و ابتداء این
اقلیم از مشرق تا شمال بلاد چین بود پس بر بلاد تبت و جرجر و ختا و ختن و جبال کشمیر و بلور

و به

و جیشان و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج گذرد پس بر وسط بلاد و شمال بلاد هند و وسط بلاد طخار
ستان و بلاد کرمان و فارس و بلاد خوزستان بگذرد پس بر وسط بلاد عراق و دیار بکر
و دیار ربیعه و شمال بلاد شام بگذرد و از آنجا بحر روم را قطع کند و بر جزیرهٔ قبرس و صقلیه
و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد افریقیه و افرنجه و طنجه بگذرد و به ساحل بحر محیط منتهی شود و
اصفهان داخل این اقلیم نیست و داخل اقلیم پنجم است و در این اقلیم دویست و پانزده شهر
عظیم و چهار هزار شهر کوچک و بیست و پنج کوه بزرگ و بیست و دو نهر عظیم دارد اقلیم پنجم
پنجم متعلق به این اقلیم زهره است و نهار اطولش چهارده ساعت و نصف و ربع باشد و وسط آن
به پانزده ساعت رسد و ارتفاع قطب چهل و یک درجه و ربع باشد و لون ساکنان این اقلیم
سفید بود حد اولش از مشرق آید و بر وسط بلاد ترکستان و ماوراء النهر و از آنجا گذرد و
جیحون را قطع کند و بر بلاد شمال خراسان و سیستان و کرمان و فارس و وسط بلاد ری و شمال عراق
و جنوب آذربایجان و وسط بلاد ارمنیه و بلاد روم و جزیرهٔ یونان گذرد و بر جنوب ممالک فرنج
و وسط بلاد اندلس گذشته به بحر اوقیانوس منتهی شود و در این اقلیم دویست و پانزده شهر
بزرگ و سه هزار و هفتصد شهر خرد و سی کوه عظیم و سی رود بزرگ باشد اقلیم ششم از عطارد است
و اهل این اقلیم اشقر اللون باشند روز دراز تر این اقلیم پانزده ساعت و ربع باشد و وسط
آن روز پانزده ساعت و نصف بود و ارتفاع قطب چهل و پنج درجه و ربع باشد و ابتداء آن
از مشرق بود و از شمال بلاد یاجوج و ماجوج و بلاد ختا و ختن و شمال کیماک و اسنجاب گذرد
پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد قیلقا گذرد و
بر جنوب بحر صقالبه و شمال جبل الزهره و اندلس گذرد تا به بحر اعظم منتهی شود و شهرهای
بزرگ این اقلیم دویست و چهل عدد باشد و بلاد صغیره سه هزار و بیست کوه و
سی رود عظیم اقلیم هفتم از قمر است و عامهٔ این اقلیم ازرق اللون باشند و روز
این پانزده ساعت و نصف بود و اطول روز این معموره شانزده ساعت و ربع کم باشد
و ارتفاع قطب چهل و هشت درجه و نیم و ربع باشد و حد این از مشرق است و شمال بلاد
ترک و یاجوج و ماجوج و جنوب البرز کوه و وسط دشت قبچاق و سمت تا بلاد روس و بلغار
و جنوب ظلمات بگذرد و بوسط ولایت رشوت و از جنوب رود خانهٔ آق دنگیز

گذشته ساحل بحر اوقیانوس منتهی شود و صد و یازده شهر بزرگ و هزار و چهل شهر کوچک و پنجاه و
کوه بزرگ و چهل نهر عظیم دارد خاتمه در ذکر مواضعی که داخل اقالیم سبعه نیست و آنرا ماوراء
الاقلیم السابع خوانند و عبارت آن از پنجاه درجه و ثلث است که آخر اقلیم هفتم است بقول
اصح تا نود و شصت و شش درجه باشد و بعضی آخر اقالیم را تا بیست و دو درجه و پنج دقیقه
گفته اند که فراسخ آن بحساب بطلیموس چهارصد و هشتاد و سه فرسخ و نیم باشد و تقریبا
بر صد ما ثبوت چهارصد و نوزده فرسخ باشند چون از این عمارات بگذرند از شدت برف
نتوان رفت و عمارت نتوان کرد و حیوان پدید نیاید و از بلاد مشهوره این مواضع یکی
شهر ایسوس است که اهل تجارت به بازرگانی آنجا روند و دیگر شهر لوره است که اهل آنجا
وحشی باشند و با مردم الفت نگیرند و سنجاب و سمور متاع این شهر باشد و بالجمله در عرض
پنجاه و شش فرسخ و یک درجه باشد و روزهای دراز این موضع هفده و چیزی و نوزده ساعت
رسد و در عرض شصت و سه عمارت بزرگ باشد و سلطان آنجا از شدت سرما شبانگاه در
حمام بسر برند و شش ماه در آفتاب و روز دراز ایشان بیست ساعت باشد و در عرض شصت
و چهار و نصف قومی باشند هیچ چیز ندانند و کسی را نشناسند و از جمله صقالبه باشند و روز
دراز ایشان بیست و یک ساعت باشد و در عرض شصت و پنج کمتر عمارت عظیم است
و اهل آن موضع را تا مدت پنج شهر و عرض روز ایشان سه شهر جلود ابدان ایشان
سیاه باشند و بدان نقطهای زرد و سفید باشد و جمعی دیگر از ایشان بال دارند که طیران
کنند و اما از مقام بیرون نتوانند آمد و چون ایشان را بگیرند و بیرون برند در آن
موضع بیست ساعت و در عرض شصت و شش کمتر که تمام میل کلی است و نیز قومی
که در طبیعت مثل به وحوش باشند و تمیزی در میان ایشان نباشد و روز آنجا بیست و سه
ساعت رسد و انجمنی در عرض شصت و هفت و ربع روز یکماه باشد و در عرض
هفتاد درجه و نیم شمال برج منقدمات عمارات چند هست و جنوب ربع مسکون بشمار
و چهار درجه رسد روزی پنجاه ماه باشد و چون عرض نود درجه رسد که ربع دور
فلک است شش ماه روز و شش ماه شب باشد و شبانه روزی یکسال تمام و در آنجا دور فلک رحوی
باشد و قطب جنوبی بسمت الرأس آید و قطب شمالی با افق منطبق شود و الله اعلم

باب دهم

باب دهم در بعضی لغات مشکله فرس قدیم و اسامی ملوک فرس و غیره **جاثق** خدا **سیف** حمزه
حضرت اسد الله علی **بلیان** خضر ع **زاوه بزرگ** حضرت ابراهیم ع **مرغ** ... **باهزار** حضرت موسی ع
... حضرت عیسی ع **سروش** جبرئیل **لغتر** میکائیل **اسمیا** عزرائیل ...

مطلب معانی لغات مشکله

فرشته **برهمند** عبادت کننده **قسطاس** دیو روم **ایرج** آفتاب **باجورا** روزگار آزموده **سام و نیمه فشندن**
بوزینه **بهرام** فرشته که محافظت مسافران کند **بهمن** راست گفتار و راست کردار و کوچک بسیار دان
اکو بهمن نام فرشته ایست که تسکین قهر و خشم کند موکل است بر گاوان و گوسفندان **اجاجمن** یعنی
ضحاک و بیور اسب در لغت فرس قدیم ده هزار باشد و اسب که فرس است یعنی صاحب ده هزار اسب
خیبوذ نوح ع است **سبل** قندهار **ایزدگشسب** یعنی خداپرست **وزنجت** بیت المقدس **خسرو**
ملک عادل **جمشید** جم پادشاه و شید روشن **طهمورث** نفس ناطقه فلکی **و نیاوند** عامر سلاح **بابل** بزبان
یونانی ستاره مشتری **ناهید و بیدخت** یعنی زهره است **جمشاسب** سلیمان ع **جرکه** پیغمبر **خور** اسم
فرشته ایست موکل بر آفتاب **منوچهر** بهشت رو **مینو** بهشت **ارژن** اهرمن **پرویز** یعنی مظفر و منصور
و اسم ماهی نیز هست **اتابک** نگاه دارنده و ادب آموزنده **اسفندیار** قدرت حق بلطف یزدان **اردشیر**
ارد بمعنی قهر است یعنی شیر خشمناک **افراسیاب** بمعنی جامع الطاحونه است و هموار براه رونده و سواران
آب یعنی حباب **قیصر** از شکم مادر زود آمده و مادر مرده از پهلو بیرون شده **اصطرلاب** یونانی است
بمعنی ترازو و لاب آفتاب یعنی ترازوی آفتاب **ارمز** مشتری و نام فرشته ایست که امور و مصالح
روز اول ماه شمسی با اوست **کیوان** زحل **برجیس** مشتری **تیر** عطارد **ارمس** ادریس ع
وهرمس الهرامسه هم ادریس ع **اشک** سالک راه خدا **اقلیدس** یونانی است یعنی کلید هندسه **اسکندر**
بعضی اسکندر روس است یعنی سیروالا سندرا والکسندر یعنی اسکندر است **ناهید** نام مادر اسکندر است
و بعضی گویند روشنک نام داشت **ارسطو** یعنی کلانتر **ارغنداب** خشمگین شده **آذرگشسب**
نام فرشته که موکل بر آتش است **بطلیموس** یعنی روشنایی **ارسطاطالیس** یعنی معلم اول و ارسطو نیز
اینمعنی است **ایرانی** نام هوشنگ بن سیامک است **اسوغ** دفرح **و جبابل** **واهرمن** **ودیوی**
یعنی شیطان است **و خورچهون** **و اهرن** نیز باین معنی است **داراب** پرورنده آب **عراق**
میان جهان **دین** ملک موکل بعلم **دینا** خواهر یوسف ع **سکرز** یعنی سیاه زائیده و غلام است
رجوعام پسر سلیمان ع است **درهون وزمار** اسم حضرت ابراهیم ع است **روانجش** ملک علم و دانش
که مراد روح القدس باشد **روز جنگ** روز نیمه شعبان **رفه** سفره پروین **شیداد** عادل اول نام نیمه شعبان مطلقش
فرامان یعنی کردن جهان و مشرق آمده است **زو** یعنی دریا و موج است **سفیده** روشن **شیرویه**
شکوه مند **ساسان** صاحب ترک و تجرید و گدیه و گدایان را گویند **زغر** نام دختر لوط است
زوباغ مردی که در زمان لوط ع عمل با غلام بهم رسانید و بعضی میگویند زوباغ نام ابلیس است

سماست اهرمن متابع شیطان زردشت و زرد هشت نام ابراهیم ملت البا صحف اسپندار
زمین سپیدار افعی سوردبی مزدو سومنات بتخانهٔ گجرات سوم بمعنی بت و منات یعنی نمونه ماه
کیقباد بمعنی جبار و عادل برحق کیکاوس بمعنی اصیل و نجیب کیخسرو بلند مرتبه کی پادشاه
بزرگ جبار کیارند پادشاه عظیم کیان بزرگ جبار کیج خر الاغ دم بریده
پادشاه پادشاهان اسقفست عناصر اربعه سغد زمینی که آب باران در آن جمع شود
سکوبا نام عابد لیست دیر ساخته جلیسی بدان دیر باسمان شد زندلوفلی پادشاه پادشاهان
دژ بمعنی قلعه سمنار از فرزندان سام بن نریمان بهت و نقاش رومی است که سدیر و خورنق
ساخته هزاروی بلغت عبری سرخ و سفید مرتبی بلغه عبری قبطی بمعنی آب و ما بمعنی درخت است
نوبهار بتخانه حوالی قزوین نوبهار آتشکده آذرگشب آتشکده بلخ برخش بمعنی آتشکده رام برزین
آتشکده آتشکده است که ازار ال مجوس ساخته و مرابی البقعی مشهور است رودابه
نام مادر رستم گرشاسب بانو نام دختر رستم خود لیوز آتشکده اذربایگان سمنگان و دز که رام
هرمز است رستم از درد خلاصی شدن زال پسر سفید مو سوفه حکیم سوفسطا حکمای اطلس
بزرگان نام پیغمبر بنی اسرائیل سیامک بمعنی مجرد شبه جشن یعنی لذت عقل سنباد
کوچک سیمرغ سیمرغ عنقا مغرب یعنی کردن دراز و پنهان شونده و نام مرغیست که بدعای
حنظله بن صفوان ع غایب شد و نام حکیمی است که زال را تربیت کرد دادر برادر
کمبیر مادر سهرمان یاقوت سرخ سرنیه و نام شیطان افران گلها و برنج و شکوفه
وریحان اختر ستاره خردادمهر آتشکده بود در زمان بابک شودع نام نلیش بوده
سفادرد و سیرویه نام پسر خسرو است قران لشنک شبرهان بلخ شاه جاروا شراب ورود
جان بیک معنی اند شاهنشه سرآمد پادشاه و شاه نشان دهیم تاج سنبر نام شهر
شبدیز و شبرنگ آتش بلند شده شمامی نام اگر آتش پرستان وضع کرده سترده
برهنه دندان سنت گنبد شوی ستاره کاروان کش اند یا نصد قرن و اند عدد است
مجهول از سه تا نه بیرون و اذرداد آتش است درمند زنبور است نیزکت مسجد نماز سجده
مرزبان زمین دار و حاکم و دشتوان ملک را گویند کردیه نام خواهر بهرام چوبین کیاباد
جبروت دوان خرد ملکوت کیلیس اولین بچه در شکم کیموس دومین بچه در شکم قیدفوس
مرطف کیهان خدا پادشاه دنیا جاطلس بمعنی لیشداد

اشاره به برمک

نام پدر وامق منش طبیعت و نزاد که وطبع بلند یلدا شب یازدهم جدی و نام ملازم عیسی ع
مهراب آفتاب رونق مهرگان مردن پادشاه ظالم ماما نام مادر شاکوه نیلوفر سردار حکمت
نیکوبی امیر لشکر فیل بمعنی امیر و قوس لشکر بغدس و دخمت شتر هیونی بمعنی شتر کشان بمعنی خیمه
یک ستون لهراسب اعتدال حقیقی اصطوس نام اول قیاصره کسری پادشاه بزرگ
کرونی خرق والتیام لبغان زن ماحنه مانی نام ماریون نام کاولیست که فریدون را شیر
میداد نرسی واصل بحق ماریعوب مجتهد ترسایان کشتک شیطان شدن مردا فال نیک
نام مادر بابک پدر منوچهر مادر زن وامق ند صاحب فرخ زاد فرشته موکل بر زمین ورش
دامغان کشتف بهشت گشتاسب برزخ میان خالق و خلق لهندجور پسر افتاب ایراته ملک گبت
زورا بغداد نعیورا موصل و ززوم تا ورا النهر خدانه شکل و اندازه جرز رب الارباب جرجیس
نام شاه زنان بردک نام خسرو بن پرویز هومان نام پدر ارسطو صلووم نام قاضی شهد لوط
انتفیوز قاضی ترسایان البتاه والنتاع تفسیر زند سوخته بلغت اوزبک و روحی ملا افندی قاضی
لوند پهلوان وپدپاک وابرو ترا شیده برهمن بلغت هندوی ملا الل کور بلغت کرج ملا ورتیت
بلغت ارامنه ملای بزرگ پادری بلغت فرنگ ملا ماب بلغت فرنگان اعلم علما قصادا
لبعان بلغت فرنگ خان جیندرال بلغت فرنگ سردار انپادور بلغت فرنگ پادشاه بزرگ
نجاشی بلغت حبش پادشاه بزرگ خسرو بلغت یمن پادشاه تبع شهریار بلغت سراندیب
پادشاه شهریار بلغت بربر پادشاه دار بلغت هند پادشاه کی بلغت مازندران
پادشاه خاقان بلغت خطا و ختن پادشاه فغفور بلغت چین پادشاه خان بلغت توران
پادشاه ملک بلغت سیستان پادشاه عزیز بلغت مصر پادشاه شمخال بلغت
داغستان پادشاه سلطان بلغت عرب پادشاه امام بلغت مسکو و مخا پادشاه خلیفه
بلغت بغدادیان پادشاه قیصر و خواندکار بلغت روم پادشاه امیر بلغت کنعه پادشاه
دستور بمعنی وزیر و این مجمل از ضروریات لغة بود که بیان گشت هر کس دیگر خواهد
رجوع بفرهنگ اللغة یا برهان قاطع نماید والله اعلم باب بیست و نهم در مشکلات
لغة یونان که در میان مردم متعارف است سقمونیا محموده عاقرقرحا زنجبیل
اقاقیا صمغ عربی اقارون اکرا افوبیلاسمون روغن بلسان افیمون ماء العسل اقحوان زرا زیانه

انفیطسی سنگ زانبدن کبی امانیغی انجره اناغلس مرزنگوش انیتساسو بزرک انالیدن
فرس قرع انطونیا کاسنی شعر انفودیا بلادر اود ساکیون کرفس کوهی اوقینی ریحان کوهی
اباره اوارجه بابادی فلفل سیاه نانادی دزد انبریه مارچوبه المخفقل گلنار فارسی انقلبا شنگار
انفنق روغن زیت تازه قلیان کهلا انفوقن کلاه ادسمون تدری اریون زرورق ایده خون سیاوشان
اربسا بیخ سوسن دیرمانی حنا باروق سفیداب قلع بیراکه زراوند طویل پنجه رستم نیز گویند
فیلاموکر پنجه مریم فوسمی زیت اقطارس دریای محیط بدلیان سقر ازرق طلیبون گل سرخ
فلیول اکرزه برطیا بادیان لسنبیحی خشک نطا کوه قروماسا پیاز عنصل نطراون ورق
نولاغور وزغ نطلادن نفت بلونیوس گلنار فارسی بولوطرنجن بر سیاوشان جلبانا خیار نجم
بودنه صحرائی نفیا صمغ سداب کوهی حلتیاق حلیمو خنثی سریش اذخر خلال مامونیدخلاف
بید فروسی باغ عن الن کهنکو هوروروس صمغ دی کاه ریابیت انغوره صمغ درخت الخدان
زعنبد بالنکو افیتمون زیره رومی افرلیوس ایستادن تناسل قطاسی گاو بحری اسلیفون
بیخ الکمکو زسبز اسعیونیا برزقطونا انفرندیا سیر صحرائی ارسطو سره ددانا سعاقل
زردک صحرائی انشز ناز ریشه درخت الخدان اسطوفوکس ساه اسپرم رومی اسفنانی زردک
سفون زیره سنینز و تنوبز سیاه تخمه سعلان کبلک سعلات یاسمن زرد سرجبوی کشیطرج
سقد عودبلسان سرلیاق شنجرف سوخته سنراک زربنا دسترکا صمغ زیتون سترونیزه جوبک اشنان
سطاریون برابران سفارسیحر پیاز عنصل سقطاسر گلنار سنه مرزه سقی جوشاب ارمامنی
پادشاه یونان کل مخروم خاک قبر اسکندر استقلیون کبیر رومی سقی رعلا لبفاح سلیقه
روغن زیت سلیقوی بیخ سمعد مرزنجوش سوف حکیم قلیدس سیر دار سیاه شنبار جر
جزیره سواحل حبش اسفاقیل انگور خودد خرگ قلمعدلس زاغ سفید قلقند زاغ سبز
زاغ زرد قلقطار مشک تراشیع دباقو شربت خشخاش ریوند بیخ ریواس چینی [illegible]
ماهی کوچک سرهوری رعنیه اهرد ناقس سورکان زرتون بیخ ماهرا زنیان مکو ابزره
عروسک [illegible] ریحان رومی ادینا علف شتران ماتطان بادکان الکلیونه کتاب انجیل
نام کتاب قیصل زیره صحرائی قسطو آتش کیطان قنطل شاه بلوط فلافلر درخت انار [illegible]

زاغ سیاه انتیار زاغ سیاه قسینطه کلم رومی قلونیا زنگباری صنوبر دن قماشیر
صمغ کرفس کوهی جند خایه سگ آبی قمران ملح دریائی قورشی اشنان قونسا قبط
قوط ما ارزیون قرما علک یالس قسندز سگ آبی قیطاقون باقلای شامی قیقوم برنجاسف
قنبور کافور پخته قیطی مورد قرنط خون سیاوشان قوریون کشنیز قودسا عود بلسان قیوند ریوند
سیلا دارچینی و نام جزیره یونان الفاز کبریت اشنان اب باب جواب دهم در حل مشکلات
لغت پهلوی و سغدی و لغت زند و پستا کیا نخل خرما کیانوم و مدیما دریا دوبرا شنبزوما رودخانه
رادان جاده رنبزواد نیزه اسپن پاییز رباز بزرگ رسنرباد خورشید رونتی مردن زونبنی زاییدن
زره وبیج زمستان زرنوبنی کاشتن الکونا فیل بزرگ رومتا انار روشندر سرخ زوبنی آمدن
جامونبنی رسیدن دمزجانی گفتن جکونتی آوردن جاموبنی داشتن تورا گاو نقبنا
آهو جکرونتی زدن جیتونتی نشستن جرا سنگ جلما دست ادم جمتیمنی مردن
جونی جوال حرام روز جرتی درم جدیو زبان جاجفه سبونتی گرفتن جی پاکیزه جوانی
جوان جنبود پهن حراط جی جسیه کوه خاتم خواهر داتا زر سرخ دانا نتی خندیدن
دانتی دادن دردن ناسق زوید قرمی روبا دزد ورزنی زاندن ایرک مردم
ادیم عظیم الشان زترا رلشنند زمردی خواندن حابونه زن برسینیا دنیا سرتنی زدن
سرکوبا راز سروب سخن کیا مرد کسنید قهار کوکا افتاب سوبرتنی آوردن سفتی
بدستینا خندید سبتی سوراخ کننده سورا امیدواری وانتی نژاد میمان زبان
شرنیا پادشاه شمسا نور شنونتی نوشتن سوده بیسرشلی دوزخ زرحیم جهنم
شرمامنه گریه کننده شوبک پیش نی شنک کمان کیمنه پشت شعنان سالها شیکوبتی
خواندن شتنی شهر شیتنا خنده شنه را درخت شنک موش شمعنه رسیر شمنک
گنجد کنبا مرد ابتا معنی زندا بیر پیراهن ابدرونتی درو کردن ادوابا آواز
ازنوخا خربزه اردم سورهای بزرگ رنوارسنا سخت تنها ان ارسا چوب آب اریا کو شنفند
ازکوشنتی بخشیدن اسرونتی بستن البسا عصب اک کندم عظا نرسی گذاشتن اشیلف انگور

انتوننغتی داشتنی انگونتنی گاو کوهی اسهوریا ستاره مشتری موبر مردم ابرچی چشم باب پدر
کطبس کوچک کتاب نامه گرونتنی ماندن گنجور کنجور خزانه دار کدکس ودیکونا دروغگو
تیبسنا استر کبنا میان فالکبینا نقره کوستنی طپیدن که هوتر روئید کیمیح لیست
کدسنی نور کرنبروتنی دشمن کوزنش عسل کوبیا زبان کوتنسن ایشان کومنی این کرنا
بره لیلا شب مازدر دوری از گناه ماتا خدا هر استاد منید بهشت موتیا
شهر بزیا تراز و مرکرمانی واجب القتل بکرونتنی قبول کردن ملکوش شهریار کنجه
چرمنتی دل نونه خدا بمن عبادت کردن نسوبار ناشتن زیبا خوراک تشیر نبید آتشی
نبوشند یا دکرومانا خدا حاتی بزرگ درسنه درناکلر پیام سلام نبید بزرگ افریدون نوح ۴
خنوو پیغمبر ورمنی رود ارکنشاد وظیفه درکینا استخوان خاتمع در حدود آسمانها و الوان
ایشان از تفسیر گاذر رحمة الله نقل شده که آسمان اول برنگ آهن است و نامش رقیع است
درا و فرشتگان افریده از نور و آتش و آب و مهتر ایشان فرشته ایست نام او رعد
موکل است برابر و باران تسبیح او این است سبحان الله ذو الملك و الملكوت
آسمان دوم برنگ مس است نامش فیدوم است و در او انواع فرشتگان است و تسبیح ایشان این است
سبحان ذو العزة و الجبروت و در او فرشته ایست نامش حبیب است یک نیمه او از برف
و یک نیمه از آتش و دعای آن ملک این است یا مؤلف بین الثلج و النار الف بین
عبادك المؤمنين آسمان سیوم برنگ برنج است نامش ماعون است و ذکر آن ملائکه
این است سبحان الحی الذی لا یموت آسمان چهارم برنگ سیم است نامش
ارغلون است تسبیح ملائکه او این است سبوح قدوس ربنا الرحمن لا اله
الا الله آسمان پنجم برنگ زر است بعضی برنگ طلا آسمان ششم برنگ یاقوت
سرخ است و نامش خاروس است و از جای کرد بیان است آسمان هفتم از در سفید است
و نام آن رفیع است و خداوند صانع آسمانها را از جوهری که از آب بر خواست خلق کرد
و از کف آن زمینها را خلق کرد و زمین از زیر کعبه بیرون کشید و پهن کرد و چنانچه
زمین

زمین منبسط شد مانند کشتی در اضطراب و حرکت بود پس کوهها را خلق کرد تا زمین
قرار گرفت پس ملکی خلق کرد که زمین را بر داشت و سنگی عظیم افرید بر پشت آن مستقر
گردید و ماهی عظیم افرید که گاو بر پشت آن ایستاده و گویند آن ماهی تموسا نام دارد
و سپید و بزرگ ماهیان است و هفتصد هزار دم دارد و بر پشت آن هفتصد هزار
گاو راه میرود بغیر گاوی که زمین را دارد و هر یک از آن گاوها هفتصد هزار
شاخ دارد از زبرجد سبز و آن ماهی از زعفران انتها خبر ندارد و بر روی آب است
و آب بر روی هوا است و هوا بر روی ظلمت است و آنچه در زیر ظلمت است
بغیر از خدا کسی نمی داند فتبارك الله احسن الخالقين و لله ملك
السموات و الارضين تمت الرسالة فی غره محرم الحرام

فی سنه

۱۲۶۲

فارس ولایتی است معمور و آبادان مملو از نعم فراوان بنا از فارس بن اسود بن سام بن نوح ۴ است
مردمش در عقل اکمل الناس صاحب مسالک و ممالک آورده که شرقی فارس حدود کرمان است و غربیه
خوزستان و صفاهان و شمالیه بیابان و نمک در حدود کرمان و جنوبیه دیار فارس در زمان قدیم پنج کوره
داشته شکر فرین آن اصطخر و حد او را شصت فرسنگ نوشته اند الحال نه ملوک است و بیغط
ترس شبانکاره باشد دار الملک آن دار الجرد محله است در غایت نزهت در تاریخ بناکتر
مسطور که بنا کرده رشیبین وزیره اراب بن بهمن است قبل بهمن بنا کرده و در صبح صادق بنا دار اب
مرقوم و در یکی از جبال شرمیانه بهم رسد در عهد فریدون یک کبش کوهی را تیر زده در مغاره کوه
شد اتفاقا از آن شکاف آبی متقاطر بود چنین کبش از آن خورد شکفت او در شب کردید
در شب این واقعه رو داده صبح النحفی همان کبش را صید کرده نزد فریدون آورده و کیفیت گفت
او بار بر عزیر شکسته از آن آکبش خورانیدند نیک شده الحال در حیز ضبط در آورده

این مومیائی را مومیا گویند و دیگر مومیائی عملی است چنانچه کودکی سرخ موی را محافظت بلیغ نمایند تا سی ساله شود
بعد از آن ظرف سنگی که دوایی در وی کنند پر عسل کنند آن شخص را در او می‌اندازند و سرش را استوار می‌سازند
بعد مدتی آن آدم مومیائی میشود و این قسم از آن بهتر است قبر وجیه الطلبی که بسیاری از فارس بسواد او
گشوده در دوار بجودت است از مردمش مولانا عالی است پاره طالب علمی داشته در عهد شاه طهماسب بشیراز رود
میگذرانید [illegible] بوده ملا شاه محمد بسیر هند افتاده تذکره (مطلب)
شعرای عهد خود جمع کرده است ایج شهر مختصر است از فارس من مضافات ابو برده نام موضع منزه و دلکش
قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین با خواجه و لد ارشدش خواجه غیاث الدین محمد طریق مرحمت
سلوک داشته شرح مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف در کلام و فواید غیاثیه در معانی و بیان
از مصنفات اوست حمد الله مستوفی آورده که در دین اسلام بر سر هر صد سال فاضلی ظهور می‌نماید که جامع
دعاوی انواع فضایل و کمال بیاشد چنانچه در صد اول عمر عبد العزیز و در دویم شافعی و در سیم ابو العباس احمد بن شریح
و در چهارم ابو بکر طیب باقلانی و در پنجم حجة الاسلام محمد غزالی و در ششم فخر الاسلام امام فخر الدین عمر
و در هفتم لاشک وجود مبارک مولانا عضد الدین تواند بود عارف شاعری معروف است نیریز بحسب انهار
روان و کثرت درختان بر بسیار از جاهای [illegible] دارد و در جنوبش موضعی است [illegible]
که محل صحبت احباب و جای [illegible] است از مردمش مولانا نیکی علم سیاق را نیک میدانسته و بسیار [illegible] کمالات (مطلب مولانا نیکی)
مطلع بوده در حینی که میرزا احمد کفرانی بتصدی گری خالصات فارس مأمور گردید اهل آن از دست ظلم بعد
شاه طهماسب رفتند و قصیده معروض کردند [illegible] صله و مبلغی که برسم مصادره بر اهل نیریز
نهاده بر میرزا احمد تنخواه یافت اصطخر [illegible] دار الملک پادشاهان عجم بوده بر طبق آیه
غدوها شهر و رواحها شهر سلیمان [illegible] در بعلبک و شام در اصطخر بسر میبرده و آتشکده که فرو مردن آن
از جمله علامات ولادت حضرت بوده در آن شهر بوده در هفت اقلیم آورده که اول کیومرث این شهر را
بنا نهاده از دو جز قلعه و چهل منار باقی نه چنین نوبت بجمشید رسید قصری در او ساخته و نوروز را آنجا احداث
کرده و از آثار آن چهارده ستون باقی دروازهٔ آن عمارت از دو تخته سنگ هر تخته تخمیناً سی گز طول و
بیست گز عرض و [illegible] گز ضخامت از مردمش عبد الرحیم است کنیتش ابو عمرو که طایفه [illegible] داشته شخصی وی را
گفت مرا نصیحتی کن گفت همت همت همت که همت مدار جمله اشیاست حسن بن حمویه و صاحبه ابو جعفر

الحزار الاصطخری از مشایخ وقت بوده قرابت حال اختصاص معاصران ابو عبد الله خفیف بیضا در ازمنه سابقه شهری
نام بوده [illegible] سلیمان علیه السلام خراب کرده اند در حدود آن مرغزاری بعرض ده فرسنگ اکثر دانه
انگور ده مثقال وزن داشت و بسبب خرابی آن وضع دیده است اکال بر طرف شده از انگه تربیتی بغایت سفید
دارد بیضا گویند از مردمش حسین بن منصور الحلاج ابو المغیث کنیتش که عمر بن عثمان مکی آنست مشایخ
اکثر وی را رد کرده اند مگر چندی چون ابن عطا و عبد الله خفیف و شبلی و ابو القاسم نصرآبادی و ابو العباس شریح
بکشتن او رضا ندادند شیخ ابو القاسم گرکانی شیخ ابو علی فارمدی امام یوسف همدانی ابو القاسم قشیری
در کار او متوقف شدند بر خر سامرد و بعض از اصحاب حلولش میدانند [illegible] در تذکرة الالباب
که وی را پسر حلاج بود روزی وی را بکاری فرستاد و ما گفت اشاره جانب پنبه کرد دانه از پنبه بیکسو شد
از آن حلاج گفتندش چون بدارش کردند هر کس سنگی بوی انداخت و ما نزد شبلی گلی زد آهی کشید
پرسیدند گفت ایشان نه واقف بودند و این واقف بود چون دستهایش بریدند خنده کرد گفت مردان آن
باشند که دست صفات ما را که تاج هیکل قطع کنند پایش بریدند تبسم کرد و گفت قدمی دیگر
دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم کند چشمهایش بیرون کردند و خواستند زبانش را ببرند گفت
چندان صبر کنید که سخنی بگویم روی سوی آسمان کرده گفت بدین رنج که از برای تو بر خود میدارم محروم مگردان
الحمد لله که دست و پا براه تو شد اگر سرم برخیزد هم براه تست و پس گوش و دماغ او ببریدند بحکم
خلیفه سرش جدا کرده در میان سر بریدن خنده زد از هر بندش انا الحق برآمد چون بسوختند سخن
از خاکسترش انا الحق برآمد در دجله انداختند همان شنیدند تا مادام که خاکسترش بدریا انداختند
دجله انا الحق گفتن بسر نکرد در عجایب البلدان است که بعد قتل وی در بغداد تگرگی بارید بوزن
یک رطل دیدم و بر اثر آن رنگ زردی بارید شبلی گفت آنشب که او را شدم خدا را بخواب دیدم پرسیدم
ندا الحق که چرا [illegible] گفت گویند او روزی با چهار صد صوفی بادیه شد دو دست از پس بر میداد و
و دو نان گرم هر یک میداد تا همه بخوردند گویند وقت احرامش گفتندش رطب باید خورد گفت مرا بنشانند
در وقت اشباندن چندان رطب ریخت که همه سیر شدند یک سال در برابر خانه کعبه برهنه در آفتاب
ایستاده تا روغن او بر سنگ رفت و پوست از وی باز شد همچنین حسین منصور از عبد الله مکو

گویند که گفت از احمد شنیدم که پسین شب از پدر وصیت خواستم فرمود نفس خود در شغلی افکن
پیش از آنکه ترا در شغلی افکند گفتم ای پدر چیزی زیاده کن فرمود که وقتی همه عالم در خدمت تو کوشند
تو چیزی کوش که ذره از آن به و مه از عمل ثقلین باشد احمد پرسید آن چیست فرمود معرفت
گفت هیچ کتابی بیان نرسد او برادرش … قاضی ناصر الدین پدرش قاضی امام
امام الدین عمر بن فخر الدین علی است او بدو واسطه حجة الاسلام میشوند تفسیر غایة القصوی وشرح
مصابیح و منهاج و متن طوالع و مصباح در کلام و مرصاد در اصول فقه وشرح تنبیه در چهار مجلد
وشرح منتخب وشرح محصول تصنیف اوست در ششصد و هشتاد و نوزده فوت کرده میر ابو القاسم
قاسم تحلی از شعر … داشته … طولش … عرضش … بنا کرده … فیروز …
و … منبع فضلا و معدن علما بوده از مردمش خواجه امین الدین با آنکه از وزرای اتابک مظفر الدین
قتلغ بن زنگی انتظام داشته اهل فارس دست ارادت بدو داده‌اند از جمله اولیا شمرده میشوند و خوارق
عادات از وی نقل میکنند در همت و سخا از حاتم و معن گذشته بود شیخ امین الدین در زمان شیخ ابو
اسحق شیخ الاسلام فارس بوده گاهی بنا بر لطف طبع شعر میگفت شیخ سعید الدین محمد معاصر امیر مظفر
بود شرح مشارق الانوار از مصنفات اوست و مسند الابرار که بسیر کازرون … اشتهار یافته شیخ ابو اسحق
ابراهیم بن شهریار الکازرونی مولد و منشاءش نور و کازرون پدرش شهریار مسلمان شده ولادت شیخ
در ایام اسلام بود انتساب او در تصوف شیخ ابو عبد الله حسین بن محمد الفیروزآبادی الاکار بوده شیخ حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بخواب دیده پرسید ما التصوف فرمود ترک الدعاوی و کتمان المعانی دیگر پرسید
ما التوحید فرمود کل ما یجیس ببالک او خطر فی خیالک فالله بخلاف ذلک التوحید ان تعتزه
عن الشک والشرک والتعطیل دیگر پرسید که ما العقل فرمود ادناه ترک الدنیا واعلاه ترک
التفکر فی ذات الله تعالی توفی فی شهر ذی القعده سنه ست وعشرین واربعمائه شیخ روزبهان
کبیر مصری اصلش کازرون اما در مصر به ارادت شیخ ابو النجیب سهروردی تربیت شیخ نجم الدین کبری
بخدمت وی رسیده و اکابر باصفات اشتغال نموده در خلوتها نشسته و شیخ روزبهان … ابدا …
قبول کرده تا از دختر شیخ دولت‌آورده مولانا جلال الدین محمود ولد نخست نزد مولانا سعد الدین

اسعد و الاهد انفاس مولانا محی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال کسب فضایل کرده پس در خدمت
امام الدین حلبادی که بر مطالع شرحی مفید دارد و مطالعه بعض متداولات نمود در حین شباب کمال یافت
در حبیب السیر است که در اواسط ایام بر شرح تجرید مولانا علاء قوشچی حاشیه نوشته میر صدر الدین محمد که مذکور
شود بر دوران حاشیه نوشت پس مولانا بهتر از آن حاشیه دیگر کرده سید صدر الدین هم بر آن رد نوشت
همچنین هر کدام سه حاشیه در برابر همدیگر نوشته اول را قدیم دوم را جدید سیم را اجد میگویند
از وست رساله زوراء که در روضه شاه ولایت بر پا ایستاده تصنیف کرد پس جهت او شرحی نوشته
وشرح هیاکل در حکمت اشراق شیخ شهاب الدین سهروردی و رساله اثبات واجب و اخلاق
جلالی و حاشیه مطالع و حاشیه انوار شافعیه از وی مشهور است میر معصوم بکری در تاریخ سند نوشته
که مولانا را در آخر ایام محاسن اوصاف جام نظام الدین شنیده اراده آنکه شد میر شمس الدین و میر معین الدین
از اجل تلامذه اول فرستاده چون بر غایتهای اطراف جام مذکور رسیدند و شوق جناب مولانا در اداء
بجا گذاری دیدند معه خرج … با جام مذکور بطلب مولانا رفتند قضا را مولانا پیش از رسیدن
ایشان بمنزل اصلی رسیده بود تا بردها که آن گوشه را پسندیده بود در سند سعادت کرده اند و اشعار
مولانا است … خورشید کمال است نبی … اسلام محمد است و ایمان علی گر بینه برای سخنی …
بنگر که زبینات ایماست جلی شیخ ابو القاسم از فضلای روزگار و شعرای فصاحت شعار بوده
هاتف در عهد شاهجهان پادشاه هند اقامه بخدمت جعفر خان بسر میبرد شعر میگفت شیراز
طولش … عرضش … بلطافت آب و هوا از باغ ارم آیتی و از روضه جنان کنایتی در آمد مسجد
محمد بن قاسم بن عقیل عم زاده حجاج در هشتاد و چهار هجری بنا نهاده چنین … عمرو لیث
در اکا ساخت موسوم بعتیق گویند هرگز آن مسجد از اولیا خالی نبوده در زمان عضد الدوله
دیلمی معمور گردید و فتور رسید و بار دیگر شهید شد ملک شرف الدین … باره آن … مشهور
تقدیم رسانید بهترین ابنهای شیراز آب رکن آباد … که باب رکن آباد …
مردمش ایام هفته هر روز بسیر بسر برند و نزه ترین جاهای شیراز مصلی زمینی است دیگر …
که از شهر تا بجره و در آنجا قریب بدو فرسنگ باغچه و باغ است و مزار فیض آثار … امام همام
کلثوم در شیراز واقع و بر سر قبر هر یک عمارات عالی ساخته اند در ده فرسنگی شیراز چشمه است

موسوم بچاشت که در فصل پاییز آب آن چشمه خاصیت جلاب داد بدران ایام از خاص و عام هزاران هزار
انگار و بند و سه روز مانند صبح و شام از ان آب آشامند رفع فضلات شود طرفه اینکه در وقت خوردن
در دل گذرانند که از منفذ اعلی یا اسفل دفع شود از همان منفذ دفع گردد هر که در اوساط اقامت
گزیند امر معیشت بر او آسان گردد بتعیش صالح باز مانند و در انجا تفاخر شود که نیمه بغایت شیرین و نیمه اش
بغایت ترش امر دیش شیخ ابوالحسن کردویه شصت سال از خانه جز بادای نماز جمعه و عیدین بر نیامد با
خضر ؑ صحبت داشته وفاتش آخر محرم سنه ست و ستمائه ابوالعباس احمد بن یحیی استاد ابوعبدالله خفیف است
هرگاه بجوار رفتی با شیر باز گردی بندار بن الحسین بن محمد المهلب شاگرد شبلی و استاد ابوعبدالله خفیف از
اهل شیراز است بارجان بوده و انجا فوت کرده قبرش انجاست گفت بندار او تست که بار خود
پرسی که از کجا می آئی و در چه کاری گفت تصوف دفع بعد است ابو مزاحم شیرازی از مشایخ عمده
فارس با جنید و شبلی مناظره کردند چون سخنی در معرفت گفتی مشایخ از و تر سیدندی صاحب
حدیث سمعت بزرگوار بد شیخ ابوعبدالله خفیف وی را در کتاب اسامی مشایخ فارس ذکر کرده
در سنه خمس و اربعین و ثلثمائه درگذشت شیخ ابوعبدالله خفیف از کمل مشایخ فارس است
خفیفیان جماعتی اند از متصوفه که تولا بدو کنند در ابتدا در رکعتی ده هزار قل هو الله خواندی
و از بامداد تا نماز دیگر هزار رکعت گذاردی پلاسی را بیست سال پوشیده و هر شب بهفت دانه
مویز افطار کردی از ان خفیف لقب یافت در سالی که از دنیا رفت چهل چله پیاپی داشته
بود چهارصد زن را نکاح کرده موجب انکه وی از ابنای ملوک بوده چون بکمال رسید مردم
به تبرک دختران بوی دادندی و او پیش از دخول طلاق دادی چهل زن خادم فراشی وی بودند
از انجمله یکی را که چهل سال در عقد نکاح وی بود پرسیدند که شیخ در خلوت چگونه است گفت
خبر ندارم همچنین از جمع زنان پرسیدند همه گفتند دختر وزیر را که شاید خبری باشد از او پرسیدند
گفت چون بخلوت آید ساعتی در من دید و در ان طعام که ساخته بودم نگریست و دست
من در آستین کشیده بگرفت و بر شکم خود مالید از سینه تا بناف پانزده عقد افتاده
بود گفت این همه از لهیب شدت صبر است که چنین روی و چنین طعام گره بسته در فور بر
خواست و رفت ام محمد والده شیخ ابوعبدالله بن خفیف گوید شیخ ابوعبدالله در عشر
دهم رمضان احیای شب میکرد تا شب قدر بو دریابد بر بام برآمده بود نماز میگذارد

ام محمد والده اش درون خانه متوجه حق سبحانه نشسته بود ناگاه انوار شب قدر بروی ظاهر
شدن گرفت محمد را آواز داد که انچه تو انجا میطلبی اینجاست شیخ فرود آمده انوار را دید
در قدم والده اش افتاده و بعد از ان میگفت از ان وقت قدر والده یافتم همراه
پیر براه بحر سفر حجاز کرده بود جعفر الحذاء شبلی مناقبش بسیار گفت و بندار بن الحسین گفته
مردی تمام جا تر از جعفر حذا ندیدم و وی نزدیک من برتر از شبلی است فوتش احدی و اربعین
و ثلثمائه قبرش در شیراز هشام بن عبدان ابو محمد کنیت از شیخ عبدالله خفیف پرسیدند سبب
چه بود که هشام نماز نمیکرد گفت پیوسته مرا طلب و غیبت میکرد امور غیبی بروی غالب آمده در مقام
حیرت افتاده و از ان سبب از اعمال ظاهری باز ماند ابو محمد الجریری از قدماء شیراز و از اصحاب ذوالنون
مصری است از وست که گفت از نوبتی شیراز با قاید سلطان میان قافله بیرون آمدم
در راه بمی عیبه اموال و امتعه ان درسر اظهار کرده عزم مفارقت بستم از یکایک جدا
بر آمد که کمر بند گم شده و سوگند خورده که تمامی اهل قافله را تفتیش کنند بعد از تفتیش همه مرقع
مرا بالا داشتند آن کمر بر میان من بود گفتم والله مرا از ان علم نیست قاید گفت این از دزدی
عظیم تر است پس هر یک از اهل قافله بر من ملامت کرده مرا تنها گذاشتند
هو من کبار مشایخ شیراز مسافر الحجاز و العراق و کان حسن الشان فی علم التوحید و علوم
المعارف مع انه امی و لا کاتب هرگاه کار کردی زیاده از جواب سئوال واجب نبودی
جواب نگفتی ابو محمد حفاف شیخ ابوعبدالله خفیف گفته که ابوالحسن مزین بما نوشت که تمارا
مرید لیست در دریا که اگر نجات یابد زود باشد که برادر تما جواهر آرد مراد با آن ابو خفاف بوده
عبدالله الحفاف از مشایخ معاصر ابوعبدالله و سهل بن عبدالله تستری است شیخ ابو علی حسین بن
محمد اکار از اصحاب شیخ ابوعبدالله خفیف است بعد ثلثمائه درگذشته قبرش بر در روضه
شیخ ابوعبدالله خفیف در شیراز معروف شیخ علی سراج مردی بزرگ عارف حال اول بوده شیخ روزبهان
بقلی پیر او بود و جلیله اش آن وفاتش در نصف صفر سنه ... و ستمائه شیخ ابراهیم مجذوب شیخ
نجیب الدین گفته که وی دیوانه مجذوب بوده عجب بود وقتی میدید که چندانی بخورد و وقتی بود

که صد من بیم‌زند و کرامات و خوارق عالیه داشته جلال الدین از صاحب جذبه و استغراق عظیم بود شیخ نجیب الدین
گفته که بمسجد جامع رفتم و ویرا دیدم و چشمش از زیر پشش اشک چنین دو کاسه خون بود سلام کردم جواب داد
که مرا با سفید و سیاه کاری نیست بعضی با فقها و طلبه گفت این مرد موصوف است از احوالش
سؤال کردم گفت مرد بم از رواقی چیزی نخوانده‌ام ستوران داشتم گروه در بارگاه برابر ستوران نشسته بودم
ناگاه حالتی بر من شد بیخود افتادم و در دست و پای ستوران می غلطیدم چون بهوش آمدم مرا اسرار توحید مکشوف
شده بود و هم شیخ نجیب الدین گفته که پیوسته شطحیات گفتی علما و حکام بانکارش بر خواستند و بکشتنش فتوی
نوشتند اتابک ابوبکر پادشاه شیراز از من و شیخ معین الدین فتوی طلبید بر فتوی نوشتم مجذوب مغلوب است
کشتنی وی جایز نیست از آن رها یافته شیخ روزبهان از بزرگان طبقهٔ صوفیه است خواجه عبدالله انصاری از
اسمعیل و پاس نقل نموده که چون احرام طواف کعبه بسته بشیراز وارد شدم و ویرا در مسجدی نشسته دیدم و زنی گریه
میکرده از من پرسید که چه نیت داری گفتم نیت حج گفت مادر داری گفتم دارم گفت باز گرد و پیش مادر
شو چون دید مرا خوش نیامد گفت چه میپیچی من پنجاه حج سر و پا برهنه بجا آورده و همراه گذارده‌ام جمله را
بتو داده‌ام تو شاد دل مادرت بجو ابو محمد بن ابی نصر البقلی الفسوی ثم الشیرازی المشهور بشیخ روزبهان
خرقه از شیخ سراج الدین محمود بن خلیفة بن عبدالسلام بن احمد بن سالبه پوشیده در حال وجد و غلبه از وی سخنان
سر میزد که فهم هر کس بآن نرسیدی و در اکثر علوم ماهر بود قریب پنجاه سال در جامع عتیق شیراز بجانج
و تصانیف پرداخته تفسیر عرایس و شرح شطحیات عربی و پارسی و کتاب الانوار فی کشف الاسرار از وست
در کشف الاسرار گفته قوال خوبروی باید که عارفان در مجمع سماع به سه چیز محتاجند روایح طیبه و وجه
صبیح و صوت ملیح و اینها عارف را مسلم که بکمال طهارت قلب رسد و چشم از دیدن غیر حق پوشد در
عرایس آورده که من هر چیز را پسندیده‌ام سخن دلپذیر و دل سخن پذیر فوتش نصف محرم الحرام سنه و ستمائه
شیخ ابوبکر محمد تربیت از شبلی و ابراهیم و ... شیرازی یافته و شیخ وی را بزرگ میداشت در پارسی سخن
او را قوت شنیدن نداشت مشایخ وقت صواب چنان دیدند که وی بخراسان رود و رفت و باز آمد و اکا
بعد از اربعین و ثلثمائه درگذشت گفت جمله دنیا یک حکمت است هر یک را از آن نصیبی قدر کشف او است
گفت وصل بفضل است چیزی فصل آمد نماند گفت عاقل آنست که سخن بر قدر حاجت گوید و از افزون دست بدارد
گفت هر که را اختیار شهوت دل نیست در فضول است گفت زنده کسانی در مرگ است بعضی مرگ نفس و حیات دل
شیخ نجیب الدین علی بن بزغش والدش در سلک اصناف ... انتظام داشته امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را بحسب

ویه

بپسرش بشارت داد چون بوجود آمد علی نام کرد و ملقب به نجیب الدین ساخت هر چند پدر جهت وی لباس فاخر
و طعام‌های لذیذ داد التفات نکرد و داعیه طلب سوی حجاز شده و بنا بر خوابی که دیده بود بخدمت شیخ شهاب الدین
رسیده و سالها گذرانید آخر باشارهٔ شیخ بشیراز آمد و بارشاد پرداخت از وی پرسیدند که توحید را بلفظ
روشن کن گفت دوائیته و سیر فوتش فی شعبان سنه ثمان و سبعین و ستمائه ظهیرالدین عبدالرحمن بن علی بن بزغش
چون مادرش حامله شد شیخ شهاب الدین پاره از خرقه خود فرستاد که مولد را بپوشانند در بزرگی از آن
جناب ارشاد یافت و اول خرقه همان پوشیده ترجمهٔ عوارف از وست ابو عبدالله المشهور ببابونه قبرش
از مزارات مشهوره شیراز است که بندوی بود که گفت امیت گردیگاه و صحبت عربها قصه وی آنکه بجا افتد
گردان بود روزی ببعضی از مدارس شیراز در آمده دید که طلبهٔ علم بدرس و افاده مشغولند از ایشان سؤال
به بخندیدند گفت من میخواهم از علوم شما چیزی بیاموزم گفتند اگر میخواهی که دانشمند شوی امشب ریسمانی از
سقف خانهٔ خود بیاویز و پای خود در آنجا محکم به بند و چندانکه توانی بگوی گز بره عصفره که ابواب علم
بر تو گشاده شود او ندانست که با وی سخریه و استهزا میکنند بحسن نیت و صدق یقین شب خود همان کرد
وقت سحر حق سبحانه و تعالی بر دل وی ابواب علوم لدنی بگشاد و سینهٔ وی بانوار قدسی منشرح گردیده
و عالم شد که از هر مسئله غامض جواب گفتی و بر هر مسائل وی مذ غلبه کردی شیخ عبدالله باکویه علی
بن محمد بن عبدالله المعروف بباکویه بخواند شیخ ابو عبدالله خفیف را دیده و درک بوده با امام قشیری
و شیخ ابوسعید ملاقات کرده در اکثر علوم متبحر بود بعد سیاحت بشیراز در مغاره کوه
انزوا گزیده از خواجه عبدالله نقل است که ابو عبدالله سفر بسیار کرده توفی فی رمضان سنه ست عشر
و سبعمائه و حکایات بسیار در وی گرداشت آنچه من از وی انتخاب کرده نوشته‌ام سی هزار
حکایت و سی هزار حدیث است احمد بن عبدالصمد نجحب صاحب دیوان الفتون تا شیخ حاجب
بود خواجه بزرگ احمد بن حسن میمندی فوت کرد سلطان محمود غزنوی او را از خوارزم
طلبیده وزارت داد در فصاحت و کتابت و شجاعت و تیراندازی بیهمال بود یکسال
بوزارت سلطان مسعود و دو سال وزارت سلطان مودود بنوعی پرداخت که دستور
الوزرای جهانیان گشت آخر بقید مسموم گردید شیخ عبدالله بلیانی اوحد الدین لقب از
فرزندان شیخ ابو علی دقاق نسب وی تا شیخ حسن عبدالله بن مسعود بن محمد بن علی بن احمد
بن عمر بن اسمعیل بن علی الدقاق نسب خرقه اش چنین که وی خرقه از پدر خود ضیاء الدین
مسعود دارد که امام الدین مسعودش هم گویند و وی از شیخ رکن الدین شیرازی و وی از شیخ

رکن الدین سنجاسی بوده از شیخ قطب الدین ابو رشید ابهری او از شیخ جمال الدین عبد الصمد زنجانی و او
از شیخ ابو النجیب الدین سهروردی شیخ جمال الدین محمد باکلیجار شیخ عبد الله بلیانی فرموده در خورد
سالی من بشیخ جمال الدین محمد در خدمت پدرم می بود و من پیوسته بذکر مشغول بودم و او از
خروش و اشتم شیخ جمال الدین گوش به آواز من نمیداشت من بیخبر خواموش میشدم در یکی از روزها
نزدیک من آمده گفت ای شیخ عبد الله چرا چنین نمیکنی که ما گوش بتو داریم و تو خواموش میشوی و تسلم
هیگذاری خواطر درویشان بعد از پدرم ضیاء الدین نیز چنین فرموده سخن ایشان را قبول کردم توفی (?)
و سبعمائه در شیراز ابو الحسن سال بن ابراهیم بشیراز از شیخ الشیوخ بوده مرعاش مرولیت از اصحاب
شیخ ابو مسلم مسرتی در شیراز خانقاهی داشت سی سال بخدمت فقرا مشغول بود و اطعام صادر و وارد
کرد و جمعی کثیر از علما و علما مجاور آن خانقاه و نشستند توفی سنه ثلث وسبعین واربعمائه و دفن فی خانقاه
شیخ شمس الدین صفی از مشایخ کبار بود صاحب حالات و کرامات عظیم شیخ نجیب الدین در [illegible]
بغداد رسیده از شیخ خرقه یافته اند و با اجازت مراجعت بشیراز کلاه که بر هر یک تاج نوشته بود
شیخ ایشان را داده تا بعد از جهان نام بپوشانند و دیگران را ارشاد نمایند امراه فارسیه
شیخ مجابی بزغش گفته وقتی زنی از شهر کلپایکان بشیراز آمده بود و تنها در کاشانه ما می آمد و چند
روز در خانه ما میبود وقتی مارا اتفاق ظروف چند در خانه داشتیم که در آن غله میکردیم و این ظروف
آن ظروف تهی گشته بودند بنا بر آنکه دهان انبارها البته داشتیم آن زن پنداشت که در آن ظروف
چیزی هست مرا گفت چرا اتفاق میکشید از این ظروف غله بیرون گفتم تهی اند گفت چرا بسته اند گفتم
باحتیاط پس سرهای انبارها بر گرفت و گشاده گذاشت و گفت از آن تهی است که دهان بر
هم نهاده است چون سران گشاده باشد همچون دهنی که بگرسنگی باز شود و حق تعالی قوت میرساند
هر چیزی مناسب آن چیز باشد میرساند قوت ظروف غله است چون تهی شکلی انبارها باز کرده
پر غله کرد اند بعد از آنکه آن زن این تصرف کرده در حال حق تعالی چندان گندم فرستاد
که آن ظروف پر کرده شده آن زن از اولیا بوده عبد الحمید بن عبد الصمد [illegible] عادل بوده
بیست و دو سال وزارت سلطان ابراهیم و شانزده سال وزارت ولدش سلطان مسعود
کرده بطول عمر و امتداد دولت از وزرای ماضی در گذشته ابو الفتح [illegible] بوده در زمان
بوده در زمان سلطان بهرام شاه بن مسعود درجه شهادت یافت نصر الله بن عبد الحمید وزیر خسرو
ملک بن نظام شاه شده از فصاحت از صاحب و ابن العمید در گذشته ترجمه کلیله و دمنه ساخته
اوست از جور زمانه محبوس گردیده این رباعی بخسرو ملک فرستاد ای شاه مکن آنچه بپرسند از تو

روزی

گویا شیخ صفی اردبیلی [illegible] باشد و کلاه هم بجای کلاه قزلباشها باشد

روزی که تو داری که بپرسند از تو | خرسند نه ملک و دولت زنهار | من چون باشم به بند خرسند از تو | مونس شفیق آخر قتلش
کردند در وقت قتل گفت از مسند عز اگر چه ناگه رفتیم | الحمد لله که نیک اگر رفتیم | رفتند و شدند و نیز آیند و شوند
ما نیز نو کلمه ای از رفتیم | الصاحب الکبیر قوام الملک نظام الدین [illegible] در وزارت سلطان رضی ابراهیم کاری [illegible] کرد در
جی و وداع این جهان گفت | در بین گوهر فضلم که در حقه و بال آمد | بحجتم حاسدان فضلم هم سنگ سفال آمد | چه ملک اندر
جهان من سپهر فیلکوی | مراتب را چه دادی که تا حرز و بلال آمد | ابو القاسم مسلم بن محمود در خدمت ملک ناصر در مصر بسر برده
کتاب عجایب الاسفار و غرایب الاخبار بنام او تصنیف شده تاج الدین وزیر المظفر بن مظفر مودود بود چندی وقت
با مر وزارت سلطان محمود سلجوقی قیام نمود خواجه قوام الدین احمد سعیدی وزیر [illegible] ضیاء الدین فارسی
یگانه عصر و نادره دهر بود در دولت آل سلجوق رایت تفوق بر افراشت ممدوح او [illegible] ملک شاه بوده فاضل
دانشور و شاعر [illegible] بود | رفیع مرزبان [illegible] حنظله بادغیسی و ابو سلیک گرگانی [illegible] پیش از زمان رودکی
بوده اند و گروهی از شعرای آل سلجوق شمارند و شاید اصوب است | بدر الدین بدر آسمانی فصاحت
زمان بی معلم شده | شیخ شرف الدین مصلح بن عبد الله السعدی در اوایل بمدرسه نظامیه بغداد در حلقه درس ابو الفرج
بن جوزی بتحصیل اشتغال داشته بعد از آن بعلم سلوک مشغول گردیده مرید شیخ عبد القادر گیلانی شد
و بصحبت اکثر [illegible] عزیمت حج نمود گویند چهارده حج اکثر پیاده گذارده با شیخ شهاب الدین در
یک کشتی سفر نمود جهت غزو جهاد تا سومنات رفته و بت بزرگ را شکسته اقالیم سبعه را گشته از مشایخ
کبار بسیار دیده در بیت المقدس مدتی سقائی کرده و بخدمت خضر رسیده و وقتی دیگر با یکی از سادات
گفتگو واقع شد آن سید حضرت رسالت را بخواب دید که عتابش کرد بعد از بیدار شدن بخدمت شیخ رسید
و عذر طلبید یکی از مشایخ منکر شیخ بود شبی در واقعه دید که درهای آسمان گشاده ملائکه با طبقهای
نور فرود آمدند پرسید جهت و برای کیست گفتند برای سعدی صله بیتی است که گفته برگ درختان
سبز در نظر هوشیار | هر ورقی دفتریست معرفت کردگار | هم در آن شب بدروازه شیخ رسید
دید چراغ افروخته آن بیت در زمزمه است صد و ده سال قبل صد و بیست سال عمر داشت
سی سال شباب صرف تحصیل و سی سال صرف سیاحت و باقی در ریاضت و خلوت گذرانید
اکثر در بقعه شریف عبد الله خفیف در روزگار اتابک سعد بود و چون محمد کمال رسید ابو بکر بن سعد بر سریر
سلطنت تکیه کرده فوتش در زمان اتابک محمد سلغرشاه شب جمعه ماه شوال سنه تسعین و ستمائه قبل [illegible]
و تسعین و ستمائه خاص تاریخ است طریق غزل او اول او بیوده از بی ملاحت ولد دیوان [illegible]

[illegible] عبد [illegible] کمال الدین [illegible]

مطلب نام دیوان سعدی

نمکدان شعرا گویند خواجه مجدالدین همگر در عهد اتابکان فارس ملک الشعرا بود لیکن حمدالله مستوفی از ندیمان خواجه بهاءالدین
صاحب دیوان نوشته و از ظرافات او اورده که خواجه مجدالدین را زنی بود بسیار پیر و زنی دیگر داشته بود با اصفهانی
شاعره بود زن از عقبش آمده ملازمی مژده بخش رسانید که خواتون در خانه فرود آمد گفت مژده آن بود که خانه بر خاتون
فرود آمدی این سخن بزن رسید گله آغاز نهاد که پیش از من و تو لیل و نهاری بوده گفت بلی پیش از من شبها امام هاشا
و پیش از تو لیل و نهاری باید فرید فارسی در شعر فرید روزگار بود نام [illegible] مرضعیت از شیراز معاصر شیخ سعدی
بوده شعر تمکین می گفته قطب الدین علامه در خدمت خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله کسب کمالات نموده از زمان دولت هلاکو خان
تا ایام سلطنت سلطان محمد خدابنده بود از مصنفات شریفش تحفه شاهی در هیئت و شرح کلیات قانون و شرح مفتاح العلوم است
گویند از آن پیش کسی بر مفتاح شرحی ننوشته بود و با شیخ اوحدالدین ابواب مطایبات مفتوح بود روزی با شیخ تماشای [illegible]
که یکی از اتابکان عمارت میکرد رفته اتفاقا در آنوقت اندک گلی بر رخساره پادشاه که هنوز ساده بود رسید
مولانا خواند یا لیتنی کنت ترابا پادشاه پرسید سعدی علیه الرحمه گفت و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا قطب محیی صاحب
ریاضات و مجاهده و مکاشفه بوده و از نوادر آثارش مکتوبات او بین جمهور مشهور و متداول است فضل الله
صادق و مصاحب سلطان محمد خدابنده بود و تاریخی بنام در نظم آورده ابن الفصیح(?) در زمان سلطان ابوسعید خان
بوفور عقل و فراست و کثرت علم و کیاست از همگنان برتر بوده گاهی بنظم پرداختی شمس الدین محمد حافظ
شیرازی لسان الغیب و ترجمان اسرار است بسا اسرار غیبیه و معانی حقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده
مولوی جامی در نفحات گفته که در هیچ کتاب دیده نشد که وی دست ارادت بکسی داده هر شب جمعه در صحن جامع
شیراز تردد کردی و قران خواندی و ختم تمام کردی حافظ این تخلص بهمین جهت است چون صاحب قران امیر تیمور گورکان فارس
مسخر ساخت بتحریک ساعیان خواجه را بخواند و گفت ربع مسکون را بر انداختم تا سمرقند و بخارا را آباد سازم
تو از برای خال هندوی بخشی و میگویی اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
عرض کرد از این بخشندگیها باین روز رسیده ام صاحب قران بخندید و بنواخت در صبح صادق آورده که در عهد

مطلب نقل از صبح صادق

سلطان محمود شاه بهمنی والی دکن میر فضل الله انجو که علامه فضلای زمان که صدر سلطان بود نامه بخواجه نوشت
و بدکن خواند در کشتی نشسته لب آب شد مخالف بشیراز باز رفته و غزلی در معذرت نوشت میر مذکور بنوعی
رسانید فرمود [illegible] نصیب نه هزار تنکه طلا بهر او فرستاد و در خاک مصلی مدفون
گردید و خاک مصلی تاریخ فوت است السید الجلیل امیر اصیل الدین ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن بن عبداللطیف
الحسینی الاکبر الشیرازی در علم تفسیر و حدیث وافی و تالیف بشیر و نظیر نداشت در زمان سلطان ابوسعید
از شیراز بهرات تشریف آورده هر هفته یکنوبت در مدرسه گوهرشاد آغا وعظ فرمودی [illegible]
در ماه ربیع الاول در میان میلاد حضرت رسالت [illegible] از مؤلفاتش شرح درج الدرر در سیر حضرت خیرالبشر

و [illegible]

در رساله مزارات هرات مشهور بعد از ربیع الاخر سنه ثلث و ثمانمائه وفات کرد [illegible] صفی الدین
محمد و برهان الدین محمد خاقان منصور سیورغالات و الدورانیشان بکمال داشته السید الافضل میرجمال الدین
عطاء الله بن فضل الله المحدث الاکبر شیرازی عمر گرامی صرف تتبع و حفظ اقوال و افعال هدایت مال نمود
فنون عقلیه از علوم شرعیه را حلیه ترتیب و تدوین پوشیده جواهر و لالی احادیث مصطفوی را با انامل
تیقظ در سلک انتظام داده صحاح و حسان سخنان عالم گیرش تحفة الاحبا و ریاض السیر و روضة
الاحباب است صاحب حبیب السیر گفته که آن حضرت مانند عم بزرگوار امیر اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر
آفاق گشته در سایر علوم دینیه و یقینیه از محدثان باستحقاق در گذشته شاگرد عم خود است چند سال
شریفه سلطانیه در گنبدی که در او مقبره حضرت خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه بتدریس و افاده
مشغول در هفته یکدفعه در جامع هرات بوعظ پرداختی سلاطین و حکام خدمتش واجب دانستندی [illegible]
میر نسیم الدین محمد المشهور بمیرکشاه در تکمیل علوم سیما حدیث یگانه زمانه بود و بموجب تعیین سلطان مقبره مذکور قائم
مقام پدر بزرگوار بوده خلف ارشدش سید عرب شاه بجای آبای نیک گام کرده بعد از او برادرش سید
نعمت الله با وصاف آبا متصف زیسته از او سید جمال الدین با وکالت تمام مقام مانند فرزند رشیدش شاه
سید شکر الله که در مجلد ثالث میان ذکر سته مذکور کرده سید الحکما المدققین امیر صدرالدین محمد الشیرازی
از بنی اعمام امیر اصیل الدین متکلم با علی حد تا حضرت ائمه بحکم عالم علوم نبوی بودند میرزا ن جامعیت یافت که [illegible]
بسط علوم حکمیه و شمسیه برتبه اعاظم حکما رسیده در خدمت میر شریف [illegible] از شرح حیات [illegible] میر غیاث
الدین که مذکور شود و پسر عم میر نظام الدین احمد و شطری از علوم عربیه و فنون غریبه را به پسر عم خود میر
حبیب الله که وحید زمان بود قرائت فرموده و سایر ادبیات و عقلیات را از حکمه و کلام از سید
فاضل مسلم فارسی و جمعی دیگر اقتباس کرده که سلسله تلمذ بعضی تا رئیس الحکما ابوعلی سینا پیوندد و مثل علامه
قطب الدین علامه شیرازی و سلطان المحققین خواجه نصیرالدین محمد طوسی و سلسله بعضی دیگر منتهی میشود
به بعض ارباب کلام مانند حجة الاسلام غزالی و فخرالدین رازی و شیخ علامه جمال الدین حسن المطهر الحلی
و حضرت میرزا با مولانا قوام الدین [illegible] که از اعاظم تلامذه سید المحققین قدس سره الشریف است از اقران
مباحثات و مناظرات بسیار [illegible] سخنان استاد [illegible] هرگز هیچکس از اقران [illegible] سخنان
[illegible] علامه دوانی چون در بحث [illegible] در تصانیف خود منع و قدح
بر کرده و سخنان از جانبین بتطویل انجامیده چنانچه از حواشی تجرید و حواشی مطالع [illegible] ظاهر میگردد
حضرت غیاث الحکما غیاث الدین منصور در رساله که بر اثبات واجب [illegible] نوشته ذکر
نموده که مولد شریفش در صباح سه شنبه دوم شعبان سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه بود و در صباح جمعه
دوازدهم رمضان سنه ثلث و تسعمائه در دست فجره ترکمان [illegible] بار
بکر بوده اند شهید گردید از جمله آثارش مدرسه رفیعه منصوریه در شیراز است و خانقاه قدیم و جدید

و شرح جدید تجرید دوانی و دو حاشیه تا اثنای مبحث اعراض رسانیده‌اند دیگر حاشیهٔ قدیم و جدید بر شرح مطالع و حواشی شرح
تهذیب و این دو حاشیهٔ قدیم او بر تجرید و شرح مطالع مقدم است بر تألیف حواشی قدیمهٔ علامه دوانی دیگر حاشیهٔ
شرح شمسیه و حواشی شرح تهذیب که تا اواخر مبحث جهات رسیده دیگر حاشیه بر اوائل شرح مختصر اصول ابن حاجب و حواشی
شرح تهذیب در آنجا متوسط دفع اعتراضات ملا [illegible] از حواشی سید المحققین قدس سره التالیف شده دیگر
دیگر حاشیه بر کشاف و حواشی آن دیگر رساله در حل مغالطهٔ مشهور به جذر اصم دیگر رساله در علم فلاحت دیگر
رساله فارسی در معرفت قوس قزح دیگر تعلیقات بر فقه شافعی خاتم الحکما غوث العلما امیر غیاث الدین منصور
شیرازی ولادتش تسعمائه در خدمت پدر بزرگوار امیر صدرالدین محمد مذکور تحصیل علوم نمود در چهارده سالگی داعیهٔ
مناظره علامه دوانی در خود یافته و مباحثه‌ها در میان جسته در بیست سالگی از ضبط جمیع علوم فارغ گردید مدتی منصب
صدارت پادشاه مغفور بوی متعلق بود در مرتبه ثانیه که مجتهد الزمانی شیخ علی بن عبدالعالی از عراق متوجه
پایه سریر خلافت شد بعضی مفسدان نقلی بمیان آوردند تا مباحثه علمی مجتهد کردند و بخشونت انجامید پادشاه
جانب مجتهد الزمانی گرفته حضرت میر رنجیده شد و بعد روزی چند از منصب صدارت استعفا نمود جانب شیراز
شتافت و در سنه ثمان و اربعین و تسعمائه فوت یافت صاحب حبیب السیر گفته که از مصنفاتش آنچه بنظر رسیده کتاب حجة الکلام است
در آنجا متوجه رد [illegible] حجة الاسلام غزالی شده دیگر کتاب محاکمات میان عزیزین علیین یعنی والد خود میر صدرالدین محمد
و ملا جلال الدین محمد دوانی و حواشی ایشان بر شرح تجرید مطالع دیگر محاکمات میان ایشان در حواشی اوائل شرح
مختصر اصول عضدی دیگر شرح بر کتاب هیئت مشاکل انوار دیگر شرح بر رساله اثبات واجب پدر خود و کتاب تعدیل
المیزان در منطق که خلاصه منطق شفاست با سوانح طبع نقاد ایشان و کتاب معیار الافکار خلاصه تعدیل المیزان
و کتاب لوامع و معارج در علم هیئت که در مجازات کتاب تحفه شاهی هیئت [illegible] رساله تصنیف
فرموده دیگر کتاب تجرید در حکمت که جمیع مسائل حکمت طبیعی و الهی را بعبارت سهل مجرد از دلائل ذکر فرموده دیگر رساله
در معرفت قبله دیگر کتاب معالم الشفا در طب دیگر مختصر آن که مسمی است [illegible] دیگر کتاب [illegible] در هیئت دیگر
حاشیه بر الهیات شفا دیگر حاشیه بر اشارات دیگر حاشیه بر شرح حکمة العین دیگر رساله در باب خلافه فرزند ارجمند
خود میر صدرالدین محمد دیگر رد بر حاشیه شمسیه علامه دوانی دیگر رد بر حاشیه محمد دیگر خلاصه التحقیق دیگر رد بر حاشیه
تهذیب [illegible] دیگر رد بر [illegible] دیگر رساله در تحقیق جهات دیگر رد بر رساله [illegible] دیگر رساله
مشارق در اثبات واجب کتاب اخلاق منصوری دیگر حاشیه بر اوائل کشاف تفسیر سورهٔ هل اتی
دیگر کتاب مقامات العارفین در تصوف و اخلاق که بنام فرزند خود میر شرف الدین علی نوشته در رساله قانون
السلطنه سوای آن از تصانیفش آنچه در کتب ایشان تقریبی اسمی مذکور و بعضی علما ازان خبر داده اند
کتاب ریاض رضوان و کتاب اساس در علم هندسه و غیره ان آنچه صاحب حبیب السیر نوشته که عرفی

مرتب

٩٠

از تفصیل تصانیف حضرت میر و اظهار قرف بمطالعه اکثر آن رد کلام بعضی از افاضل عصر است
مثل ملا ابوالحسن کاشی و ملا میرزا جان شیرازی که مصنفات حضرت میر را که اکثر بخط نفاست متداول
نشده بودند بدست هر که می افتاد سخنان خوب را از آنجا میدزدیده‌اند و میگفته‌اند که از میر غیر ما
نیست و بعضی کتب که در مصنفات متداوله خود نام آن را مذکور ساخته‌اند وجود خارجی پیدا نکرده اند
و اکثر احیانا یکی از آن کتب بدست طالب علمی افتاده و بر دزدی ایشان مطلع شده دعوی توارد میکنند
و از حضرت استاد تحریر شنیده که میفرمودند که ملا ابوالحسن شش دلیل از جمله ادله که در رساله اثبات
واجب ذکر کرده اند و از اجزای فکر خود شمرده از شرح هیاکل حضرت امیر انتقال نموده بود و در
ایامی که بالتماس بعضی اعزه رد رساله او می نوشتم اظهار سرقه و انتقال او کردم آن رساله متروک
ساخته رساله دیگر تالیف نمود آن نیز خالی از سرقه نیست از ماثر مهارت میر در فنون ادعیه و طلسمات
قتل ذوالفقار [illegible] حاکم بغداد است که با پادشاه دین پناه یاغی شده بود و تفصیل آن بر السنه جمهور
مذکور و مجمل آن در رساله قانون السلطنه مسطور است نعم خلاصه کلام حبیب السیر است حضرت میر را
دو خلف ارجمند بودند یکی میر شرف الدین که اکبر و اورع و اتقی بود و دیگر میر صدرالدین که اصغر و اذکی
و افضل و افهم بود احیانا شعر نیز میفرمود [illegible] آن [illegible] مولانا شمس الدین
علی مشهور [illegible] اعلم علمای زمان میرزا سلطان ابوسعید میرزا بود در مدرسه غیاثیه درس میداده با امر سلطان ابوسعید
چندگاه بنوشتن تاریخ وقایع او اشتغال [illegible] سلطان حسین میرزا مشغول داشته بالاخره [illegible] رفته فوت
کرده مولانا نظام الدین ابویزید در عهد مولانا جلال الدین محمد دوانی در شیراز بنشر فضائل نفس
قیام می نمود در زمان سلطان یعقوب درگذشته مولانا شرف الدین علی شفیقی از اشراف علمای
همواره بوعظ خلایق می پرداخته تفسیر آیات احکام قرآن و شرح محرر و شرح ارشاد از جمله مصنفات
اوست خواجه جمال الدین محمود بعد از جلال الدین محمد دوانی و میر صدرالدین محمد توفیق درس دوام
یافته از تلامذهٔ او بغیر مولانا احمد اردبیلی و مولانا عبدالله شوشتری و مولانا عبدالواحد
شوشتری و مولانا عبدالله یزدی و خواجه افضل ترکه و مولانا احمد کرد و امیر فخرالدین سماکی و شاه
ابو محمد شیرازی و مولانا میرزا جان شیرازی و امیر فتح الله شیرازی مولانا [illegible] اکثر ایام در تبریز بوده
و تا آنجا در سنه احدی و اربعین و تسعمائه فوت نموده دیوانش متداول است بابا فغانی [illegible]
ملک سخن را [illegible] است [illegible] ذوق در [illegible] که وی در اول سلطان [illegible] تخلص
میکرده در اثنای سیاحت به تبریز رسیده سلطان یعقوب مشمول عواطفش کرده و خطاب بابا داده
بعد فوتش بخراسان رفت و هوای ابیورد را موافق یافته بکنج شراب [illegible]

با حاکم اکثر صحبت میداشت تا در سنه خمس عشر و تسعمائه درگذشت مولانا اهلی از وطن بهرات آمد و از امیر علیشیر در
صله قصیده مصنوعه رعایت جزیل یافت بعد از معاودت سده سنیه شاه اسمعیل ماضی را ملازم گرفته
با عزاز گذرانید تا درگذشت پادشاه شعرا تاریخ است مولانا یاری در علم تذهیب و تحریر بیبدل بود
در زمان ابوالغازی سلطان حسین بهرات رفته تربیت بسیار یافت مهر پادشاه و دیوانیان را تقلید
کرده نشانها باطراف فرستاد حکم ببریدن دستش رفته امیر علیشیر شفاعتش فرمود شعر خوش میگفته حکاک
ابن غیاث مورخ خوش بیان بود گاهی هم شعر گفتی مولانا معین از شعرای زمان سلطان حسین میرزا بوده
منه از صد سخن یکی بگوش میکنی انهم نگفته ام که فراموش میکنی مولانا نانی در اواخر عمر ملازمت شاه
اسمعیل ماضی گزید محسود همگنان گشت میر نجم زرگر که در آن وقت صاحب اقبال بود بقتلش رسانید در انروز غوغا گفت
مطلعش اینکه مرا بظلم بکشتی طریق داد این بود زپادشاهی حسن تو ام مراد این بود ملک قاسم نقاش اکثر خطوط کتب
مینوشت در تصویر بینظیر بود حافظه اش بمرتبه که بیت را بیکمرتبه خواندن از بر میگرفت و شعر نیکو میگفته امیر
سید شریف الدین علی جد بزرگ امیر شریف الدین علی جرجانی است مشهور بمیر شریف ثانی بعد از واقعه قاضی محمد کاشی
منظور نظر شاه اسمعیل ماضی گردیده و صدارت یافت و در جنگ چالداران شربت شهادت چشید امیر سید شریف بن
ولد امیر سید شریف ثانی چندگاه وزیر شاه طهماسب شد آخر رایت قضا و کلانتری شیراز را برافراخت بنابر اغوای
اهل غرض میان او و ابراهیم خان والی فارس نزاع بهم رسید بوزارت دارالجرد فارغ گردید و بعد از
چندگاه باز بوزارت رسید ابراهیم خان را معزول و ماخوذ ساخت در یک مجلس طعام دوازده هزار
دینار صرف مینمود دو پسر عالیقدر ازو ماند امیر معین الدین اشرف مشهور بمیرزا مخدوم و میرزا امیر میرزا
ولد میر سید شریف ثانی فارغ البال روزگار میگذرانید تا در زمان شاه سلطان بنابر عداوت میرزا سلمان
در قلعه اصطخر محبوس و فوت گردید امیر معین الدین اشرف ولد امیر سید شریف ثانی در زمان شاه
طهماسب بامر تدریس قیام داشت و در ایام شاه اسمعیل ثانی صاحب بهره ما رسانید بعد از واقعه شاه
بودن صلاح ندیده در عرض چهارده روز به بغداد رسید و در ولایت روم اعتبار تمام بهم رسانید
و قاضی عسکر گردید پس قضاه مکه معظمه یافت و آنجا درگذشت امیر محب الدین حبیب الله برادر میر سید شریف
ثانی است معتمد با امر قضا و کلانتری و شیخ الاسلامی شیراز مشغول داشت و آخر ایام استعفا جسته
بگوشه درساخت و درگذشت بقعه جدید امام زاده امیر سید احمد از محدثات اوست و کاروانسرا
و حمامخانه و دکاکین و نقارخانه که متصل آن بقعه است اهم از بهشت شاه وجیه الدین خلیل الله ولد امیر محب الدین
حبیب الله است از ساده گیش سخنان بسیار میگذرد از جمله شبی فریاد برآورد دزد دزد جمعی که حاضر بودند
رسیدند و پرسیدند که آمدن دزد چگونه معلوم شد گفت از پدرم شنیدم که دزد اینچنین بجائی که درآید
که آواز پای او را کسی نشنود هرچند گوش کردم آواز پائی نشنیدم بخاطرم رسید که شاید دزد باشد

بیب

امیر شرف الدین ابراهیم ولد ارشد میر و سجاده آبا تکیه زده بوفور مکنت و سامان بر همگنان رجحان داشت شاه حیدر
نیز برادر اعیانی امیر شریف ثانی است در ایام شاه طهماسب صدارت خراسان داشت و در زمان شاه
سلطان محمد چندی وقتی قاضی عسکر و چندی وقتی قاضی القضاه فارس بوده میر مرتضی شریفی در چهارده سالگی
صاحب حاشیه مطالع بر آمده بود از احفاد دختری سید شریف علامه بود نهایت شریف تخلص کرده علم
از مولانا عبدالعلی بغدادی تلمیذ علامه دوانی آموخته و از میرک شاه محدث سند حدیث حاصل کرده و از
شاه اسمعیل ثانی صدارت خراسان یافت و از آن استعفا کرده در وقت رفتن حج از شیخ ابن حجر مکی
و از مشایخ حرمین دقائق علم حدیث استفاده نموده حین مراجعت بهند افتاد از اکبر پادشاه تعظیم بلیغ
یافت و مدتی در آگره درس گفت در سنه اربع و سبعین و تسعمائه فوت کرده نعشش بجنب دهلی در جوار امیر خسرو
امانت نهادند تا انتقال بمشهد مقدس بردند از ولد و اشعار کافیه منقوله و دیوان غزلیست شاه ابو محمد
در ریاضی و طبع خوش داشت مولانا میرزاجان عمده علمای زمان بود از مصنفاتش حاشیه اشارات و حاشیه شمسیه
بر شرح مختصر اصول و حاشیه بر حاشیه قدیم و حاشیه بر حاشیه مطالع و حاشیه بر اثبات واجب و حاشیه بر مطول
میر شاه فتح الله در فنون علوم خصوص ریاضی و عربیت لوای انا و لا غیری میافراشت بخدمت میر شاه
ببیرم که از منزویان کوی توحید بود میرسید پس بمجلس خواجه جمال الدین محمود رفته حاشیه میر شروع نموده در آن
روز چندان سخنان نیک از وی سر زد که باعث تحیر همگنان گشت بعد از فراغ خواست که تعظیم
خواجه کند خواجه سبقت نمود دست بر سینه نهاد که فرصت میر امروز ما را مستفیض ساخت پس از
اندک روز مخفی شده و بعد از چندگاه بدکن رسید و نزد والی بیجاپور منصب وکالت و خطاب
عضدالدوله یافت آخر در خدمت اکبر پادشاه پیوسته بادی رفیق سپر شکار گردیده از مخترعات او
که یک کس بیست تفنگ آتش ساخته بود یکبار و پیرا از باروط ساختن و آسیا سنگی تعبیه بر گردون کرده که در
راه از منزل تا بمنزل چند من آرد خود بخود تیار میشود و سر ریسمان بپای خروس می بست و چهل کس
سر ریسمان دیگر بگرفتند و میکشیدند نمی توانستند خروس را حرکت داد و بعد هیچ میرکرد و حرکت
میبرد و آن چهل کس را بر زمین میکشید فوتش نهصد و نود و هفت میر تقی محمد نسابه در سلک اجلاء
سادات منتظم و در علم عربیت و اصول حکمت الکلمت ماست حکیم علاء الدین محمود در اقسام
فضائل خصوص حکمت بطلیموس ثانی و مثل فلاطون یونان بود از مصنفاتش رساله ایست در
ماده چوب چینی و رساله ایست در خواص افیون و رساله ایست در تشریح و در بعض از مباحث
قانون شرحی نوشته و ناتمام مانده حکیم کمال الدین در تشخیص امراض خاصیت انفاس مسیحا

مطلب عجائب از میر شاه فتح الله

دانست از مصنفاتش شرحی است بر رسالهٔ قطب امیر غیاث الدین منصور میرزا محمد حکیم در معرفت
دارد و شناخت علل و امراض ید بیضا داشته تا سیم بیک در عهد خود بر سایر اطبا رجحان
داشت برهان نظام شاه بتعظیم او را طلبیده تا زمان مراد نظام شاه در حیات بود شاه منصور
روزگاری بوزارت گذرانیده آخر حق حساد خط مزور از زبان او بجانب میرزا محمد حکیم که از کابل
اراده تسخیر کابل نموده بود براوردی بقتلش رسانیدند تاریخش ثانی منصور حلاج یافتند عبدی بیگ
در شیوهٔ ترسل و علم سیاق شهرهٔ آفاق بود در سلک نویسندگان شاه طهماسب انار الله برهانه داشته
در شعر تتبع خمسه نموده و دیوانی زیاده از دوازده هزار بیت مانده خواجه شیخ محمد برادر خواجگی لشکر
نویس بود و در علم سیاق مهارت داشته خواجگی شریف طبع سلیم و ذهن مستقیم داشته از بحران
محالی خالی فاقد بود از نثر و نظم خیال بدیع داشته مولانا عرفی از ابتدا از شیراز چون بدکن وارد
شده چون آنجا ترقی ندید متوجه هند گردید مسیح الدین حکیم ابوالفتح به تربیتش سرافراز ساخت تا آنکه
چون حکیم مذکور گذشته سپه سالار عبدالرحیم خان در تربیت خاطرش کوشیده رفته رفته بپایهٔ
شاهی بسرعت اکبری رسیده در سال در گذشت امیر تا سه پاره از متداولات دیده در حفظ و اعداد
مهارت اندوخته شیران شعر است در حکمت و ریاضی درایت مهارت افراشته شعر پاکیزه دارد مولانا
در ولش حسینی مردی هنرمند و اکا فرد بود بنا بر لطف طبع شعر سنجیده میگفت مولانا قیدی شاگرد عرفی
بهند آمده منظور نظر اکبر پادشاه شده از ناهنجاری زبان از ترقی باز مانده و متقاعد و بنیع بود
در گذشت عنایت الله در کتابخانه همایون اکبر شاهی بامر کتابت مشغول بود و ترقی کرده
در سلک خدمتکاران منسلک گردید امام الخضوع از فضلای زمان و شعرای برگزیده دوران است ده
نامه بنام خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشید وزیر منظوم آورده ابن عماد از شعرای روزگار
بوده نامش مشهور اسیری لیر جهیف شاعر نکته سنج بود اسحق مشهور بشیخ اطعمه نامش
احمد کنیتش ابو اسحق اسحق مخفف آن بدرستی حلاج کرده در اینحرف زبان شیرین بیان بر آمده
صاحب دیوان است در تمام اشعارش رعایت اصطلاح اطعمه لازم داشته اگرچه شعر خاصه بوقلمون
منه نرگسی که شبیه است بچشم خوش دلبر گویند طبق دارد از سیم بر از زر بیدر ولله
اسحق نه زر دارد و نه سیم شش نان تنک دارد و یک تخم مزعفر جنبه روح بر اطراف
هر لیه با بداد شیوهٔ حسن تحریر نخشب الانهار داشت در ابراهیم که چون اسحق این
بیت گفت سید محمد نداف وی را تکفیر کرده بحاکم رسانید اسحق استغفار کرد و اینکه کافر شده از
از وقت در شیراز مثل شده که ایمن فتوای سید محمد نداف است پیر تر از اطعمه زمان و شعرای

خوش

خوش بیان است بهجوری شاه نامه شاه عباس خواند و مثنوی بر وزن شاهنامه گفته حاجی باقر با برجامی
و کمال قیام مینموده و بحدت ادراک قریحه سیاشت و شعر میگفت ملا باقر بهند آمده در خدمت ابراهیم خان
ولد علیمردان خان عالم گیری میگذرانید شعر هم میگفت ملا حکیمی خواهرزادهٔ عرفیست در عهد شاه جهان پادشاه
همراه قاسم خان حاکم بنگاله بسر میبرد و شعر نیک میگفت و دوانا تخلص حکیم شمس الدین قاطب حکیم عین الملک
ابرار قدیم اکبر شاهی است نبیرهٔ علامه دوانی بود در فنون حکمت خصوصی کمالی ید بیضا داشته و اشعار ترجمه
میگفت ملا روزبه شاعر خوش فکر است از وطن بهند افتاده و در هند در گذشته رکنی میرزا تقی
زنگی از شعرای اتابک مظفر الدین زنگی بود از جهت زنگی تخلص کرده بر شریف معروف دیار پاکیزه اشعار است
شمس تیغی قسی بکرنا چنین در لباس لبیدی هم مرسیده این لقب یافت از موسیقی با خبر بود و شعر میگفت
صوفی شیخ محمد نام برادر خواجگی شریف مذکور در فن سیاق مهارت تمام داشت در اربع و سبعین و تسعمائه
آمده درگذشت حمیف در ایام گل فی هر دو سعت مشرب الطف داشت و شعر نیک میگفت میرزا صادق
ابن میرزا نظام دست غیب از جانش فقرا و استغنا بهره وافی داشته روزی ماتش غزلی از زاده طبع او پیش
مناره میخواندند و حالتی غریب رو داده بود مطلعش این از ازل صادق چو بنا میل ابرویش گذشت چند روزی آمد و باران بگورش دیده رفت
شیخ محمد از اقربای شیخ سعدی بود در زیر درویشان میگذرانید تهمت فسق برو کردند قضیب خود را قطع نمود نظم
درست میگفت عزتی میرزا جانی از اعیان آن دیار است چندی لشکرنویسی اله وردی خان بود و بعنایت شاه
عباس ماضی وزارت ایران یافت آخر همه را گذاشته در عتبات عالیات بعبادت گذرانید در مشهد
مقدس بجوار رحمت ایزدی پیوست گواهی نقلی صاحب جولان بوده عارف لیرفانه حرف شیرازی حسینی شیخ
موزه فروشی ای لسبقه شعر میگفت حاجی حرب بسیر ولایت هند هم آمده و شعر میگفت عزیزی درای سخنی
طرازی جرات اندوز ارباب سخن بود و از تیرانداز هدف شهرت علم افراخته در عهد اکبر شاه بهند آمده عیانا
حلوای سخنی و چرب زبان شیرین بیان بود از وطن تا صفاهان رفته روزی میگذرانید و در آخر حرفه پیر گردیده و نوشتی
قریب سه هزار بیت است شفائی که ابله براورد این بیت گفته منه ای فلک بنگر که در سامان کدام افزونترم
از تو اختر از بیابان ریگ و از ما آبله عمدهٔ رشید معروف صاحب مثنوی و دیگر اشعار است خواجه محمد حکیم دهدار
دهدار تخلص دهدار
تخلص از متاخرین علمای صوفیه است علم از شاه فتح الله آموخت چون او بعد فوت عادل شاه بدکن آمده اکبر
شناخت خواجه محمد با جد گرفته در خدمت برهان نظام شاه اعتبار یافت و ناظر ممالک گشت در آن اوان
شیخ خنجی باعتقاد گرسید خواجه محمد معتقد او شده هژده سال بخدمتش بسر برد و کتب خوانده را بار
دیگر تکرار کرد و آداب صوفیه آموخت پس از نظام شاه مسطور بسلطنت گشت حکومت بر او دریافت
و بعد فوت برهان بود و از آنجا بصورت بندر رفت همه را ترک داده منزوی گردید در خانگاه
بغایت معتقد شیخ بود شصت و نه سال عمر یافته در سنه عشر و الف در گذشته خدا انشا تاریخش یافتند
در تالیفات اوست شرح گلشن راز و حاشیهٔ نفحات و حاشیهٔ فصل الخطاب و خود نظم البیان و دیوان شعر

دخترها پسرش محمد تقی نام واقف تکلم بحکم ارث علوم صوفیه بیک بهره نسبته اول با عبدالرحیم خان خانان بسر میبرد در اوایل

شاهجهان امارت بنگاله یافت بعد چندی معزول شده بدرگاه شاهی معزز بسر برد اشتی رخوب دارد فنون نی

محمد بیک نام اصلش شیراز اما در تبریز نشو و نما یافته اول در ملازمان شاه عباس ماضی و سلطان حمزه میرزا بلند ناج

دانست پس بهند آمده خدمت اکبر پادشاه گزید و بعد فوت او بشاهزاده پرویز بن جهانگیر پیوست و در

سبع و عشرین والف در شهر آگره اباد درگذشت دیوانش متداول است قسید بر حال شاه فتح الله شیرازی

بود در تذهیب دستی داشت در هند آمده ملازم اکبر پادشاه شده در آنجا درگذشت قدری رسم تجارت

بدکن آمده هنگام مراجعت براه دریا غرق گردید قیصر بیگ در عهد شاه جهان بهند بسر میبرد شعر بسیار می‌گفت

کامل جلالی شعر خوب میگفته میرابوالکرام نام خوش فکر بود ملکش علم از علامه دوانی آموخته بمکتب داری قیام مینمود لهذا

علمش تخلص گزیده از شعرا است فرهاد لیلی و مجنون را به ازو کسی نگفته مسلمش و شعر میرداز ستم طالب محسن از وطن

بهند آمده در عهد هاشم خان به بنگاله میگذرانید حالا شیخ ابو حسن نام طبیبی حاذق بود و شعری گفت محسن الله

استاد اندره ملا صبوحی هم صحبت گردیده در کوثت حمزه از وطن به تتبع آمده در حسن وار لعلی والف درگذشت

حالا شیخ ابو حسن نام طبیبی حاذق بود و شعر میگفت مقیما شاه خوش فکر است میرزا از وطن بهند افتاده اشعار خوب

دارد نظام ار سیاه دست غیب است معاندی شعره ایشان طلبیده دست از غیب با شعره ایشان پیدا شده لهذا

باین لقب شهرت یافته شاعر و الا مقام است در سی سالگی فوت کرده در جوار مرقد خواجه حافظ مدفون دیوانش

متداول نو بدی کلامش نوید لطافت میدهد نعیما درزی خیاطان زلیسته اما جامه شعر را خوب میدوخت نادرا

در فن سیاق شهره آفاق زلیسته و شعر برجسته میگفت نجیبا دوصد سخنش نجیب و زاده طبعش عجیب واقع

نصر الله ابراهیم در قصاید بحر محیط ائمه زبان نکته سنجه نکهت از ولایت بهند آمده کلامش رنگ بوی خوش

داشت و هی مردی ظریف و ندیم بود و شعر بران روشی میگفته واحد میرزا با فرنام در عهد شاهجهان با اسلام خان

حاکم بنگاله بسر میبرد در شعر یگانه زلیسته مولوی میرزا محمد جعفر با اراده سیر هند وارد ته ته گردید چندی در خدمت

مخدوم محمد معین طلب استفاده شد بمطالعه جوهر فرد اقدس مخدوم مذکور رسید شیخ شکرالله ناظم ته ته احوالش را چنانچه

زاده محمد خداداد خان رسانید تا باعزاز تمام طلبیده سالها نزد خود نگاه داشت و پدر او را از آوردن جانب لاهور فرستاده

و برادرش محمد مرادخان از سفر ایران مراجعت نمود بتهمت خون شیخ شکرالله از نظر نواب خدایار خان المعروف

بمیان نور محمد والی سند افتاده مغضوب گردید و در آن اغذیه نوبا جره در باخت و عنقریب درست

شد و پس از چندی نواب مذکورش باز باعزاز طلبیده در خدمت ماند و بر اراده تحریر جعفر جامع مشغول

شده فیض را چون نواب ناگذشت بموجبات چندی از نظر عاطفتش فرو افتاده رخصت زیارات عالیات

گرفت چون بکرمان رسید هم ملک مخالف یافته باز سوی کراچی بندر معاودت کرد چون در آن ولا محمد

مرادخان بهم جام کلاه وارد کهات ته ته بود در رود آن عموت حاسدان بعز عرض کرده ببیجرم روانه

کوی عاقبت ابدش کردند فی سبع و ستین والف و مانه در اکثر علوم شایق و افی در جعفر و تکسیر عجب کمالی بود

زه

اه محمد رضا نکهت در سال هزار و صد و شصت و پنج وارد ته ته شده بعد چندی میان هند شتافت چند در محمد اباد دکن وده

میان نور محمد بخدمت مولوی محمد جعفر مذکور هم او طاق بودند جواهر شایسته خوش فکر بود جونپور شهری از بلاد مارکی

جویبار بسیار رود این شهر دارد ار دشیر از ابنا نهاده در مجمع الغرایب مذکور که آنجا چاهی است در قعرش دیگ

مسی سرگون دران ثقبه دیگ آب گرم از آن بیرون می‌آید چنانکه چاه پر آب شود تا مردمان آب گیرند چو دلو

در رسن لاسا طولش صد و عرضش سوم از شهرهای قدیم است بانیش در تاریخ صبح صادق علاء الدین الدیس

اشتهار یافت لسب سلاطین لار برکلین میلاد که در زمان کیخسرو بوده برسد گویند چون کیخسرو خواست بیرون رود

هر یک از ولایات ایران را بیکی از پهلوانان داده از آنجمله لار را بگرگین میلاد اما صاحب تاریخ جهان آرا

گفته که این گرگین میلاد غیر آن است چه بدین نسق که او ذکر کرده از زمان گرگین میلاد تا زمان کیخسرو تفاوت

بسیار ظاهر میگردد چنانچه طبقت ابراهیم خان بن محمد بیگ انوشیروان بن امیر ابو سعید بن علاء الملک بن جهان شاه بن قطب الدین

مبشر بن مبارز الدین محمد بن علاء الملک بن سیف الدین نصرت بن کالیجار ثانی بن علاء الملک بن قطب الدین توتو

ثانی بن کالیجار بن امیر قطب الدین موسی با قوت بن امیر وهب زنگی بن امیر معز الدین حسین بن امیر اسد الدین

بن امیر بهاء الدین بن ابو القاسم لنگ بن امیر وهب الدین بن امیر بدر الدین بن امیر شرف الدین اسعد بن امیر جلال

الدین بن ایرج و جلال الدین بن ایرج اول حاکم اسلام است در عهد عمر عبدالعزیز مسلمان شده و ایرج پسر

گرگین است و گرگین پسر لادین گرگین بن طهمورث ثانی قباد وابن اردشیر بن لادین فرود بن بهرام بن جعفر بن نرسی بن قباد بن

لادین گرگین بن میلاد و از امیر قطب الدین یا قوت تا ابراهیم خان تاریخ جلوس و وفات معلوم شد و مرقوم

می‌گردد انکه امیر قطب الدین الملقب بیاقوت در پانصد و نود و چهار جلوس کرده و در ششصد و چهل و هشت درگذشت

پس امیر کالیجار بعد پدر بحکومت رسید و از ششصد و چهل یا نود و نه در یکی از حروب بقتل رسیده پس علاء الدین

بکار پدر رفت در هفتصد و سی فوت کرده پس کالیجار ثانی جلوس کرده در هفتصد و پنجاه درگذشت انگاه ملک سیف الدین

نصرت بن کالیجار جلوس نمود در هشتصد و شانزده فوت کرده بعد علاء الدین گرگین شاه جلوس کرده در هشتصد و

بیست و سه فوت شده پس مبارز الدین محمد نشست و در هشتصد و چهل و سه درگذشت پس قطب الدین مبشر بن

مبارز الدین محمد نشست و در هشتصد و چهل و سه درگذشت پس قطب الدین مبشر بن مبارز الدین محمد بن

پدر بسلطنت رسیده و در هشتصد پنجاه و نه بعالم باقی توجه نمود پس امیر جهانشاه بن مبشر بعد پدر مملکت گردید

و در هشتصد و هشتاد و سه فوت کرد پس امیر علاء الدین بن جهان شاه بعد پدر بسلطنت رسید و بعد چندی

درگذشت پس امیر هرون بن علاء الدین بعد پدر تا نهصد و شصت حکمرانی نمود انگاه انوشیروان کالا امیر

ابوسعید بن علاء الملک بعد عم بحکومت نشست علاء الدین تخلص داشت و کلاه شاهی تخلص کرد در نهصد

و چهل بدست مجهول گشته شدند آورده اند که دیوانه همیشه کاردی در دست گرفته در بازار و برزن

میگشته و میگفته که کاو و کلاه را خواهم گشت پس روزی برسم داد خواهان پیش رفته بزخم کارد کارش تمام ساخت ابراهیم خان
بن محمد بیک بعد از عم زاده قائم المقام شد تا پایه تحصیل بار و دیار در دل بوده است حاصل تحصیل تحصیل حاصل بوده است
مردم نیک از وی بسیار برخاسته اند مثل مولانا کمال الدین حسین ابن عبد الکبیر که بر حاشیه قدیم حاشیه نوشته او بوده مولانا
علاء الدین ولد مولانا محمد الدین حاشیه دارد و مولانا عبد الغفور حاشیه بر شرح ملا نوشته بنابر ادب استاد شاگردی
اصلا اعتراضی نکرده و اگر سخن بخاطرش رسیده بطریق لا یقال اورده مولانا مصلح الدین نهایت دانشمند متبحر بوده
مدتی بمدرسه میرزا شاه حسین قیام داشته و در شهور سنه احدی و خمسین و تسعمایه بعالم رفته از وست شرح شمایل نبوی
و حاشیه تفسیر بیضاوی و شرح تا رسی منطق و حاشیه بر شرح هدایت وغیره صدر الدین محمد از فضلای کلام است بدخشی
دارد گرد دیده بحافظ افضل خان شد کلامی تخلص میکرد شمس الدین برادر صدر الدین محمد جنیدی در طریقت بی قاصر بود
بحرینی شد بعد از شورش کن مراجعت نمود به بهبهان رسید روان شد چند مرحله سوی برادرش مانده بود که سفر
آخرت کرد در سنه ۱۲۰۵ علی تخلص میکرد محمد ارزش کردان ملا محمد دوانی بود سلیقه شعر نیکو داشت مولانا
مشهور بکراسان خان از اعیان فضلای آن دیار است شاگرد علامه دوانی در ولایت هند وغیره سیاحت
گذشته شعر برجسته دارد حریفی پسر مولانا محمد در شعر خوش سلیقه بود خضری از شعر است در اربعین و الف
خوزستان در صبح صادق منسوب بعیلام پسر سام بن نوح نوشته ولایتی است حدودش تا ولایت عراق
عرب و کردستان و لرستان و فارس پیوسته صاحب طبقات محمود شاهی اورده که در سنه اربع و اربعمائه بخوزستان
و توابع آن زلزله دست داده که خلق اکثر هلاک شده و کوهی شق گشته از میانش نرده پایه ظاهر شد
از آجر و گچ که گویا در میان کوه پنهان کرده بودند از امیر المؤمنین ع منقول است که دجال از اصفهان
برآید و مقتدای وی باشد مهران نام از خوزستان در عهد خلیفه ثانی هرمزان حاکم آن امصار قبول اسلام
کرده در اینجاست شیخ اسمعیل قصری از اصحاب شیخ ابو النجیب سهروردی شیخ نجم الدین بصحبت وی رسیده
خرقه اصول از دست وی پوشیده است و وی از محمد ابن مالکی و وی از محمد بن داود المعروف بخادم الفقرا
و وی از ابو العباس ادریس و وی از ابو القاسم بن رمضان و وی از ابو یعقوب طبری و وی از ابو عبد الله عثمان و وی
از ابو یعقوب نهرجوری و وی از ابو یعقوب سوسی و وی از عبد الواحد بن زید و وی از کمیل بن زیاد و وی از حضرت
امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ع و وی از حضرت رسالت صلوات الله علیه اهواز از طولش قه عرضش لا بد
کوره معتبر بوده خوزستان را چنانچه توابع را بنام او خوانند اما هوای آنش در کمال بدی بوده اند
که هر که ساکن در آنجا مقام کند در عقل نقصان بهم رسند با نیش اردشیر بابکان است شوش از
شهرهای خوزستان است بنای مهلائیل جد ادریس ع از ابن مقفع است که اول بنائی است که بعد از طوفان نوح ع
در جهان بنا شده سور شوش است بسام بن نوح ع همت بر بنای او گماشت حمزه اصفهانی گفته که سوس

بر شرح عقاید مولانا جلال الدین

باسین محلتی بوده است از خوزستان تعریفش شوش با انجام سپین بعضی خوب و هم حمزه گفته که انرا اشکانیان
ساخته اند ابو موسی اشعری در زمان خلیفه ثانی آن شهر را فتح نمود سیصد خزینه از آنجا پدید آمد پس از آن
بخانه رفت دیده که پرده بر در آن اویخته اند چنین قصد درون کرد بوالیش گریست و سوگند یاد کرد که درون
خانه طلب نیست گر تابوت دانیال ع چنین در بگشت دید سریری بود شخصی بر آن خوابیده اصلا خللی در جسمش
راه نیافته بموجب خلیفه ثانی دانیال را در قعر آبی دفن کردند هیبان آن آب چندین سال ماندند که کس پا از هم
جدا کردن ان نبود در عجایب البلدان امده که هر زمانی که در آن تشنه بودی با هیبان بدان التفات ننمودی
عسکر مکرم طولش قدل عرضش لا نه زبری با نام بود ابتدا لشکری ظهور شده بود در آنجا شهری بزرگ ساخت و آن را
لشکر خواندندی بعد از چند وقت ویران گردید شاپور ذو الاکتاف بتجدید عمارت فرمود و مرم شاپور خواند
کرت دیگر رو بویرانی نهاد مکرم در حینی که از جانب حجاج بخوزستان رفت و فرخ زاد را بکشت ویران
اباد ساخت و موسوم بعسکر مکرم گردید و اینک این شهر مذکور اکثر خراب شد و از شهرهای سابق خوزستان در دزفول
و شوشتر وغیره نمانده است دزفول از ابنیه اردشیر بابکان است شهری کوچک با مضافات بسیار با شاخ و سبزان
و فوری بر ضمانات و بیلاد و رحیدوسی در بستان رزین اند که شکوفه آنش زرد و بسیار بلند است و شهره عید
شوشتر بعضی شوشتر و برخی بشتر تعبیر کرده اند طولش قدل و عرضش لال و دار الملک خوزستان است بعضی
گویند موسوم بنام یکی از بنی عجل که اولش فتح کرده نوشته اند حمزه اصفهانی گفته که وی انرا بر بنیاد
خویش در لطافت آب و هوا بر خوشتر لقب داده بعضی بنا را شاپور بن شاپور دانند صاحب نزهة القلوب
بنای هوشنگ پیشدادی نوشته پس اردشیر تجدید بنا کرده بنا لیکن الصورت بسبب نهاده مردم نیک بسیار از وی
برخاسته اند سهیل بن عبد الله ابو احمد کنیت شاگرد ذو النون مصری و با خال خود محمد بن سوار صحبت داشته
وی گوید که سه ساله بودم که شب زنده بیدار داشتم و در نماز کردن خال خود محمد بن سوار می نگریستم مرا گفت
که ای سهل برو خواب کن که دل مرا مشغول میداری و روزی مرا گفت هیچ یاد نمیکنی آفریده گار
خود را گفتم چگونه یاد کنم گفت هر شب در جامه خواب سه بار بگوی در دل نه بزبان که تو بجنبد
الله معی الله ناظر الی الله شاهدی چند شب آنرا گفتم و ویرا اگاه کردم گفت هر شب هفت بار
بگوی چند شب آنرا گفتم باز یازده بار فرمود اکنون در دل خود حلاوتی یافتم چون سالی بر آن بگذشت
گفت یاد دار انچه ترا اموختم و بران مداومت نما تا بقبر در آئی که آن ترا سود خواهد داشت
در دنیا و آخرت بعد از چند گاه دیگر مرا گفت من کان الله معه و هو ناظره و شاهده یعصیه
ایاک و المعصیه در تفسیر قوله تعالی و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا گفته یعنی لسانا ینطق عنی
لا عن غیرک و هم وی گفته در تفسیر این آیه ان الله یامر بالعدل و الاحسان عدل آن بود

کالانصاف رفیق در لقمه بودی و الاحسان آنکه او را لقمه از خوان لبریز داری میان جواد ام دو داشته
از شیخ در خواست جائی کرده گفت دست فرو کن تا هر چه میخواهی چون دست کرفت مجلس نیکو پیش
در آمده مات فی محرم سنه ثمان وثمانین وسبعمائه وکان عمره ثمانین سنه از محمد بن صوفی است
گفت یاد دارم که حق تعالی فرمود الست بربکم در شکم مادر بودم گفتم بلی در بیست روز یکبار
افطار کردی و گاه بودی که در چهل شبانه روز یکبار افطار نمودی شیخ محمود از اعیان
صوفیه بود شبستری صاحب گلشن راز است در عشرین وسبعمائه در گذشته ابو الوفا
در شاعری شهرت داشته مولانا عبدالله فضیلتش به رتبه اجتهاد رسیده مولانا عبدالله ثانی در تکمیل
علوم دینیه و معارف یقینیه بر اقران فائق بود قریب بیست سال در نجف اشرف مثوبات
اخروی اندوخته قاضی نورالله شهید از مجالس المؤمنین مولانا بیکسی مدت سی سال در هرات
با فضلا و شعرا گذرانیده آخر عمل بر مزار حضرت رسیده در آن در گذشت رازی ساغر سبزواری
دیگر از شعرای معروف آن ولایت اند امیر علاء الملک مرعشی معلم شاهزاده شجاع در اصناف معارف
تبحر داشت از مصنفات اوست مهذب در منطق وانوار الهدی در الالهیات وصراط الوسیط
در اثبات واجب و غزل را خوب میگفت امیر ابوالمعالی برادر امیر علاء الملک در سنه ثلث عشر
والف در سفاهان در گذشت از مصنفات اوست تفسیر سورهٔ الاخلاص و رساله عدالت
والنموذج العلوم و دیوان شعر امیر علاء الدوله برادر امیر علاء الملک شعر خوب میگفت نقیبا
از فضلای عصر بود در تاریخ مهارتی کامل داشته از اوست کنز ... در هیئت اول ملازم
عبدالرحیم خان خانان بعد از آن منظور نظر اکبر پادشاه شده و در عهد جهانگیر ترقی تمام به صدارت
رسید و مورخ خان خطاب یافت بعد از عشرین والف در گذشت الفت ملا داود
نام شاعری خوش کلام است آقا سید الله از سفر سیانا الفت ملا حسن ... از لطیف طبعان ...

محمد صالح صاحب طبع بود
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
در دار السلطنه اصفهان
فی یوم شنبه ۲۳ شهر
صفر المظفر
۱۲۶۲